King Saud University 1957
Copyright © King Saud University

٣٢١٢

مجموع

١٥٥ ر
م
جامعة الرياض

مكتبة جامعة الرياض – قسم المخطوطات
اسم الكتاب مجموع الرقم ٣٢١٢
اسم المؤلف
تاريخ النسخ
عدد الأوراق ٨٢ ق القياس
ملاحظات

ف ١٧٧٢٥
١٠ / ٢ / ١٤٠٠ هـ

(مجموع)

١ - رسالة في اتصال الانوار ناقصة الآخر
٢ - رسالة في تكسير الحروف
(رسالة في معرفة التقويم ، بالعجم)
٣ - رسالة في اقترانات الابراج (الابراج الاثني عشر)
٤ - نوروزنامه [محمود بن علي بن محمد بن عبد الحكيم الزمخري]
٥ - مختار الاختيار
٦ - جواهر الاسرار

جامعة الرياض
المكتبة ... قسم المخطوطات

و اتصال هر دو با هم بچه طریقه میشود بنیت آن عمل کند و کسیکه
رفتار قمر را بداند هر عمل که کند بطریق آن میشود و قمر آن کار را
بکار دارد پس معلوم شد که راه بر کشش قمر بوده است فصل قمر در برج
آفتاب در طلسم واصل است که هم بر چهار را نگاه میباید کرد و باید دانستن
کدام برج آتشی است و کدام بادی و کدام آبی و کدام خاکی علی هذا در
آفتاب ماه هر دو در برج آتشی مثل آنکه آفتاب در برج حمل است
و ماه در برج آتشی باشد نظر تثلیث است هر عمل که بود مثل عقد لسان
و عقد النوم و طلسمات و تسخیرات و تهیجات و ترابیه و عزایم و
افسون و تعویذ نحو در برج چهار روان شود و عملهای آتشی باید
کردن و دیگر عمل قبول نیفتد جوی آفتاب در برج ثور در آید هر
وقت که قمر در برج خاکی باشد نظر تثلیث است عمارت کردن و بنا نهادن
و دفین کردن و دفینه طلبیدن نیک است اما اعمال حب دراز
کشد عاقبت روا شود یکماه یا یکسال کشد و مقصود بر آید تمام و کمال
اما تعویذ را در استانه آنکس نهان کنند بهتر بود جوی آفتاب در برج
جوزا در آید هر وقت که قمر در برج بادی بود نظر تثلیث است نیک آید
اعمال حب و عقد النوم و کردن نامه از برای برده گریخته و طلسمات
و تجارت کردن و هر وقت کند در زمان اجابت افتد جوی آفتاب
در برج سرطان آید هر وقت که قمر در برج آبی بود نظر تثلیث است
نیک اعمال حب و عقد اللسان و عقد النوم و عقد از جل و غایب گریخته
و بجنت بود دولت و تسخیرات و تهیجات و عزایم خواندن و علاج بیماری

کردن و سفر کردن و خشک و تر طلبیدن و دیدار علما و پادشاهان
و اهل ایمان و زیارت جاکی دیں معلوم شود و روی بزرگان
دیدن و علی هذا القیاس همه مقصود حاصل شود باب دیگر بدانکه
وقت که آفتاب در برج آتشی باشد قمر در برج بادی بود نظر تسدیس
میگویند پنج درسه بود هر عمل که در تثلیث ست در تسدیس اگر کرده
شود نیم کاره شود و تمام نشود یکبار دیگر کرده شود تمام شود جهت آنست که
نظر تثلیث را تمام میدانند که نظر سعد ست و با یکدیگر اتصال دارند
و نظر تسدیس را نیمکاره میگویند بواسطه آنکه از یکدیگر دورند
وقتیکه آفتاب در برج خاک بود قمر در برج آب بود نظر تسدیس
باشد حکم ایشان گفته شد و چون آفتاب در برج آب بود قمر در برج
خاک نظر تسدیس بود هر وقتیکه آفتاب در برج بادی بود قمر در برج
آتشی نظر تسدیس باشد باب دیگر تربیع برج تربیع خصومت
کردن افلاک بود و عملها بغض و تفریق اعداء اما باطل کردن سحر
دشمنان این وقت را نگاه باید داشت اما هر وقت که آفتاب
در برج حمل در آید و قمر در برج آب در آید سرطان یا عقرب یا حوت
یکی از اینها هر دو کوکب در آن روز در آن وقت در خصومت و قران
باشند وقت اعمال بغض و تفریق و باطل کردن سحر و فرکندن
دشمنان و دیگر آن ست که عکس اینهم چنان ست که آفتاب در
برج سرطان در آید بود قمر در برج آتشی باشد یعنی با یکدیگر در
خصومت باشند هر وقتیکه آفتاب در برج جوزا یا میزان یا دلو باشد

وقمر

و قمر در برج خاک باشد همچنانکه گفته شد در اول کار بدین طایفه موقوف ست
باب دیگر چون ماه بدرجه ثور و زو میزان رسد تا به درجه عقرب
سیر نماید آنرا طریقه محترقه گویند چون قمر در این طریقه باشد هیچ کار را
نشاید ضابطه قمر در عقرب آنچه از ماه گذشته است مضاعف کن پنج
دیگر افزای بر سر آن پس از برجیکه آفتاب در وست بکش آغاز
پنج پنج در آن هر کجا منتهی شود عدد شش ماه آنجا بود یقین میدان
مثال آفتاب در برج حمل بود از ماه ده روز گذشته است چون
مضاعف کردیم بست شد پنج دیگر افزودیم بست و پنج شد
پنج پنج طرح کردیم از برج حمل پنج را بحمل دادیم و پنج بثور دادیم
و پنج بجوزا دادیم و پنج را بسرطان دادیم و پنج را باسد دادیم
بست و پنج شد در اسد منتهی شد پس شمس در حمل و ماه در اسد
بوده ست اگر از پنج کم باشد همین حکم دارد مثال ماه را دو روز
شده ست مضاعف کردیم چهار شد پنج دیگر افزودیم نه شد
پنج بحمل دادیم چهار را بجای پنج بثور دادیم پس شمس در حمل و ماه
در ثور بوده ست علی هذا القیاس باب چون قمر از در منزلی شود که اسم تر ل
جرم مه در خانه مریخ یعنی در حمل نیک باشد هم سفر کردن هم دیدن
روی امیر جامه پوشیدن حریر خریدن انگشتری بستن گرچه نیک نیست
ابتدای کارها هم برداشتن بد بود بنیاد کردن خاصه چیزی کاشتن اما
چون در ثور آید عقد کردن را نکوست نجم انگشتری بستن نامه نوشتن نیکوست
خوبتر دیدار خاتونان عطر آمیختن از جدول نجم تحقیق در حرف آتحقیق

گر جو شاید شرکت بیع شمن بودن چنین | قصد کردن بد بود گرمابه رفتن همچنین

چون فتد در برج جوزا نور جرم ماهتاب | بیع ترکان خطا زاده که جوزا باشد صواب

هم توان دیدن کتاب ملیح هم توان دیدن امیر | هم توان نامه نوشتن هم تجارت اندر خوبتر

جامه پوشیدن روا هم سیر کردن روا است | لیک ناخن از گرفتن قصد حجامت خطاست

ماه چون در برج خویش آید نکو باشد نکو | جامه پوشیدن سفر کردن دارو خوردن شاید درو

دارو و مسهل او خوردن عجب در خور بود | نامه بنوشتن هم کوچ از همه بهتر بود

میشود گرمابه رفتن مو بگرفتن و نیک | قصد تزویج بنا نو نهادن زین سبب نیک

ماه با سهیل جرم افکند در برج شیر | نیک باشد عقد بستن ناخن بگرفتن دلیر

قصد کار آرش حاجت شاهان خواستن | از بر تاجداران تاج تخت آراستن

بیع ترکان خطا زاده که او باد رضاست | لیک نو پوشیدن جامه سفر کردن خطاست

چونکه از سوی اسد آید بسوی سنبله | باره جوران بایست باید شدن با قافله

نو بریدن نکو شاید زهی بهتر دو کار | خاص را تعلیم کردن عامیان را آشکار

خوش بود بیع شمن با کنیزان سرو قد | بد بود بر زرگری خاصه علاج فصد عقد

همچو در میزان بود نیکو بود دیگر زبیم | هم سفر هم عقد هم جوهر خریدن ترس بیم

جامه نو پوشیدن نوشیدن آنکه جام می | خاصه بر بانگ سماع چنگ و نای و چنگ و نی

لیک چون ماه بگذرد از عقده هر در برج | هر که کاری کرد بیشک دید رنج نافرج

ماه چون در عقرب آید نیک باشد یکسره | خوردن دارو رد کردن طعام غرغره

هم جراحت بسته شاید هم چنین ساختن | هم شدن گرمابه هم بر خصم شاید تاختن

اسب را شاید ریاضت کردن ناخن گرفتن | لیک دیگر کارها هرگز نباید سودمند

ماه چون در قوس باشد نیک باشد چار کار | اولش تعلیم تزویج آخرش قصد شکار

هر که بیع جوهر خواهد کند باید خجل | جامه نو پوشد بر قاضی رود سازد سجل

قرض دادن هم ستون [illegible] گنج کشتن بد بود | ور کند مسهل خورد بیشک عدو خود بود

ماه چون در جدی شد کار نیز راندن درخور است | جامه پوشیدن خوش است و بیکردن خوشتر است

جادوییها ساختن بس با خدا بردن پناه | میشود خاصه عطارد در نظر باشد به ماه

نیک باشد نقل بیع چارپای قصد را | بد بود در دیدن شاهان بستن عقد را

ماه چون در دلو آید گردش باید جهد و جهد | از برای کسب کار بستن میثاق عهد

نیک باشد نیک هم دیدار دید اقبال بخت | برده ماندن با خریدن یا نشاندن درخت

حصنها قلعه‌ها شاید بنا کردن رصد | نیک بعد قصد تزویج زنان دشنه بد

چون قمر در حوت آید نیک بنود با شگفت | قصد کردن دست را و پای را ناخن گرفت

لیک تعلیم نیک باشد دیدن اشراف نیز | کبوتر با جرخ [illegible] پوشیدن نو جامه نیز

هم قبا و هم کلاه و موزه هم پیرهن | وای در تن باشد [illegible] بخشیدن [illegible]

فصل در بیان نظرات کواکب

نظرات کواکب باین طریقه است که آفتاب در هر برجی باشد دوم آن ساقط بعد از آن تسدیس بعد از آن تربیع بعده تثلیث بعد از آن ساقط بعد از آن مقابله باز تربیع و باز تثلیث بعده ساقط بعد از آن مقابله باز تربیع باز تثلیث و بعده ساقط و باز تسدیس و باز تربیع اما **هبوط** آن است که دو کوکب در یک برج و یک درجه و یک دقیقه و یک دقیقه باشد یعنی درجه آن ستاره مساوی بود با درجه این دیگر و او در محل قران آن است که سه در سه نیک است اما **شرف** آنکه هر کدام کوکب در برج هفتم او شرف او باشد در محل چار در چار نیک است از برای تسخیر سلاطین و تحصیل مال و مرتبه جاه این جمله را باید دانستن اینها بر عامل لازم است و الله اعلم **باید دانست که** اگر آفتاب در حمل باشد حمد در ثور نظر ساقط و در جوزا تسدیس و در سرطان تربیع و در اسد تثلیث و در سنبله ساقط و در میزان مقابله و در

عقرب تربیع و در قوس تثلیث و در جدی ساقط و در دلو تسدیس
و در حوت تربیع تسدیس نظر نیم دوستی بود و آن برج سیوم
باشد تربیع نظر نیم دشمنی بود و آن برج چهارم باشد تثلیث نظر
تمام دوستی بود و آن برج پنجم باشد مقابله دشمنی تمام بود و آن برج
هفتم باشد و برج دوم و برج ششم و برج هشتم و برج دوازدهم
هیچ نظر نباشد اگر شمس در ثور قمر در جوزا ساقط در سرطان تسدیس
در اسد تربیع در سنبله تثلیث در میزان ساقط در عقرب مقابله در
قوس تربیع در جدی تثلیث در دلو ساقط در حوت تسدیس در حمل
تربیع اگر شمس در جوزا قمر در سرطان ساقط در اسد تسدیس در
سنبله تربیع در میزان تثلیث در عقرب ساقط در قوس مقابله
در جدی تربیع در دلو تثلیث در حوت ساقط در حمل تسدیس در
ثور تربیع اگر آفتاب در سرطان باشد قمر در اسد ساقط در سنبله
تسدیس در میزان تربیع در عقرب تثلیث در قوس ساقط در
جدی مقابله در دلو تربیع در حوت تثلیث در حمل ساقط در ثور
تسدیس در جوزا تربیع اگر شمس در اسد قمر در سنبله ساقط در
میزان تسدیس در عقرب تربیع در قوس تثلیث در جدی ساقط
در دلو مقابله در حوت تربیع در حمل تثلیث در ثور ساقط در جوزا
تسدیس در سرطان تربیع اگر شمس در سنبله باشد قمر در میزان
ساقط در عقرب تسدیس در قوس تربیع در جدی تسدیس در دلو

ساقط

ساقط در حوت مقابله در حمل تربیع در ثور تثلیث در جوزا ساقط
در سرطان تسدیس در اسد تربیع اگر شمس در میزان باشد قمر در
عقرب ساقط در قوس تسدیس در جدی تربیع در دلو تثلیث در
حوت ساقط در حمل مقابله در ثور تربیع در جوزا تثلیث در سرطان
ساقط در اسد تسدیس در سنبله تربیع اگر شمس در عقرب باشد قمر
در قوس ساقط در جدی تسدیس در دلو تربیع در حوت تثلیث
در حمل ساقط در ثور مقابله در جوزا تربیع در سرطان تثلیث در
اسد ساقط در سنبله تسدیس در میزان تربیع اگر شمس در قوس
باشد قمر در جدی ساقط در دلو تسدیس در حوت تربیع در حمل تثلیث
در ثور ساقط در جوزا مقابله در سرطان تربیع در اسد تثلیث
در سنبله ساقط در میزان تسدیس در عقرب تربیع اگر شمس در جدی
باشد قمر در دلو ساقط در حوت تسدیس در حمل تربیع در ثور تثلیث
در جوزا ساقط در سرطان مقابله در اسد تربیع در سنبله تثلیث
در میزان ساقط در عقرب تسدیس در قوس تربیع اگر شمس
در دلو باشد قمر در حوت ساقط در حمل تسدیس در ثور تربیع
در جوزا تثلیث در سرطان ساقط در اسد مقابله در سنبله تربیع
در میزان تثلیث در عقرب ساقط در قوس تسدیس در جدی
تربیع اگر شمس در حوت باشد قمر در حمل ساقط در ثور تسدیس
در جوزا تربیع در سرطان تثلیث در اسد ساقط در سنبله مقابله
در میزان تربیع در عقرب تثلیث در قوس ساقط در جدی تسدیس
در دلو تربیع تمت تمت

بسم الله الرحمن الرحیم

رب انعمت فزد بعد الحمد والصلوة علی صاحب لواء محمد صلی الله
علیه وسلم بر ضمیر منیر ارباب الباب فتح الله علی قلوبهم من حکم کل
باب مخفی نماند که حکمای علم حرف انار الله مرقدهم در کتب و رسایل که
درین فن نوشته اند مشکل از فن کنایات با عبر اشهب اشارات
سرشته اند و طریق تکسیر حروف و نتایج آن برموز و عبارات کنند لله
وابجاد ربنفس ضایح هر کس در باب سفته اند و روانداشته اند که
کسی این نسق مخدره عزت بنظر نامحرم مکشوف گردانند و رخصت
نداند که عروس بکر این اسرار بریده داماد هیچ طالب محرم بروی
پوشش عرضه دارند و از امیر المومنین علی رضی الله عنه با امام جعفر
صادق و امام زین العابدین و ائمه معصومین رضی الله عنهم اجمعین
از نفس بنفس منتقل شد و قلم در میان نه و از ایشان چون
بمشایخ و اولیاء الله عز و جل رسید از جهل یک طالب مستعد این
معنی بواسطه بعد عهد کم شده بود و در هر وقتی بکرانه کم یافتند
این اسرار را در کتب ثبت میکردند تا کلی مندرس و منسی نگردد
جلباب رموز و اشارات مستور داشتند و وصیت کردند کسی
را که بعد از ایشان بسر واقف گردد که بر سنن سنن ایشان
روند و مخالف روا ندارند و در تصریح نکوشند مگر که مستعد
و مستحق این معنی نباشد که گفتن بگویید و نیوشند اما نه هر چه
گفتن را شاید و نوشتن را شاید تردوی که در خاطر

میباشد

میباشد حالة التکلم از تذکر و وصایای آن بزرگان است خاصه
که بحکم ضرورت آنرا صریح میباید نوشت و استغفر الله العظیم از اظهار
و بحسب التماس آنکه میدانم که مستحق این و بیش ازین است
بلغت الله تعالی الی مراتب ولیائه این چند نوع است تکسیر بقلم
آوردم تا نتایج معرفت این موقوف بآن بود چنانچه هیچ دقیقه مهمل
نماند که اگر از راه کرم این وصیت قبول فرمایند و بعد از آنکه
ضوابط آن در ذهن مصور و در خاطر مخمر و با خود مقرر فرموده
باشند این شرح واضح از میانه بقلم با خط و ضبط که خود
دانند بعض آن ضرورت باشد ثبت کنند تا اگر از خاطر شریف
چیزی فراموش شود بنظر کردن آنرا باز یابند و عذر میبالغ که
درین وصیت میکنم بمغالطه گفته شود و دانم که مقبول باشد
انشاء الله تعالی مقدمه نتایج التکسیر و نا این مجموعه که در یا
فصلها یاد کرده میشود ندانند و استحضار نکنند در عمل ما هر
و قادر نگردند **فصل** بدانکه حق تعالی و تقدس بر کواکب سیارات
چند ملائکه موکل گردانیده است تا محمد القصاص تاثیرات کواکب
باشند بحث نیرات و نامهای آن ملائکه این است **زحل** اسرافیل
مشتری بحراد **مریخ** تهنیائیل **شمس** کلمیائیل **زهره** الهیوئیل
عطارد اغتمائیل **قمر** تنوئیل **فصل** بدانکه بروج دوازده
گانه را هیچ چند ملائکه موکلند بر هر برجی ملکی و اسمای ایشان

نی بب جیب جیب

این است حمل بارجیل ثور رحمائیل جوزا سرائیل سرطان
بهقائیل اسد شرائیل سنبله اتقائیل میزان صهاکیل عقرب
صرصائیل قوس شتراطیل جدی طموئیل دلو صهکبائیل حوت
قصائیل **فصل** بدانکه هر حرفی از حروف بست و هشت گانه
نهجی ملکی موکل است چنانکه درین جدول ثبت بود این است
و اسماء ایشان **ا** اسرافیل **ب** جبرئیل **ت** عزرائیل
ث میکائیل **ج** کلکائیل **ح** مکفیل **خ** مهکائیل **د** درداییل
ذ ... طیطائیل **ر** امواکیل **ز** شرحائیل **س** همواکیل **ش**
همرائیل **ص** لاحجبائیل **ض** عطکائیل **ط** اسماعیل **ظ** لوزائیل
ع لوفائیل **غ** لوطائیل **ف** شرحمائیل **ق** عطرئیل **ک** حروزائیل
ل طاطائیل **م** نهمیائیل **ن** خولائیل **و** رفتمائیل **ه**
تهوکهائیل **ی** سراکیطائیل **فصل** بدانکه حروف بیست
هشت گانه بحسب ترکیب بر بروج دوازده گانه قسمتی افتاده است
برین وجه که بر ترتیب و مراتب و قوت ایشان از روی طبیعت
این است و هر یکی رقم زده شده است حار و یابس و رطب
و هوای این چنین حرف **ا ع ه ط ح ف ش** بحمل و اسد و قوس
داده اند اما برین قسمت حمل **ا ع ه** اسد **ه ط ح** قوس **ح ف ش**
حار رطب هوای **ق ا ی ص غ ظ ک ض** بجوزا و میزان

ودلو

و دلو داده اند اما برین قسمت جوزا **ق ی ص** میزان **ص غ ظ** دلو **ظ ک ض**
بارد رطب مائی **س ل ذ غ ن و د** بسرطان و عقرب و حوت داده اند
اما برین قسمت سرطان **س ل د** عقرب **ذ ع ن** حوت **ن و د** **فصل** حروف بست
هشت گانه بقسمتی دیگر چهار بخش کرده اند بحسب انواع هر بخش
اعراب خاصه داده اند تا هرجایکه در تکسیر محتاج شوند اعراب برین
قاعده نظر شود هر بخش را از ان طبع خاص گفته اند **آ و ی ل م ن ع**
حروف مفرده حار گویند اعراب از هر جایکه افتد در ترکیب فتح است
آ و ی ل م ن ع ب ز خ ط ض ق حروف مفرده بارده خوانند اعراب در
ترکیب هر جایکه باشد جزم است ب ز خ ط ض ق ه ر ش ث د ص ط
حروف مفرده راطبه خوانند اعراب هر جایکه در ترکیب در آید کسره است
ه ر ش ث د ص ط ج ک س ف ت ح حروف مفرده یابسه خوانند
هرجای باشد اعراب ضم است ج ک س ف ت ح **فصل** نزد طایفه از
محققان علم حروف بست و هشت گانه را قسمتی دیگر است بحسب طبیعت
حروف و لازم یبوست و رطوبت یا حرارت و رطوبت یا برودت
و یبوست و برین قسمت ایشان را اعمال غریبه و علوم جلیله است
و آن این است که نموده میشود ا ه ط م ف ش ذ آتشی ...
ب و ی ن ص ت ض خاکی د ح ل ع ر خ غ آبی ج ز ک س ق ث ظ و بعضی
این قسمت بحسب طبیعت مفرده است و برین تقدیر اول حار است
و دوم بارده و سیوم راطبه و چهارم یابسه **فصل** حروف مفرده را

قسمت دیگر کرده بحسب کواکب سیاره سبعه چنانچه از حار
و بارد و رطب و یابس از هر یک حرف گرفته اند بترتیب
و با عالیا که خاصیت بوی بکواکب داده اند بترتیب کواکب
چنانچه نموده میشود زحل اجهب مشتری وزدذ مریخ
نکشخ شمس کسنظ زهره مغوغ عطارد نتصض
قمر غخطق و در اعمال تکسیر جای محتاج گردی بحروف
کواکب رجوع باینا حروف باید کردن چنانچه در طالب و
مطلوب جهت محبت حروف زهره و مشتری باید کرد و در
عداوت حروف زحل و مریخ باید کردن فصل در طالب و
مطلوب رعایت اوقات مناسبه ضرورست پس میباید که
بدانیم که روز زهره آدینه است و شب زهره سه شنبه
و ساعت زهره اول ساعت روز آدینه است و هشتم
ساعت است از شب سه شنبه و روز مشتری پنجشنبه است
و شب مشتری شب دوشنبه است هشتم ساعت از شب
او و اول ساعت است از روز پنجشنبه فصل بخور زهره
عود و مشک و شکر و قسط و زعفران و عنبر و قند و
خشخاش بخور مشتری سعد و سندروس و عود و صمغ
و حب الغار و در حل اجزاء مساوی باید گرفته و حب

ساخته

ساخته بدانکه صاحب تکسیر را از معرفت این چند فصل
چاره نیست عمل او بر اصل باشد و عمل کننده از بسر بصیرت
عمل کرده باشد فایده جامعه تکسیر حروف چنانکه معلوم صحبت
گشت که چگونه میباید کرد آنچه در عمل خواهیم آورد بنوعست
بکر اسم که نوع تکسیر اسما ابجد است عدد حمل که هر یکی خاصیت
دیگر دارد و رعایت آن اینکه چون تکسیر آن اسم کرد چنانکه
حروف سطر اول باز یافت در آخر اعداد آن حرف جمع کنند
بحساب تهجی و بر لیست حروف مکسر در مربع وضع کنند بطریق
وفق و بر وضع طبع تا از وی تاثیری که خاصیت آن است پیدا
کرد چنانچه در اسم الحی القیوم نموده میشود و باقی اسماء الله العزیز
را بر چنان بران قیاس میباید کرد مثال حی قیوم این است که
درین جدول نموده میشود این است

ح	ی	ق	ی	و	م
م	ح	و	ی	ی	ق
ق	م	ی	ح	ی	و
و	ق	ی	م	ح	ی
ی	و	ح	ق	م	ی
ی	ی	م	و	ی	ح
ح	ی	ق	ی	و	م

۱...	۱۴...	۱۱...	۸...
۱۲...	۷...	۲...	۱۳...
۶...	۹...	۱۶...	۳...
۱۵...	۴...	۵...	۱۰...

و درین نوع تکسیر اگر جماعت
وقتی معین با چیزی که چراغ نقش کنند از زر یا نقره
یا نگین یا ورق آهو یا کاغذ یا حریر چنانچه در نزد تکسیر اسم

و خاصیت آن یاد کرده باشند و کیفیت انتفاع و خواص آن گفته و معلوم
شده نزد ارباب آن هیچ چیز دیگر نیست یکی نوع دیگر این است که
چون خواهد که میان دو کس محبت و الفت پدید آید خواهنده را طالب
گویند و آنکس را مطلوب پس حروف نام طالب را در سطری نویسند
و بر پهلوی آن در سطر دیگر حروف نام مطلوب برین مثال طالب و مطلوب
عمر و علی و آنگاه بر قاعدهٔ که گفته شد و حی قیوم تکسیر کند تا آن
سطر اول تمام باز در آخر آید برین صورت
عمر علی

ع	م	[illegible]	[illegible]	ل	ی
ی	ع	ل	م	ع	ر
ر	ی	ع	ع	م	ل
ل	ر	م	ی	ع	ع
ع	ل	ع	ر	ی	م
م	ع	ی	ل	ر	ع
ع	م	ر	ع	ل	ی

پس اول حرفها اول این سطور
دو گانه که آنرا صدر خوانند
فرا گیرد و در یک سطر ثبت کند
و حرفها آخر آن سطور که آنرا
مؤخر خوانند نیز فرا گیرد و بر
پهلوی آن سطر ثبت کنند و

صدر این است ع ی ر ل ع م ع
مؤخر این است ی ر ل ع م ع ی

صدر این سطر
ع ی ر ل ع م ع
مؤخر این سطر
ی ر ل ع م ع ی

و مثال او این است در جدول نموده میشود پس از این هر دو سطر صدر
و مؤخر یک یک از حرفها اول بگیرد و یکجا ثبت کند و بعد از آن دوم
از صدر و دوم از مؤخر بعد از آن سیوم از صدر و سیوم از مؤخر هر
همچنان ترتیب ابجد ثبت کند برین مثال که نموده میشود ع ی ی
ی ر ر ل ل ع ع م م ع ع ی و این سطور را متولد از سطرین
گویند پس این سطر متولد را آنچه ممکن باشد پیوسته نویسند
و اعراب بزنند چنانچه در اعراب حروف گفته شد که فتح و ضم

وکسر

وکسر و جزم برین مثال عَیَیَرِ رَلَلَعَعَمَمَعَعَی پس در ساعت
زهره یا در ساعت مشتری یا در روز زهره یا در روز مشتری چون
فا نه خود زهره که ثور است یا میزان یا مشتری در خانه خود باشد که قوس
یا حوت است و بنظر قمر باشد بتثلیث یا تسدیس یا مقابله و مقارنه
مشغول بگردد و بخور زهره و مشتری بر آتش نهد اندک اندک
از آن زمانکه تکسیر بنیاد کرده بخور باید سوختن تا غایت فراغ
از عمل و آنگاه این حروف را بر پارهٔ حریر زرد یا سفید نویسد
و چون این حروف را اعراب زده باشند او را بهمان اعراب بخوانند
و آن حریر را مثل فتیله بپیچد و در چراغدان مسین نهد و روغن گاو
و عسل در چراغدان بریزد چنانچه دو بخش روغن باشد و یک
بخش عسل و چراغ می افروزد در همهٔ این حالات از خواندن این
حروف مطلوب خالی نباشد و روی چراغ سوی جهتی کند که مطلوب
او آنجا است و خود برابر چراغ بنشیند در موضع خالی و این کلمات
بعدد حروف که در آن سطر مطلوب است که بر حریر نوشته است بخوانند
و این خواندن در وقتی بود که فتیله سوزد و کلمات این است
عزمت علیکم و اقسمت بکم یا ارواح العلویة و السفلیة بکل اسم
حاصل من تکسیر هذه الحروف من اسماء ربنا و ربکم و الهنا
و الهکم و من اسماء رؤسائکم من الملائکة المقربین و الارواح
المقدسة تعینون بمحبة فلان ابن فلان و تهیج الی الی
از برای بغض بجای تعینون ان تعدون فلانا بعداوة فلان

هر که این کتاب را خواند
بسیار شود البته البته

نوشته شد

بنت فلان و بعد وا بینهما کما بعد المشرق والمغرب بحیث لا یستقر زمانا
فی عقده فطلق فلان فلانة طلاقا عاجلا بحق هذه الاسماء طرفة
العین اگر این خواندن فتیله سوخته سوخت و روغن تمام شد
والا خاموش نشنبند تا آنگاه که تمام شود که مقصود حاصل شود
گفته اند ای بسا که در حالت این عمل فتیله تمام ناسوخته این کار
برآمده باشد و دیگر روایت چنین است که فتیله نیز حروف آن سطر
یا بیکه باشد و بر هر فتیله بر نام مطلوب و طالب را با حروف زهره
با مشتری ممزوج نویسند یعنی عمر علی را با منفذ غ که حروف
زهره است یا و زرد که حروف مشتری است بنویسد مقطع و یکبار
تکسیر کنند تا ممزوج شود و آن ممزوج بر یک فتیله بنویسد
مثال ع م ر ع ل ی م ف ن غ غ ذ م ف ر م ع ی ل
سطر ممزوج غعذ مفر معیل یکنوع دیگر از تکسیر اسم طالب
و مطلوب بحساب محمد این است که نموده میشود و این اشرف انواع است
چون رعایت شرایط کرده شود و دقایق عمل بجای آرد بهانا که
خطا در عمل واقع نگردد چنانکه نموده شد بر قاعده مشایخ سلف
باید که در روز یا شب معلوم یا در ساعت و وقت معلوم هر چه باشد
بوی سعد در عمل آماده کرده بخلوت درآید و دو رکعت نماز استخاره
گذارد و از حضرت حق تعالی خواهد یعنی خیر خود در این عمل بخواهد
بعد از آن که چون بنیاد تکسیر کند اول حروف طالع طالب و مطلوب که

آن

آن بروج متعلق است استخراج کنند و در دو سطر بنهد و آنگاه
امتزاج دهد بتقدیم حروف طالب و بتاخیر حروف مطلوب در یک سطر
پس حروف اسم طالب و مطلوب نیز در دو سطر بنهد و آنگاه امتزاج
دهد هم بران قاعده تا تمام شود اگر حروف هر دو اسم در عدد با
یکدیگر مساوی باشند اما اگر حرف اسم طالب زیاده باشد از حروف اسم
مطلوب آن زیاده را بتقدیم اسم مطلوب تمام باید کرد و اگر حروف
اسم مطلوب زیاده باشد بتقدیم حروف اسم طالب تمام باید کرد
چنانچه مثال نموده گردد پس آن دو سطر ممزوج از طالعین
و اسمین را با یکدیگر امتزاج دهند ابتدا بحروف طالعین کنند
اما برین قاعده که اگر حروف سطر طالعین زیاده باشد آن زیاده را
بتقدیم حروف اسمین تمام کنند و اگر اسمین زیاده باشد بتقدیم
حروف طالعین تمام کنند چنانکه در مثال باز باید آنگاه ازین
سطر متولد از هم سطورها اسماء حسنی بیرون آورد و بر طرف
راست بنویسد و هم اسماء ملائکه استخراج کند آن ملائکه که در تحت
و اسماء بروج و کواکب و حروف نام ایشان نوشته شده است
بر طرف دیگر بنویسد و آن نیز در مثال مینماید پس حروف این سطر
آخر شمار در کجند است بعد حریر پاره سازد و بر هر پاره یک سطر
بنویسد بوسته و اعراب کرده و آنرا فتیلها سازد و بر هر فتیله یکبار
آن حروف عرب را بخواند و بر فتیله میده فتیلها را در چراغ معین بنهد
و از روغن گاو و عسل بر هم آمیخته پر کند و روی چراغ سوی خانه
مطلوب کند و خود در برابر مطلوب بنشیند و بعد هر فتیله یکبار اسماء

آن بروج متعلق ست استخراج کنند و در دو سطر نهند و آنگاه

بسم الله الرحمن الرحیم الم الله لا اله الا
هو الحی القیوم الله الله الله یا بارج یا بارج
یا بارج یا حی یا حی یا حی یا قیوم یا قیوم یا قیوم
یا رب یا رب یا رب برحمتك یا ارحم الراحمین
وصلی الله علی سیدنا محمد واله اجمعین یا رب
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الله [illegible]
[illegible] یا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ولا حول ولا قوة الا بالله العلی
العظیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

آن

آن بروج متعلق ست استخراج کند و در دو سطر بنهد و آنگاه

نجوم متعلقه
بعد مجرد از کسوف
بجو د دارو

ان

بنت فلان و بعدوا بینهما کما بعد المشرق والمغرب بحیث لا یستقر فیها
فی عقوده فطلق فلان فلانة طلاقا عاجلا بحق هذه الاسماء طرفة
العین اگر این خواندن فتیله سوخت سوخت و روغن تمام شد
والا خاموش نشینند تا آنگاه که تمام شود که مقصود حاصل شود و
گفته اند ای سالک در حالت این عمل فتیله تمام ناسوخته این کار
برآمده باشد و یک روایت چنین است که فتیله نیز حروف آن سطر
بایدکه باشد و بر هر فتیله حریر نام مطلوب و طالب را با حروف زهره
با مشتری ممزوج نویسند یعنی عمر علی را با مفذغ که حروف
زهره است و وزیرد که حروف مشتری است بنویسد مقطع و یکبار
تکسیر کنند تا ممزوج شود و آن ممزوج بر یک فتیله حریر بنویسد
مثال ع م ر ع ل ی م ف ذ غ ع ذ م ف ر م ع ی ل
سطر ممزوج غعذ مفر معیل یکنوع دیگر از تکسیر اسم طالب
و مطلوب بجهت محبة این است که نموده میشود و این اشرف انواع است
چون رعایت شرایط کرده شود و دقایق عمل بجای آرد بهانا که
خطا در عمل واقع نگردد چنانچه نموده شد بر قاعده مشایخ سلف
باید که در روز یا شب معلوم یا در ساعت و وقت معلوم هر چه باشد
بوی سعد در عمل آماده کرده بخلوت در آید و دو رکعت نماز استخاره
گذارد و از حضرت حق تعالی خواهد یعنی خیر خود در آن عمل بخواهد و
بعد از آن که چون بنیاد تکسیر کند اول حروف طالع طالب و مطلوب که

آن

آن بروج متعلق است استخراج کنند و در دو سطر بنهد و آنگاه
امتزاج دهد بتقدیم حروف طالب و بتاخیر حروف مطلوب در یک سطر
پس حروف اسم طالب و مطلوب نیز در دو سطر بنهد و آنگاه امتزاج
دهد هم بران قاعده تا تمام شود اگر حروف هر دو اسم در عدد با
یکدیگر مساوی باشند اما اگر حرف اسم طالب زیاده باشد از حروف اسم
مطلوب آن زیاده را بتقدیم اسم مطلوب تمام باید کرد و اگر حروف
اسم مطلوب زیاده باشد بتقدیم حروف اسم طالب تمام باید کرد
چنانچه مثال نموده گردد پس آن دو سطر ممزوج از طالعین
و اسمین را با یکدیگر امتزاج دهند ابتدا بحروف طالعین کنند
اما برین قاعده که اگر حروف سطر طالعین زیاده باشد آن زیاده را
بتقدیم حروف اسمین تمام کنند و اگر اسمین زیاده باشد بتقدیم
حروف طالعین تمام کنند چنانچه در مثال ها زیاده آنگاه وزینا
سطر متولد از همه سطورها اسماء حسنی بیرون آورد و بر طرف
راست بنویسد و هم اسماء ملائکه استخراج کند آن ملائکه که در تحت
و از اسماء بروج و کواکب و حروف نام ایشان نوشته شده است
بر طرف دیگر بنویسد و آن نیز در مثال منماید پس حروف این سطر
آخر شمار کرد چند است بعدد حریر پاره سازد و بر هر پاره یک سطر
بنویسد بوسعه و اعراب کرده و آنرا فتیلها سازد و بر هر فتیله یکبار
آن حروف معرب را بخواند و بر فتیله میدمد فتیلها را در چراغ معین نهد
و از روغن گاو و عسل بر هم آمیخته پر کند و روی چراغ سوی خانه
مطلوب کند و خود در برابر مطلوب بنشیند و بعد و هر فتیله یکبار اسماء

ملائکه را با قسم باسماء حسنی بخواند بر این وجه که در مثال یاد کرده
شد و در آخر هر خواندن آن سطر معرب را میخوانند و از اول عمل تا
فراغ از عمل بخور زهره یا مشتری بر آتش اندک اندک می نهد
و دیگر آنکه ملائکه را نداء بحرف دعوة باید کرد اگر در حروف سطر
اول حروف دعوة بیاید آن اولی است و اگر هم نیاید یا که
یا ید افلان و فلان نمی فلان یا فلان و افلان یا او فلان
بخواهم فلانی و اگر حرف دعوة در وی نیاید همچنان مجرد بگوید
والله اعلم بالصواب و الیه المرجع والمآب اکنون مثال هر یک کرده
میکرد و فرض کنیم که نام طالب داود است و نام مطلوب سلیمان
و طالع طالب اسد و طالع مطلوب جوزا و بدین مثال بخانم
طالع طالب اسد حروفه ه ط ح طالع مطلوب جوز لحروفه
ق ی ص سطر الامتزاج ه ق ط ی ح ص اسم طالب داود
اسم مطلوب سلیمان داود س ل ی م ان سطر الامتزاج
د س ا ل و ی د م و ا ن سطر التولد من السطرین این است
ه د ق س ط ا ی ل ح و ص ی علی ترتیب القیاس الاسماء الحسنی
المستخرجة منه الله واحد حمد قدوس هادی الاسماء الملائکه
نومائیل حولائیل اسموئیل سطر متولد منه که در جواب متصل و معرب نوشته
بود قسطا بلحو صیهد قمطر یا حاصن و چون عدد حروف ابجد
سطر بست و چهار است خیر را بست و چهار رسانند و این کلمات
معرب را بست و چهار بار خوب باید خواندن بغیر از آنکه در آخر اسماء

حسنی

بدانکه دو دو نسخه دیگر نسخه
و چهار نسخه و پنج نسخه و هفتم جز را
غایت سر نسخه بنفضه عقد حل
نیست باید اما از وقتها وقت زوال
جز را نیست بر حاشیه تا زوال
بنفض و عقد را اما ز دیگر جز را
و وقت آن است بود شدن نفضا
ناز فتنی عقد نوم اجمای عمل
صبر کند باید که ماه در قوه و نبود
و فی در برج سعد تا برج صالح
نقد و دا کی عقد نوم و عقد وصل
کند ماه در شرف نقص بود

بدانکه اگر طالع آتشی باشد
نعویذ را با نور که آب آتشی
قوت دارد و خاک را نعویذ
باد باید نوشت که باد خاک
قوت دارد و آب را نعویذ
خاک باید نوشت و دیگر آتشی را
سر آتش قوت دارد و خاک را
و آب را باید باد با بد نوشت

نوفائیل

حسنی و اسماء ملائکه هم بست و چهار بار باید خواندن با این عبارت یا
یا حولائیل یا اسموئیل بحق الاله الواحد الاحد الصمد القدوس الهادی
ان یمزج واجبته علی سلیمان کی مزجت حروف اسمی بحروف اسمه فاقلقوا
وفؤاده بحبی بحق الاله الواحد الاحد الصمد القدوس الهادی بهد
قسطا بلحو صیهد قمطر یا حاصن و در محبت شرط آن است که سطر
معرب بر حریر که فتیله خواهد ساخت بزعفران و گلاب نویسد و اگر برای
عداوت به سیاهی و بر پوست حمار نقش کند و نزدیک آب دفن
کند و در محبت فتیله را چهار رشته کند و در عداوت سه رشته و بدانکه
بعضی حروف زهره یا مشتری نیز بعدد حروف طالع طالب و مطلوب
بدانند یا آنکه طالع معلوم نباشد باید که برجای آن هر دو حروف
زهره که معذغ است و حروف مشتری که و ز ر د است بنهند و بر همان
منوال که گفته شد عمل نماید و در آن حروف بنهادن چنان ثبت کند که
زهره طالب است و مشتری مطلوب والله اعلم و در محبت حروف
هر یک شکل را با حروف بروج و کواکب از دو سطر حاصل از طالعین
و اسمین یک حرف از اول سطر طالعین و یک حرف از اول حرف
اسمین تا تمام میشود و در صورت عداوت و فرقت مقلوب ها باید
کرد و در محبت ملائکه را بحروف دعوة میخوانیم و در عداوت
زاد بخوانیم که آن بنزیه حرف س ف م ن و در محبت سطر
معرب را بر حریر زرد یا سفید مینوشتیم و در عداوت بر پاره مانده
از کفن میت یا بر پاره جامه یهودی باید نوشت و در محبت روغن
و عسل در چراغ مسبح میریختیم و در عداوت نفط سیاهی و روغن
تندر و پاره مردروی حل کرده باید ریخت و در چراغ آهنین و هر

الحب در عمت مشتری
رجحل بکمو بر سوره مزمل
یکبار روایة الکرسی یکبار
در جحل یکم نه بهمین طریق
بخواند مطلوب بیاید
مجرب است

یعنی ابتدا از آخر سطر
باید کرد

جایکه در محبت حروف زهره و مشتری می آوردی و در عداوت
حروف زحل و مریخ در آورد باقی عمل همان ست بلا زیاد ولا نقصان
و از جهت آسانی همین مثال مذکور در عداوت اعاده کنیم و ترا
قیاس باید کرد در اسم دیگر که خواهی مثال طالع طالب اسد حروف
ه طح طالع مطلوب جوزا حروف ق ی ص سطر الامتزاج
ه ص ط ی ه ق مثال اسمین داود س ل ی م ان سطر
الامتزاج ن دام وی ول دس ا و سطر المتولد من السطرین
ق و ه س ی د ل ا ل ص د ح ی ق و ه م ی ا ط ا ص د ح ل
سطر الترکیب لهذه الحروف معربا قوهسید طلصد حیقوهمیا
طاصد خطاب ملائکه درین صورت چنین باید کرد که نموده
میشود تمه لوما طائیل یا دم یاخوده لوما طائیل خولالاه اسمون
بحق الاله الواحد الاحد الصمد القدوس الهادی ان تلقوه
بین فلان و فلانه عداوة والبغضاء والنوة و فرقة و تعدوا
بینهما و بین قلوبهما بعد المشرقین بحق الاله الواحد الاحد الصمد
القدوس الهادی هر بار که بخواند و عقیب سطر معرب بخواند
و پشت چراغ سوی آنکس کند که میخواهد دور گردد و خصومت بینهما
پدید آید بقدرت خدای تعالی چنان شود که میخواهد و الله اعلم
فصل هرکه بعمل از اعمال مشغول گردد باید که سه روز و اگر دشوار
شود دیگر روز روزه دارد و حیوانی نخورد و پیاز و سیر نخورد و

بغیبت

بغیبت و دروغ مشغول نشود و با نظافت و طهارت و تسبیح
و استغفار باشد تا اندک مناسبت با روحانیان او را حاصل شود
و الا ملائکه و ارواح طیبه از وی متنفر گردند و پیش از آنکه بتکسیر
و عمل مشغول شود در ساعت سعد نام خود و نام مطلوب و نام آن
کار که دارد از محبت و عداوت و غیره بنویسد و ریک سطر و یکبار
تکسیر کند تا ممتزج شود و اعداد آن حروف بو بیند که چند ست
و بر پشت آن کاغذ که سطرها بران نوشته ست در مربعی ثبت کند
و چون تعویذی با خود دارد و آن گاه بتکسیر طالب و مطلوب
شروع کند این عمل بجا صبت و قوة و سعادت و نجاح و برآمدن
حاجت راهد ست و کاملان این صنعت را اعتبار تمام کرده اند و چون
از تکسیر فارغ شد نظر کنند بجمیع حروف که از تکسیر حاصل شده ست
اگر در وی حروف حاره مفرده یا مرکبه غالب باشد بدانکه کار براد
شد و مقصود حاصل خواهد شد و اگر حروف بارده مفرده یا مرکبه
غالب آید کار بر چندان خواهد بود و برآمدن مراد دور و اگر حروف
رطبه غالب ست آن مهم بشادی و طیب خاطر و آسان تحصیل
گردد و اگر حروف یابسه غالب ست آن مطلوب برنج و زحمت برآید
و اگر حروف یابسه و بارده بسیار جمع شده باشد طمع از آن حاجت
باید برید کلی و گفته اند که عمل کننده باید که رعایت وقت عمل را
معطل نکنند که نظر بقمر کنند اگر برج هوای یا آتش باشد آفتاب
در برج هوای یا آتش باشد مشغول گردد تا اگر حروف از جهت حرارت
و رطوبت بتقصیر باشد آنرا به بروج توفیر کرده شود و الا تعب
با حاصل کشیده باشد بذات واجب الوجود سوگند که بنمودن
این عمل هیچ بخل و ظنت نرفت غیر از محبت صدوقی الله

کفته شده است رعایت شرایط باید و نیت جزم و یقین در عمل
و خاطر جمع تا وجه اثر عمل بظهور رسد و اینکه سعی کننده را
در نمودن این عمل بدعای خیر یاد میباید کرد قال الله تعالی
قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و صلی الله علی خیر خلقه محمد
و آله اجمعین الطیبین الطاهرین برحمتک یا ارحم الراحمین
استاد تکسیر سبع اسطر و کیفیت آن آنست که بتحقیق که
اسم طالب و مطلوب معین کنند و اسم مطلوب بر اسم طالب
مقدم دارند از یک سطر و هر دو را تکسیر کنند تا چندانکه آن
سطر اول بترتیب باز آید چنانکه معلوم شد پس هر دو اسم
باز بیرون آمد از اول هر سطر از این سطور مکسر یک حرف بگیرد
و در سطر ثبت کند و از آخر هر سطر حرفی بگیرد و در سطر دیگر
در پهلوی آن بنهد چنانکه این دو سطر را یک سطر داند و بطریق
تکسیر آنرا هفت بار تکسیر کند در هفت سطر پس اول این سطر
هفتگانه و اواخر آن بستانند چنانچه در اول سطر و هر دو را
در سطر جمع کند و آنرا در ساعت سعد بر لوح زر و یا نقره و یا
بر ورق آهو یا بر نگین انگشتری ثبت کند و اگر هیچ از اینها
نیابد بر کاغذ نقش کند همچنان مقطع و باز در زیر آن یک
سطر دیگر بنهد از آن حروف اما پیوسته و بر ظهر آن لوح یا
نگین یا آنچه دارد اعداد جمله این حروف سطر بنویسد که چند است

و در مربعی

و در مربعی بنهد و با خود دارد که از وی تاثیرات عجب یابد و محبت
باذن الله تعالی الحرج طریق معلوم خدمت است اما احتیاط و مثلا
نوشته شد تامل فرمایند بالخیر تکسیر مطلوب بنام طالب

غانم

رفتار مربع است

۸	۱۱	۱۴	۱
۱۳	۲	۷	۱۲
۳	۱۶	۹	۶
۱۰	۵	۴	۱۵

س ال م غ ا ن م
م س ن ا ا ل غ م
م م غ س ل ن ا ا
ا م ا م ن غ ل س
س ال م غ ا ن م

المستقیم

س م م ا س م م ا س م
م س س م ا م م ا م س
س م م س ا س م م ا
ا س م م م م س س ا
ا س س س م م م م
م ا م ا س م س م س
س م م ا س م م ا س م
نتیجة السبعة مفردا
س ا م س ا م س م س ا م س م
مرکبه این است
سما اسمسا اسم
حروف چهارده بر وفق محمد

اعلم وفقک الله
سبحانه و ایدک که قسم از اقسام
عملی که دانستن آن این عمل عزیز
داشته اند این است که جمیع حروف
تهجی بر سه قسم کرده اند
حروف علوی و آن ال م ص ر ک
ه ی ع ط س ح ق ن است
و حروف سفلی و آن ب ت ث
ج خ د ذ ز ظ ض غ ف ش و است
ا ما حروف علوی آنست حضرت حضرت
سفلی و آن ... ح خ ز ظ ف ا غ ش است

حق سبحانه وتعالی در اوایل بعضی از سورهٔ قرآن آورده چون الم
المص الر کهیعص حمعسق حم طس ص ق ن خواص این حروف
در عمل آن است که در امور معظمات دینیه و دنیاویه اگر بجوید علو
رفعت مرتبه و مکان و مکانت و استعلا علی وجه الحق تعلق دارد
آنرا هم بزبان بگوید بترتیبی که بر سر سورها است یعنی رعایت تقدیم
و تأخیر نکند و مجموع بگوید بطریق قسم چنانچه گوید اللهم بحق
الم ذلک الکتب و الم الله لا اله الا هو بجمیع تا آخر سوره که متوج
بحرف است یعنی ن والقلم وما یسطرون که فلان مهم دینی و دنیائی
من میسر شود بقدرت الله تعالی و اگر مجموع این حروف سر یا سوره
مقطعات را جمع کند بولا خوانند ام ام تا باخر که ن است و آن را
تکسیر کند بر قاعدهٔ معلومه تا چندانکه آن سطر اول بعینه باز آید
و این عمل در اول ساعت روز یکشنبه و چهارم از دوشنبه و هفتم از
سه شنبه و سیم از چهارشنبه و ششم از پنجشنبه و دوم از جمعه و پنجم
از شنبه شاید کرد و تعویض سازد به نیت همان امور که گفته شد
و با خود دارد آن را و هر روز کار را مظاهر گردد انشاء الله تعالی و اگر
اعداد مجموع حروف سرهای سوره جمع کند و در مربع بر وفق طبع
بنهد در شرف آفتاب یا در شرف مشتری یا در شرف عطارد اثری
عظیم یابد در استقبال و قبول و نفاذ امر و کشف علوم غیبی احوال
والله اعلم اما حروف دیگر را حروف خلق خوانند بآن معنی که

حق

حق تعالی بآن حروف حجت آرد و همه اشیا از آن ناشی شود چنانچه
حروف علا را حروف حق خوانند بآن معنی که بوادی تنزیل و تطویر
و ایجاد نهند خواص حروف دنی آن است که آنرا جمع کند بدین ترتیب
کشوده میشود بلفظ بگوید در حال استعانت بحق [illegible] بجوید از بلاها
و شر اعدا و کید حاسد و آنرا بحضرت شفیع آورد البته آن بلا دفع گردد
و ترتیبش این است یا ذو الجلال والاکرام لسن شت حمد فذ ظ ضغف
شو فلان بلا یا فلان غم از من دفع گردان البته مقصود بحاصل آید
اگر بقاعدهٔ معلوم بساعت نیکو در مربع ثبت کند در خاصیت قوی تر
باشد اما حروف ادلا دلا آن حروف است که خدای تعالی سورهٔ فاتحة
الکتاب را از آن حمایت فرموده و در کتب است علیهم السلام نازل
شده مذکور است که من قرء سورة البریة من الحروف السبعة التی
هی ادنا الذی حرم الله تعالی علیه النار و چون معنی این حدیث معلوم
سر این حروف را بفهم معلوم توان کرد که در عمل شر قوی باشد برای
قهر اعدا و عقد اللسان قسم بهمین حروف باید کرد و ترتیبش این است
بحق ثج خ ز ش ظ ف که چنین و چنین باد بقدرت الله تعالی
چنان شود که و ازین ظاهر تر اجازت نداده الا بعد عمل
فواید الحروف و خواصها پانزده حروف است از حروف تهجی که آنرا
حروف ناطقه خوانند و آن ب ت ث ج ح خ ذ ز ش ض ظ غ ف
ق ن ی و ازین حرف پنج اسم ترکیب کرده اند و آنرا اسماء
ناطقه خوانند بتث جخذ زشض ظغف قنی و اگر این

اسماء پنج گانه را در روز یکشنبه وقت طلوع آفتاب بمشک و زعفران
و گلاب بر کاغذ نویسد و در زیر سر بام نهد چنانچه او نداند و این کلمات را
هفت بار بر بالین او آهسته بخواند یا مکلم یا مکلم یا حی یا متجلا
یا مستخرا یا ان یا لاده یالابه و جابه و مابه و هابه تکلم بحق
حق تعالی آن نایم را در خواب بسخن در آورد و آنچه در ضمیر پنهان باشد
بگفتن آید و باید که از عقب این کلمات آن اسماء نواطق را سه بار
بگوید و از این حروف تهجی چهارده حروف است که آنرا صوامت خوانند
ا ح د ر س ص ط ع ک ل م و ه لا و از این چهار اسم ترکیب کرده اند
و آنرا اسماء صولت خوانند اخدرسص طعکل موهلا این
اسما را روز نوزدهم از هر ماه که باشد یا در روزیکه کسوف آفتاب
باشد یا در شبیکه خسوف ماه باشد بر صفحه از سرب نقش کند
و در زیر نگین انگشتری نهد عقد اللسان باشد بر هر غمازی
و غمازی چنانکه نتواند در حضور و غیبت وی هیچ بدی او گفتن و
نتواند او را بدی یاد کردن و از اینها حروف هفت حرف است که آنرا
حروف الخواتم خوانند و در زلزله اگر این حروف را بر دیوار
قبله خانه یا در اندرون خانه در صندوق بنویسد و پنهان دارد روز
چهاردهم از ماه حرز باشد بر هر چه در آن خانه و خزانه و صندوق
باشد از دزد و موش و آتش و اگر بر نگینه از زر نقش کند و نگه

آفتاب

آفتاب در اسد باشد با خود نگاه دارد از همه بلاها و رنجها در
امان باشد و از اینها حروف هژده حرف است که آنرا متواخیه خوانند
ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ این حروف را
بمشک و زعفران که در وی شیر زن بکر اول پسر زاییده باشد بر کاغذ
نویسد و تعویذ سازد یا در کلاه یا در دستار دوزد و بر سر نهد
هر که او را بیند دوست شود بقدرت خدای تعالی و بدانکه حروف
حمل و اسد و قوس را اصول این است ا ه ط م ف ش ذ و خاصیت
عجب دارد و آنرا اسرار الصالحین خوانند دیگر آنکه چون عرضه
حاجتی و مهمی بملکی از ملوک کند و خواهد که آن حاجت برآید و آن
مهم کفایت شود و سخن قبول افتد این حروف را بر قلم بنویسد
وقتیکه قمر در حمل یا در اسد یا در قوس باشد و نگاه دارد و چون
حاجتی می نویسد با آن قلم نویسد آن حاجت برآید و آن سخن
مقبول شود دیگر آنکه اگر نعوذ بالله آتش در شهری یا در محلتی
یا در خانه افتد و این حروف را بر چوب نوشته باشد آن چوب را بگیرد
و نام ملائکه که بر حمل و اسد و قوس موکل اند بگوید و آن نامها که
در فصل پیشین یاد کردیم این است بلکر حمیل شراطیل سواطیل
و بآن چوب اشارت میکند آتش را و دعوتی که در حال بقدرت
خدای عز و جل و برکت این اسما آن آتش فرو میرود و از آن موضع
باز گردد و چون خواهی که از طرف کاری خبر بتو رسد که دل تو با آن

کارنکرانی باشد و مبتلا تو و آن موضع مسافتی باشد اصول حروف
جوزا و میزان و دلو این است کبضمغظکص این حروف را بر برگ
ریحان بنویسد و بر کف دست راست خود بنهد و بر جای بلند برای
و روی سوی آن جهت آورد و نامهای ملائکه این سه برج بگوید
مدد بطلبد و نامهای آن است که در فصل سابق نهاده شد سمراجیل
صهکیائیل صهاکیل و هر چیز که باشد بنو رسد و بسیار بوده است
در خواب بوی گفته اند والله اعلم بالصواب

آتش هر کوکب بوین جهاخها معلوم میشود

قمر	زهره	عطارد	شمس	مریخ	مشتری	زحل
چوب ناخود	چوب بید	چوب گل	چوب سرو	چوب گز	چوب نابک	سرگین

دادشتن مدد ها برین موجب

قمر	زهره	عطارد	شمس	مریخ	مشتری	زحل
زعفران	گلاب زعفران	مشک گلاب	مشک زعفران	گلاب مشک	شنگرف	کاندسرو

قاعده شمس از سالهای هجرت نهصد نزده طرح کند آنکه باقی
ماند را یکبار در ده ضرب کند و دو هم هشت یک او را النقصان
کند و دو عدد قانون بران زیاده کند و محفوظ دارد بعده
سال ناقصه هجریه را ایام کند محرم را سی صفر را بیست و نه
کبرد علی هذا القیاس پس محفوظ را ازین ایام طرح
کند

کند اگر طرح نشود سبب آنکه محفوظ زیاده از ایام این
سیصد شصت پنج که یکدور شمس است بران ایام زیاده
کند اگر یکدور هم ممکن نشود دو دور یا سه دور هم
زیاده کند بعده آن محفوظ ازین ایام طرح کند آنچه باقی
ماند آنرا بر بروج تقسیم کند هر جا که منتهی شود آفتاب
دران برج و دران درجه باشد بعد عد

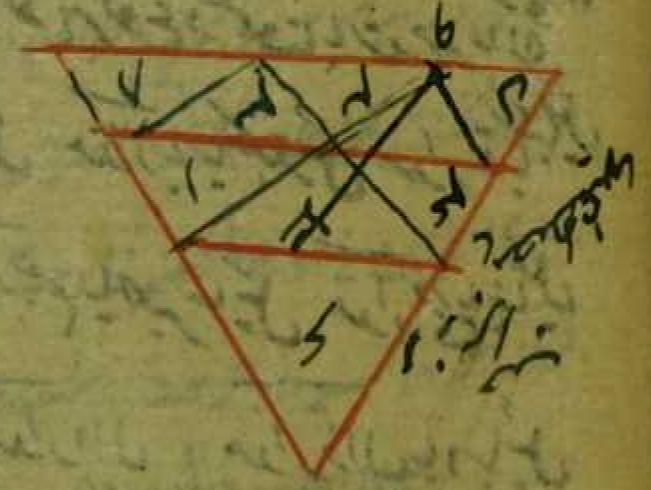

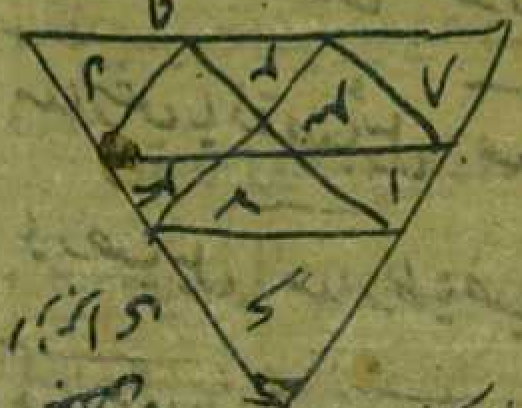

حب کل آیة الکرسی اول چهار رکعت نماز بگذارد
در رکعت اول بعد از فاتحه چهارده بار الم نشرح و در رکعت دوم سیزده
بار و در رکعت سیوم دوازده بار و در چهارم یازده بار و ما بعد سلام
بعد ازان بر حبل یکمویز بر هر یک یکبار آیة الکرسی بخواند بعد ازان مویزها
بر بالش آب نارسیده بو بجید اگر طالع آتشی باشد در نار دان دفن

کن و اگر بادی باشد بر درخت میوه دار شیرین بیاویزد و اگر مائی
باشد در آب جاری اندازد و اگر خاکی باشد در رهگذر او اگر بتوانا بر
آستانه او دفن کن تا عجایب بیند این از مجربات است از برای
دوست گردانیدن دشمن و امید المستعان علی ما تصفون سه
کرت بخواند در هر کرت انگشت شهادت بآب دهن تر سازد
بنیت که خدایا بحرمة همین آیت دشمن بر من دوست گردان
آب دهن بر پیشانی خود بمالد هر نوع دشمن باشد مهربان شود ۱۲۶

مدار حرف
الف یا دقصیائیل مدار ب یا کبائیل مدار ت یا نکیائیل
مدار ث یا اهائیل مدار جیم یا صبرتائیل مدار ح یا هنائیل
مدار خ یا رقصیائیل مدار دال یا ووائیل مدار ذال یا بائیل
مدار ری یا مبائیل مدار زی یا ملیائیل مدار س یا وبائیل
مدار ش یا نقصیائیل مدار ص یا بجیائیل مدار ض
یا رصیائیل مدار ط یا صیائیل مدار ظ یا طبائیل
مدار ع یا نلیائیل مدار غ یا شرصیائیل مدار ف یا جائیل
مدار ق یا لحیائیل مدار ک یا نجبائیل مدار ل یا نائیل
مدار میم یا دائیل مدار ن یا شفکائیل مدار و یا نجکبائیل
مدار ه یا مجیائیل مدار ی یا قصیائیل

بدانکه

بدانکه حروف بر سه قسم است ملبوبی ملفوظی مسروری
ملبوبی میم لا واو ملفوظی الف جیم دال ذال
سین شین صاد ضاد عین غین قاف کاف لام
مسروری با تا ثا حا خا را زا طا ظا فا ها یا
بی تی ثی حی خی ری زی طی ظی فی هی ی

فصل در بیان حروف تهجی و خواص آن در شرح قاری آورده که
فان تحت کل حرف بحار الاسرار و فی ریاض المذکرین کل حرف
من القرآن فی لوح المحفوظ اعظم من جبل القاف جمال عظمت
قرآن را در کسوت حروف پوشیده اند تا زبانها و دلها طاقت
دارد اگر جمال معانی قرآن از پس پرده حروف آشکارا شود
هفت آسمان و زمین را طاقت تجلی قرآن نباشد پس بدانکه
دعوة حروف تهجی بزرگان اهل عمل و تصرف موافق حاجت
بدین نسخه مقرر فرموده اند اول نیت را اصل حفظ نماید که بزبان
بلده آن عزیز سر حرف آن نیت کدام حرف است بعده حصایل
آن حروف دریابد چهار ضلع سازد و هر ضلع را هفت هفت
خانه نماند در هر خانه حرفی بنویسد بیست هشت حرف نوشته
خواهد شد و چهار ضلع را چهار حاجت است بدین تفصیل
آتشی بادی آبی خاکی و حرف نیت را بنویسد که در کدام ضلع افتاده است
و آن حرف بگیرد و در برج مطابق دعوة کند و در حاجت

و حروف بیت ازین شکل معلوم سازد

[illegible]	حروف مصلحات				صفات	باین حرف تعلق دارد
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		
زحل	ا	ب	ج	د	[illegible]	[illegible]
مشتری	ه	و	ز	ح	[illegible]	[illegible]
مریخ	ط	ی	ک	ل	[illegible]	[illegible]
شمس	م	ن	س	ع	[illegible]	[illegible]
زهره	ف	ص	ق	ر	[illegible]	[illegible]
عطارد	ش	ت	ث	خ	[illegible]	[illegible]
قمر	ذ	ض	ظ	غ	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

نوعی دیگر لوح مخمس کنند و درآن کلمه کهیعص یا حمعسق را جدا جدا بطریق تکسیر وضع کنند و در پشت آن نام خصم را نویسند و در زیر سنگ گران نهند زبان خصم بسته گردد و صورت لوح این است

ک	ه	ی	ع	ص
ع	ص	ک	ه	ی
ه	ی	ع	ص	ک
ص	ک	ه	ی	ع
ی	ع	ص	ک	ه

جدول خدورات فصود و فواید آن حکمای ترک و ختا گویند او [illegible] تعلق بجان میدارند و از غرة ماه سلخ

هر روز

هر روز جان متوجه عضوی است از اعضای آدمی و آن را جدولی نهاده اند تا آن روز که جان متوجه آن عضو باشد بران عضو زخم از فصد نباید رسانید که جدول این است

۱	درین متوجه کف پا باشد	۱۶	درین روز متوجه بازو چپ باشد
۲	درین روز متوجه گوشت باشد	۱۷	درین روز متوجه قفا باشد
۳	درین روز متوجه ساق بود	۱۸	درین روز متوجه پهلو باشد
۴	درین روز متوجه شتالنگاه بود	۱۹	درین روز متوجه ساق باشد
۵	درین روز متوجه ساعد بود	۲۰	درین روز متوجه کف پای راست باشد
۶	درین روز متوجه بازو باشد	۲۱	درین روز متوجه کف پای چپ باشد
۷	درین روز متوجه زبان بود	۲۲	درین روز متوجه شکم باشد
۸	درین روز متوجه بیخ [illegible] باشد	۲۳	درین روز متوجه جگر باشد
۹	درین روز متوجه پشت بود	۲۴	درین روز متوجه دل باشد
۱۰	درین روز متوجه دندان بود	۲۵	درین روز متوجه پستان باشد
۱۱	درین روز متوجه روی بود	۲۶	درین روز متوجه سینه باشد
۱۲	درین روز متوجه رخصه بود	۲۷	درین روز متوجه شش باشد
۱۳	درین روز متوجه ذقن باشد	۲۸	درین روز متوجه ذکر باشد
۱۴	درین روز متوجه گردن باشد	۲۹	درین روز متوجه دست باشد
۱۵	درین روز متوجه ساعد باشد	۳۰	درین روز متوجه دو پای باشد

جدول از غره ماه تا سلخ حجامت و داغ نرسانند که موجب هلاکت باشد و جدول آن است که در صفحهٔ اول ثبت شده و جدولی که درین صفحه ثبت شده آن است که از غره ماه تا نصف قمر که ذکر مطر است از نصف تا سلخ هر روز مرضی دفع میکند چنانچه باز نموده شد والله اعلم

سرماه از این خانها بوبین

چهارشنبه	شنبه	سه شنبه	جمعه	پنجشنبه	دوشنبه	یکشنبه			
۴	۷	۳	۶	۲	۵	۱	فروردین	[illegible]	د
۶	۲	۵	۱	۴	۷	۳	اردیبهشت	[illegible]	هـ
۷	۳	۶	۲	۵	۱	۴	خرداد	[illegible]	د
۲	۵	۱	۴	۷	۳	۶	تیر	[illegible]	هـ
۳	۶	۲	۵	۱	۴	۷	مرداد	[illegible]	د
۵	۱	۴	۷	۳	۶	۲	شهریور	[illegible]	هـ
۶	۲	۵	۱	۴	۷	۳	مهر	[illegible]	د
۱	۴	۷	۳	۶	۲	۵	آبان	[illegible]	هـ
۲	۵	۱	۴	۷	۳	۶	آذر	[illegible]	د
۴	۷	۳	۶	۲	۵	۱	دی	[illegible]	هـ
۵	۱	۴	۷	۳	۶	۲	بهمن	[illegible]	د
۷	۳	۶	۲	۵	۱	۴	اسفندارمذ	[illegible]	هـ

حروف حمل اهـ
حروف ثور بیش
حروف اسد طمح
حروف جوزا میزان دلو
حروف جوزا قیص
حروف میزان صفظ
حروف دلو ظلض
حروف سرطان عقرب حوت
حروف سرطان سکزاو سلد
حروف عقرب زغن
حروف حوت نود

حروف زحل الجبد
حروف مشتری وزرد
حروف مریخ
شمس کسظ
زهره
عطارد معطض
قمر عطفق

لرزش اندام دور کند	۱۶	دیگری را آفت رسد	۱
تا دیرگاه بقصد حاجت شود	۱۷	لرزه در اندام پدید آید	۲
صحت تن و قوت معده آورد	۱۸	درد سر پدید آید	۳
از درد چشم ایمن بود	۱۹	از مرگ مفاجا بیم بود	۴
از بیماریها مخوف ایمن بود	۲۰	زردی روی پدید آرد	۵
نور دل و قوت بدنی پدید آرد	۲۱	مالیخولیا و جنون آورد	۶
توانگری و با عمر آورد	۲۲	درد و غم پدید آورد	۷
دل و بازو قوی کند	۲۳	ضعف تن پدید آورد	۸
زردی روی ببرد	۲۴	لرزش اندام پدید آرد	۹
از بیمار بد بر هاند	۲۵	درد قولنج پدید آرد	۱۰
خوشدل پدید آورد	۲۶	غم و اندوه و حسرت آرد	۱۱
از مالیخولیا و جنون برهاند	۲۷	با خواب و درد سر آورد	۱۲
از درد بحال بد بر هاند	۲۸	نقرس پدید آورد	۱۳
از بیماریهای مخوف برهاند	۲۹	ضعف و لاغر آورد	۱۴
این روز را صحیح نکرده اند	۳۰	با خوله پدید آورد	۱۵

اگر خواهیکه بدانی سرسال کدام روز است نظر با این خانها کن اینست

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	د	حمل	[illegible]	[illegible]
۳	۲	۱	۷	۶	۵	۴	د	ثور	[illegible]	[illegible]
۶	۵	۴	۳	۲	۱	۷	د	جوزا	[illegible]	[illegible]
۳	۲	۱	۷	۶	۵	۴	د	سرطان	[illegible]	[illegible]
۶	۵	۴	۳	۲	۱	۷	د	اسد	[illegible]	[illegible]
۲	۱	۷	۶	۵	۴	۳	د	سنبله	[illegible]	[illegible]
۵	۴	۳	۲	۱	۷	۶	د	میزان	[illegible]	[illegible]
۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	د	عقرب	[illegible]	[illegible]
۲	۱	۷	۶	۵	۴	۳	ط	قوس	[illegible]	[illegible]
۳	۲	۱	۷	۶	۵	۴	ط	جدی	[illegible]	[illegible]
۴	۳	۲	۱	۷	۶	۵	د	دلو	[illegible]	[illegible]
۶	۵	۴	۳	۲	۱	۷	د	حوت	[illegible]	[illegible]

سرماه
فروردین ماه
اردیبهشت ماه
خرداد ماه
تیر ماه
مرداد ماه
آبان ماه
آذر ماه
دی ماه
بهمن ماه
اسفندارمذ ماه

ضابطهٔ غالب و مغلوب از امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه منقول است
والابيات الاربع هذه اطريقان بحسب بالجمل ثم يطرح تسعا تسعا
وينظر في الثلاثي من التسع شعر وفي ازوج واشود وسمو اقلها
واكثرها عند التخالف غالب : ويغلب المطلوب اذا زوج استوى
وفي استواء الفرد يغلب الطالب : اذا ائتمر كل الخصمان في رام واحد
فاطلع هما سن سنا لاشك غالب
ترجمه در زوج فرد نفرت
اعداد کمترست : در مختلف شوند ظفر آن اکثرست : در زوج
مستوی شده مطلوب میبرد و در فرد مستوی شده طالب مظفرست
ایضاح شرح این ابیات اگر خواهیکه بدانیکه دو پادشاه که بیکدیگر
خصومت دارند کدام غالب و کدام مغلوبست نام هر یک از اهل
منازع را بحساب جمل شمار کن و نه نه طرح کن نه یا کم از نه ماند در
ابواب طلب کن
اول اگر یکی ماند با نه یکی غالبست یکی
با هشت هشت غالبست یکی با هفت یکی غالبست یکی با
شش شش غالبست یکی با پنج یکی غالبست یکی با چهار چار
غالبست یکی با سه یکی غالبست یکی با دو دو غالبست
یکی با یکی طالب غالب
دویم دو با نه نه غالب دو با هشت
دو غالب دو با هفت هفت غالب دو با شش دو غالب دو با
پنج پنج غالب دو با چار دو غالب دو با سه سه غالب دو با

دو

دو طالب غالب دو با یکی دو غالبست باب سیم سه با نه سه
غالب سه با هشت هشت غالب سه با هفت سه غالب
سه با شش شش غالب سه با پنج سه غالب سه با
چار چار غالب سه با سه طالب غالب سه با دو سه غالب
سه با یکی یکی غالبست باب چهارم چهار با نه نه غالب
چار با هشت چار غالب با هفت هفت غالب چار با شش
چار غالب چار با پنج پنج غالب چار با چهار طالب غالب
چار با دو دو غالب چار با یکی چار غالبست باب پنجم پنج
با نه پنج غالب پنج با هشت هشت غالب پنج با هفت
پنج غالب پنج با شش شش غالب پنج با پنج طالب غالب
پنج با چهار پنج غالب پنج با سه سه غالب پنج دو پنج
غالب پنج با یکی یکی غالبست باب ششم شش با نه نه غالب
شش با هشت شش غالب شش با هفت هفت غالب
شش با شش طالب غالب شش با پنج شش غالب شش
با چهار چار غالب شش با سه شش غالب شش با دو
دو غالب شش با یکی شش غالبست باب هفتم هفت با نه
هفت غالب هفت با هشت هشت غالب هفت با هفت
طالب غالب هفت با شش هفت غالب هفت با پنج
پنج غالب هفت با چهار هفت غالب هفت با سه
غالب هفت با دو هفت غالب هفت با یکی یکی غالبست

باب هشتم هشت با نه غالب هشت با هشت طالب غالب
هشت با هفت هشت غالب هشت با شش شش غالب هشت با
پنج هشت غالب هشت با چار چار غالب هشت با سه هشت
غالب هشت با دو دو غالب هشت با یک هشت غالب
باب نهم نه با نه طالب غالب نه با هشت نه غالب نه با
هفت هفت غالب نه با شش نه غالب نه با پنج پنج غالب
نه با چهار نه غالب نه با سه سه غالب نه با دو نه غالب
نه با هشت نه غالب نه با هفت هفت غالب نه با شش
نه غالب نه با پنج پنج غالب نه با چار نه غالب نه با سه
سه غالب نه با دو نه غالب نه با یک یک غالب ست والله
اعلم بالصواب بدانکه این جهان را که ربع مسکون میگویند از آن
جهت ست که تمام دنیا چهار قسم ست دو قسم در آبست که عبور
کردن خلق بران از جمله محالات ست و یک قسم زمین ست بر جنوب
کوه قاف که یکطرفش متصل بکوه مذکور ست و طرف دیگرش متصل
بکنار بحر محیط اما آن سرزمین بسیار سرد ست چنانکه از سردی
هیچ مخلوق نیز عبور نتواند کرد زیرا که آن زمین از کافور ست و ربع
از جهان که ماند آن خشک ست که بعضی جا آباد ست و اکثر شور اما
ممکن ست عبور خلق بران و دریای عمان داخل ست که در آن هم عبور
کردن خلق را ممکن ست چنانچه همیشه کشتیها جاری ست که میرود
و می آید و این ربع مسکون هفت اقلیم ست اقلیم اول نسبت
بزحل دارد یعنی هر بادشاه آن اقلیم زحل ست و شرف زحل در [illegible]

بست

بست بگم علمای علم هیئت و افلاک چنین گفته اند طول اقلیم اول
سه هزار و سیصد و پنجاه فرسنگ ست و عرضش یکصد و چهل
هفت فرسنگ و بلاد مشهوره این اقلیم بعضی از زمین چین
و جزایر سراندیب و بلاد جنوبی از زمین که صنعان و حضرموت
و عدن و دیار سینا ست و بعضی حبش و زنگبار و بعضی جایهای
هند که تهته و بهکهر و سیوان و ملتان و تمام اقصای سند
و دیار سودان مغرب تا کنار بحر محیط از جانب مغرب و در این
اقلیم ابدالی مقرر ست که اسم مبارکش عبد الحق ست قدم بر قدم
حضرت داود دارد و نظر فیض باهل اقلیم خود میرساند اقلیم دوم
نسبت بمشتری دارد یعنی هر بادشاه آن اقلیم مشتری ست و شرف مشتری
در سرطان ست بپانزدهم علمای علم هیئت و افلاکیه چنین گفته اند که
طول اقلیم دوم سه هزار و یکصد و چهل فرسنگ ست و عرضش
یکصد و سی و پنج فرسنگ ست و بلاد مشهوره این اقلیم از زمین
چین و بعضی از جایهای هندوستان که دیار قنوج و مومنات
و گجرات و بعضی از زمین کمران و دریای عمان و بعضی از
دیار عرب که حضرت مکه و حضرت مدینه منوره و طایف ست
و دیار نجد و قطیف و بحرین و حدود دریای فارس تا کنار بحر
محیط از جانب مغرب و در این اقلیم ابدالی مقرر ست که اسم مبارکش
عبد العلیم ست قدم بر قدم حضرت موسی صلوة الله علیه دارد

و نظر فیض باهل اقلیم خود میرساند **اقلیم سیوم** نسبت بمریخ دارد
یعنی مربی آن اقلیم مریخ است و شرف مریخ در جدی است بسبب آنکه
علمای علم هیئت و افلاکیه چنین گفته اند که طول اقلیم سیوم دو هزار
و سیصد بیست فرسنگ است و عرضش یکصد شانزده فرسنگ
و بلاد مشهوره این اقلیم بعض از شرق و جنوب از زمین هندوستان
و بعض از جاها کشمیر و قندهار و بعض از زمین غور و غزنه
و سیستان و کابل و کرمان و فارس و اصفهان و لورستان
و خوزستان و بغداد و بصره و کوفه و دمشق و بیت المقدس
و مصر و اسکندریه و دیار صعید و دیار مغرب تا کنار بحر محیط
از جانب مغرب و درین اقلیم ابدالی مقرر است که اسم مبارکش
عبد المرید است قدم بر قدم حضرت علیه صلوات الله علیه دارد و نظر
فیض باهل اقلیم خود میرساند **اقلیم چهارم** نسبت بآفتاب دارد
یعنی مربی آن اقلیم آفتاب است و شرف آفتاب در حمل است نوزدهم
علمای علم هیئت و افلاکیه چنین گفته اند که طول اقلیم چهارم دو
هزار و هفتصد فرسنگ است و عرضش هشتاد و پنج فرسنگ و بلاد
مشهوره این اقلیم بعض از شمال چین و ختا و بعض از جاها
کشمیر و بدخشان و بعض جاها غور و غلجیان و بلاد خراسان
و بلخ و بعض زمین حصار و مرو و هرات و طوس و مشهد
مقدس و سباد و باورد و سبزوار و جوین و اسفراین و

و غیر آن

و عراق و جرجان و طبرستان و بستان و دامغان و سمنان
و قم و کاشان و همدان و ری و قزوین و دماوند و از دریا
گیلان و حلب و طرابلس و قاهره و بعض از بلاد روم و جزایر
از عمان تا کنار بحر محیط و درین اقلیم ابدالی مقرر است که اسم
مبارکش عبد القادر قدم بر قدم مهتر جبرئیل علیه السلام دارد و نظر
فیض باهل اقلیم خود میرساند **اقلیم پنجم** نسبت بزهره دارد
یعنی مربی آن اقلیم زهره است و شرف زهره در حوت است بسبب
آنکه حکمای علم هیئت و افلاکیه چنین گفته اند که طول اقلیم پنجم دو
هزار و پانصد و پنجاه و پنج فرسنگ است و عرضش هشتاد و پنج
فرسنگ و بلاد مشهوره این اقلیم شرق ترکستان و تبت و بعض
از جاهای چین و شاغی و فرغانه و کاشغر و خجند و بخارا و سمرقند
و نسف و ترمذ و خوارزم تا حدود بروع و گرجستان و بعض
بلاد روم تا کنار بحر محیط و درین اقلیم ابدالی مقرر است که اسم
مبارکش عبد الشکور قدم بر قدم مهتر میکائیل علیه السلام دارد
و نظر فیض باهل اقلیم خود میرساند **اقلیم ششم** نسبت بعطارد
دارد یعنی مربی آن اقلیم عطارد است و شرف عطارد در سنبله است
بانزدهم علمای علم هیئت و افلاکیه چنین گفته اند طول اقلیم ششم
دو هزار و سیصد و شصت فرسنگ است و عرضش هشتاد و پنج
فرسنگ و بلاد مشهوره این اقلیم دشت قبچاق و جاومکان

ترکان جانب مشرق و ملک چرکس و جابلسا وخان بالیق و قسطنطنیه
وجزیره از عمان تا کنار بحر محیط درین اقلیم ابدالی معتبر ست که اسم
مبارکش عبد السمیع است قدم بر قدم مهتر اسرافیل علیه السلام دارد
و نظر فیض باهل اقلیم خود میرساند اقلیم هفتم نسبت بمه دارد
یعنی مربی آن اقلیم ماهست و شرف ماه در ثور است سیوم علمای علم
هیئت و افلاکیه چنین گفته اند که طول اقلیم هفتم دو هزار و دو
صد و پنجاه و چهار فرسنگ است و عرضش هفتاد و دو فرسنگ و بلاد
مشهور این اقلیم زمینی که دران یاجوج و ماجوج ساکنند
و دیار صقالبه و زمین بلغار و دیار روس و جابلقا و سقسین
و اقصای روم و طرف از عمان تا کنار بحر محیط از جانب مغرب
و درین اقلیم ابدالی معتبر ست که اسم مبارکش عبد البصیر است قدم بر
قدم مهتر عزرائیل علیه السلام دارد و نظر فیض باهل اقلیم خود میرساند
وطبقات زمین هفت است اما متصل یکدیگر چنانچه بیاض با
هفت طبق که بر یکدیگر گذاشته باشند چنان است هفت طبقه
زمین و میگویند که تمام زمین بر عرض و طول پانصد ساله
راه است و هفت طبقه زمین در جنب آسمان اول چون حلقه که
در صحرا افتاده باشد والله اعلم زیج بالکسر رشته که بنایان بان
طرح عمارت کنند و علمیست که اصل و مدار حساب نجوم است و استخراج
تقویم و احکام ازان کنند منتخبة اللغة

بسم الله

بسم الله الرحمن الرحیم هذا مختصر فی معرفة التقاویم یشتمل
علی ثلثة فصول الفصل الاول فی حساب الجمل وهو علی ترتیب
ابجد هوز حطی کلمن سعفص قرشت ثخذ ضظغ هکذا ا واحد ب
اثنان ج ثلثة د اربعة ه خمسة و ستة ز سبعة ح ثمانیة ط تسعة
ی عشرة ک عشرون ل ثلثون م اربعون ن خمسون س
ستون ع سبعون ف ثمانون ص تسعون ق مائة ر مائتان
ش ثلثمائة ت اربعمائة ث خمسمائة خ ستمائة ذ سبعمائة
ض ثمانمائة ظ تسعمائة غ الف فهذه ثمانیة وعشرون عددا
تسعة احاد وتسعة عشرات وتسعة مات وواحد الف ویرکب
باقی الاعداد من هذه الحروف فیقدم الاکثر علی الاقل مثلا یا احد عشر
کب اثنان وعشرون لج ثلثة وثلثون قمه مائة وخمسة
واربعون غذفط الف وسبعمائة وتسعة وثمانون واذا تضاعف
عدد الالوف قدم عددها علی حرف الغین هکذا بغ الفان قغ
مائة الف ظهغفد لجغشلد ستمائة وخمسة وثلثون الف
الف وسبعمائة وثلث وثلثون الفا وثلثمائة واربعة وستون
وقس علی ذلک الی ما لا نهایة له فیوضع فی کل موضع لا یکون فیه
عدد صفر علی هذه الصورة ح الفصل الثانی فی ایام الجمعة
وهی ایام الاسابیع وعلاماتها هکذا ا الاحد ب الاثنین
ج الثلثا د الاربعا ه الخمیس و الجمعة ز السبت وقوم
یجعلون علامة السبت صفرا الفصل الثالث فی تاریخ
العرب وهو مشهور وشهوره المحرم صفر ربیع الاول

ربيع الآخر جمادى الاولى جمادى الاخرى رجب شعبان رمضان
شوال ذو القعدة ذو الحجة يعرف اوايل الشهور برؤية الهلال
ويكون عدد ايامها اما ثلثين واما تسعة وعشرين وعلاماتها
في التقويم علامات اعدادها ويسمى اليوم الاول من الشهر
بالغرة واليوم الثلثون منه بالسلخ فاذا انقضى شهر في التقويم
كتب على الحاشية من جانب اليمنى اسم الشهر المستقبل واهل
الحساب يجعلون ايام شهر ثلثين وايام شهر تسعة وعشرين
الى آخر الشهور ويزيدون في كل ثلثين سنة احدى عشرة
مرة في آخر ذي الحجة يوما واحدا ويسمونه الكبيسة ويصير ذو
الحجة ثلثين ومبداء هذا التاريخ سنة هجرة النبي صلى الله تعالى
عليه وسلم من مكة الى المدينة **الفصل الرابع** في تاريخ الروم
وشهوره تشرين الاول تشرين آخر كانون الاول كانون
الآخر شباط آذار نيسان ايار حزيران تموز آب
وايلول ثلثون ثلثون وللسبعة الباقية غير الشباط احد
وثلثون وشباط في ثلث سنين متوالية ثمانية وعشرون
ثمانية وعشرون وفي رابعها تسعة وعشرون واليوم الزايد
هو الكبيسة وعلامات الايام رقومها ومبداء تاريخهم من
عهد اسكندر بن فيلقوس الرومي **الفصل الخامس** في
تاريخ الفرس وشهوره فروردين ماه ارديبهشت ماه خرداد
تير ماه دي ماه بهمن ماه اسفندارمذ ماه وايام كل شهر

ثلثون

ثلثون ويزاد في آخر آبان ماه او في آخر اسفندارمذ ماه خمسة ايام تسمى
المسترقة وتقييد هذه الشهور بالقديم ومبداء تاريخهم من اول ملك يزد
جرد بن شهريار آخر ملوك العجم ولذلك يسمى بتاريخ يزدجرد وعلامات
الايام رقوم اعدادها وربما يسمى ايام الشهر باسماء فارسية هي هذه اورمزد
بهمن اردبهشت شهريور اسفندارمذ خرداد مرداد ديباذر آذر
آبان خور ماه تير جوش ديبمهر مهر سروش فوردين بهرام
رام باذ ديبدين دين ارد اشتاذ آسمان زاميا ذ
مارسفند ايران وتسمى الايام المسترقة بهذه الاسماء اهنوذ
اشتوذ اسفندمذ وهشت هشتويش **الفصل السادس**
في تاريخ الملكي وضع في عهد السلطان جلال الدولة ملكشاه تاريخ
واسماء شهوره هي اسماء شهور الفرس وعدد ايامها ثلثون ثلثون
ويزاد في آخر اسفندارمذ ماه الخمسة المسترقة وفي كل اربع او خمس
سنين متوالية يزاد في آخر اسفندارمذ الخمسة يوم الكبيسة ويكون
اول يوم من فروردين ماه هو اول يوم يكون في انتصاف نهاره
الشمس في الحمل وبعضهم يجعلون اول السنة واوايل الشهور الباقية
هي الايام التي تنتقل فيها او في الليلة المتقدمة عليها الشمس الى
الحمل والى ساير البروج الاثني عشر وتقييد شهور هذا التاريخ
بالجلالي والملكي ومبداء هذا التاريخ الكبيسة الملكشاهية وايام
الجمعات مع هذه التواريخ الاربعة يوضع في التقاويم في خمسة جداول
دقاق ويجاء لكل يوم ما يطابقه من التواريخ بعد ان يتخذ اثنا عشرة

ورقة بحسب شهور هذه التواريخ **الفصل** السابع في الكواكب السبعة
السيارة وافلاكها وهي سبعة زحل المشترى المريخ الشمس الزهرة
عطارد القمر كل واحد منها على فلك وافلاكها على الترتيب المذكور
ابعدها من الارض زحل واقربها القمر وعلاماتها حروف اواخر اسمائها
وتسمى الشمس والقمر بالنيرين الشمس اعظمهما والقمر اصغرهما والباقية
بالخمسة المتحيرة لان لكل واحد منها استقامة ثم وقوفا ثم رجوعا
ثم وقوفا ثانيا ثم العود الى الاستقامة ولا يكون للنيرين غير الاستقامة
وتسمى الثلثة الاول بالعلوية وزحل والمشترى منها بالعلويين والزهرة
وعطارد بالسفليين وباقي الكواكب التي على السماء غير هذه السبعة
تسمى بالثوابت وهي على فلك ثامن وفوقه فلك تاسع يسمى
بفلك الافلاك والفلك الاطلس والفلك الاعظم يحرك الجميع من المشرق
الى المغرب والكواكب عليه وكل واحد من السبعة يتحرك حركة خاصة
مخالفة لتلك الحركة **الفصل** الثامن في البروج واجزائها
قسم دور الفلك الذي تسير فيه الكواكب باثني عشر قسما يسمى كل
قسم برجا وكذالك يقسم كل برج ثلثين قسما يسمى كل قسم
درجة وتقسم كل درجة بستين قسما يسمى كل قسم دقيقة
وكذالك تقسم الدقيقة بستين ثانية والثانية بستين ثالثة وهكذا
الى ما لا نهاية له واسماء البروج الحمل ا الثور ب الجوزا ج السرطان د
الاسد ه السنبلة و الميزان ز العقرب ح القوس ط
الجدي ى الدلو يا الحوت يب وعلاماتها للحمل صفر وللثور

علامة

علامة الواحد وللجوزا اى علامة الاثنين وهكذا الى الحوت فيكون
له علامة احد عشر وعلامات الدرج والدقايق علامات اعدادها
ولا يزيد عدد الدرج على تسعة وعشرين لانها اذا زادت عليها
صارت الثلثون برجا وايضا لا يزيد عدد الدقايق على تسعة وخمسين
لانها اذا زادت عليها صارت الستون درجة ويوضع في التقاويم
بعد جداول التواريخ على الصفحة اليمنى من الاوراق الاثنا عشر التي
للشهور سبعة جداول لمواضع الكواكب السبعة السيارة لنصف
النهار الايام المثبتة في جداول التواريخ فيوضع ما لكل يوم منها
في جدوله بازائه ويثبت في كل جدول ثلثة اسطر اولها للبروج
التي فيها الكواكب والثاني للدرج والثالث للدقايق وهي مقدار ما
سار الكوكب من ذالك البرج ويبدا بالنيرين ثم يورد الخمسة
على ترتيب افلاكها فاذا رايت الاجزاء تتزايد يوما فيوما كان
الكوكب مستقيما واذا رايتها تتناقص كان راجعا واذا رايتها
لا تتفاوت كان مقيما **الفصل** التاسع في سير الكواكب القمر
يتمم دورة في شهر ويسير كل برج في يومين وربع تقريبا ز يتمم دوره
في سبعة وعشرين يوما وثلث يوم ويسير كل برج في اربع من
يومين وانقص من ثلثة ايام ول يتمم دورة في قريب من
ثلثين سنة ويسير برجا في سنتين ونصف ويرجع في كل
اثني عشر شهرا ونصفا اربعة اشهر ونصف وى يتمم دورة
في اثني عشر سنة ويسير برجا في سنة ويرجع في كل ثلثة عشر

شهرا اربعة اشهر و خ يتم دورة في سنتين الا شهرا ونصف
ويقطع برجا اذا كان سريع السير في شهر ونصف ويرجع في كل سنتين
وشهر ونصف قريبا من شهرين ونصف و ه يتم دورة في حدود
سنة ويقطع برجا اذا كانت سريعة السير في سبعة وعشرين يوما
ويكون في كل سنة وسبعة اشهر ونصف راجعة شهرا ونصف تقريبا
و يتم الدورة ايضا في حدود سنة ويقطع برجا اذا كان سريع
السير مستقيما في ستة عشر يوما ويكون في كل مائة وستة عشر يوما
راجعا اثنين وعشرين يوما واما الثوابت فتتم الدورة في اربعة
وعشرين الف سنة ويقطع برجا في الفي سنة ودرجة في ستة
وستين سنة تقريبا الفصل العاشر في الجوزهر وعرض
القمر والكواكب للشمس مدار يمر باوساط البروج ويسمى منطقة
البروج وللقمر مدار اخر تقاطع مدار الشمس في موضعين متقابلين
يسميان الجوزهرين والعقدتين فيكون نصف مدار القمر في
الجانب الشمالي من مدار الشمس ونصفه في الجانب الجنوبي
منه والعقدة التي اذا جاوزها القمر صار في الشمال من مدار
الشمس تسمى بالراس والتي اذا جاوزها القمر صار في الجنوب
تسمى بالذنب وبعد القمر عن مدار الشمس تسمى عرض القمر
وتقويمه اعني بعده عن راس الحمل على توالي البروج يسمى
طوله وللراس والذنب سير معكوس كما للكوكب الراجع
يتممان الدورة في كل تسع عشر سنة والبرج في كل تسعة
عشر

عشر شهرا والدرجة في كل تسعة عشر يوما تقريبا ويورد موضع الراس
في التقويم بعد تقويم عطارد فيثبت برجه ودرجته ودقيقته ويكون موضع
الذنب في البرج السابع من ذلك البرج بمثل تلك الدرج والدقايق
بعينها ولذلك لا يورد موضعه وربما يورد عرض القمر في جدول بجنب
تقويمه في سطرين احدهما للدرج والثاني للدقايق ولا يزيد عرض القمر
على خمس درجات ويكون العرض في الربع الذي جاوز القمر الراس
شماليا صاعدا زايدا وفي الربع الذي يليه الى موافاة الذنب شماليا
هابطا ناقصا وفي الربع الذي جاوز الذنب جنوبيا هابطا زايدا وفي
الربع الذي يليه الى موافاة الراس جنوبيا صاعدا ناقصا ويكون للخمسة
المتحيرة ايضا عروض وربما يوضع عرض كل كوكب بجنب تقويمه
ولا يكون للشمس عرض لان عروض الكواكب هي بعدها عن مدار
الشمس والشمس لا تزول عن مدارها وعلامات الشمالي والجنوبي
والصاعد والهابط حروف اوايلها وعلامات الراس والذنب
والزايد والناقص حروف من اواخرها الفصل الحادي عشر
في الساعات والارتفاعات تقسم اليوم بليلته باربعة وعشرين
قسما ويسمى كل قسم ساعة وتقسم كل ساعة بستين قسما
ويسمى كل قسم دقيقة ويوضع في التقويم بعد الراس بازاء كل يوم
ساعات ذلك اليوم ودقايقه واذا نقص ذلك من اربع وعشرين
ساعة بقيت ساعات الليلة ودقايقها وساعات النهار تزيد
من وقت انتقال الشمس الى الجدي الى وقت انتقالها الى السرطان

وتنقص ذلك في النصف الآخر وساعات الليل بعكس ذلك فيكون
اطول ايام السنة واقصر لياليها وقت انتقال الشمس الى السرطان
واقصر ايامها واطول لياليها وقت انتقالها الى الجدي وتتساويان
عند انتقالها الى الحمل او الميزان وهذه الساعات المذكورة هي
المستويات واذا قسم كل يوم وكل ليلة باثني عشر قسما متساوية
تسمى تلك الساعات بالزمانيات والمعوجات وتزيد وتنقص
مقدار ساعة كل يوم وليلة بحسب طول الايام والليالي وقصرها
واما ارتفاع الشمس فهو مقدار بعدها عن سطح الافق المار بالارض
الفاصل بين الظاهر والخفي من السماء بالدرج والدقايق وغايته
يكون عند انتصاف النهار ويوضع في التقويم غايته في كل يوم بعد
الساعات ولا يزيد الارتفاع على تسعين درجة ويكون زيادة
الارتفاع ونقصانه مع الساعات ونقصانها **الفصل** الثاني
عشر في نظر الكواكب وتناظر بعضها الى بعض اما النظر فاذا اجتمع
كوكبان في دقيقة واحدة من برج كان ذلك قرانهما او مقارنتهما
فان كان ذلك بين الشمس والقمر يسمى اجتماعا وان كان بين
الشمس واحدى المتحيرة يسمى احتراقا لذلك الكوكب واذا تساوت
درج كوكبين ودقايقهما في برجين احدهما ثالث الآخر يسمى
ذلك تسديسا لان بعدهما يكون سدس الفلك وان كان احدهما
رابع الآخر يسمى تربيعا وان كان احدهما خامس الآخر يسمى
تثليثا وان كان احدهما سابع الآخر يسمى مقابلة ومقابلة

البرجين

البرجين تسمى استقبالا وان كان احدهما ثاني الآخر او سادسه
او ثامنه او ثاني عشره لم يكن بين الكوكبين نظر فظاهر ان لكل كوكب
تسديسين وتربيعين وتثليثين من جانبيه ومقابلة واحدة
ومقارنة واحدة ويكون الجميع ثمانية انظار ولا تعتبر للراس والذنب
مع الكوكب الا المقارنة وتسمى مجاسدة ولا يكون للزهرة وعطارد
مع الشمس الا الاحتراق ولا لاحدهما مع الآخر الا القران او التسديس
وذلك لانهما لا يبعدان عن الشمس بعد ساير الكواكب اما الزهرة
فلا تبعد عنها في جانبيها اكثر من سبع واربعين درجة واما عطارد
فلا يبعد عنها في جانبيه اكثر من سبع وعشرين درجة فالكوكب اذا كان
متوجها الى آخر باحد الانظار كان متصلا واذا زال عنه منصرفا ويثبت
هذه الانظار للكواكب غير القمر على حاشية التقويم من جانب
اليمين وتسمى بالاتصالات الكلية ويثبت هناك اوايل الشهور
والايام المشهورة من كل تاريخ وتحويلات الكواكب من البروج
الى البروج واما التناظر فعلى وجهين احدهما ان الكوكبين يكونان
في جزئين متساويين في طول النهار اعني في جزئين عن جنبتي اول
السرطان والجدي متساويي البعد عنه مثلا يكون احدهما في عشرين
درجة من الثور والآخر في عشر درجات من الاسد كان بعد كل واحد
منهما اما عن اول السرطان فبرج وعشر درجات واما عن اول الجدي
فاربعة بروج وعشرون درجة والثاني ان يكون بين كوكبين في جزئين جزئين
يتساويان في المطالع اعني في جزئين عن جنبتي اول الحمل والميزان

متساويتي البعد عن كل يكون احدهما في عشرين درجة من الحمل والاخر
في عشر درجات من الحوت فان بعد كل واحد منهما عن اول الحمل عشرون
درجة وعن اول الميزان خمسة بروج وعشر درجات ويثبت التناظر
ان مع الاتصالات الكلية وعلامات الانظار وما يكتب معها بهذه
المقارنة والقران ه التسديس س التربيع ع التثليث ث
المقابلة والاستقبال ل الاجتماع ع بلا احتراق قه المجاسدة
مجا التناظر ظ التحويل ل النهار ر ايل ل الفصل الثالث عشر
في مزاجات القمر بالكواكب وانتقالاته وساير احواله يبتداء في
الصفحة التي عن جانب اليسار لكل شهر بالعادة الايام الاسابيع
وايام الشهر العربي اجابا سمائها واعدادها واما بعلاماتها في جدول
ومحل القمر اعني البرج الذي يحل فيه القمر ويكون في نصف نهار ذلك
اليوم فيه في جدول ثالث وساعات انتقاله من ذلك البرج الى
ذلك البرج بالرقوم وعلامة نهار الانتقال او ليلته في جدول رابع
ثم يوضع نظر القمر الى الكواكب الستة الباقية في ستة جداول
متوالية يبتداء بالشمس ثم يورد المتحيرة على الترتيب ويوضع
بازاء كل يوم يقع فيه او في الليلة التي تتلوه عقبه اتصال علامة
ذلك الاتصال وعدد ساعته ورقم النهار او الليل ويبقى بازاء
كل يوم لا يقع فيه ولا في الليلة التي تتلوه اتصال من الجداول
الستة خاليا وتسمى بهذه الاتصالات بامتزاجات القمر للكواكب
او ممازجاته بها ويوضع على الصفحة اليمنى عن يمين الاتصالات

الكلية

الكلية جدول دقيق يثبت فيه الاجتماع والاستقبال
الواقعان في ذلك الشهر ويعين فيه اياميهما ولياليهما وساعات
الماضية من اي واحد منهما اتفق الاتصال فيه ويثبت برجا الطالع
والعاشر بدرجاتهما ودقايقهما والطالع هو الجزء من الفلك الذي
يطلع من الافق الشرقي في ذلك الوقت والعاشر هو الجزء الذي
يكون في ذلك الوقت على وسط السماء بين المشرق والمغرب ويثبت
ايضا الجزء وهو البرج والدرجة والدقيقة التي يكون فيها الاجتماع
او التي يكون الشمس فيها في الاستقبالات النهارية او للقمر فيها في
الاستقبال الليلية ويثبت الحالات اما في جدول مفرد واما في اثناء
جداول المزاجات بلون يتميز عن لون المزاجات والحالات خمس
اوليها مجاسدة القمر مع الراس والثانية مجاسدته مع الذنب
والثالثة وصوله الى اول درجة شرفه والرابعة وصوله الى اول
درجة هبوطه والخامسة وصوله الى اول درجة هبوط الشمس وهو اول
الطريقة المحترقة والطريقة المحترقة هي درجتا هبوطي النيرين
مع ما بينهما من الدرجات ومجموعهما بقدر نصف برج وسيأتي
ذكر مواضع الاشراف والهبوطات وقوم يضيفون اليها حالتين
اخريين احديهما وصول القمر الى موضع يبقى البعد بينه وبين
الشمس اثني عشر درجة وهو مبدأ دخوله تحت الشعاع وثانيتهما
مجاسدته مع الكيد وهو كوكب نحس فيما زعموا يسير معكوسا
كالراس والذنب فيتم دورة في مائة واربعة واربعين سنة ٢

ويقطع بروجها في اثنى عشرة سنة ويرسم لذلك الكوكب على الفلك
اثر قمراني فهذه هي الحالات ويثبت في التقاويم على حالاتها وساعاتها
وايامها اوليالها وهذه علاماتها مع الراس مع مع الذنب
نب في الشرف ف في الهبوط ط في الطريقة قه مع الكيد ك
تحت الشعاع تحت الفصل الرابع عشر في منازل القمر وهي
ثمانية وعشرون وهذه اسماؤها الشرطين البطين الثريا
الدبران الهقعه الهنعه الذراع النثره الطرف الجبهه
الزبره الصرفه العوا السماك الغفرا الزبانا الاكليل القلب
الشوله النعايم البلده السعد الذابح سعد بلع السعد السعود
السعد الاخبيه الفرغ المقدم الفرغ المؤخر الرشا ويسقط منها الفاظ
السعد والفرغ تخفيفا والقمر يكون كل يوم في منزل ويثبت بازاء
كل يوم المنزل الذي يكون فيه في نصف نهار ذلك اليوم في جدول
بعد المزاجات وربما يزيد سير القمر على مقدار كل منزل فيتطوى منزل
لم يوافه القمر في نصف النهار المتقدم وجاوزه في نصف النهار المتأخر
وايضا ربما ينقص سير القمر عنه فيتكرر منزل يكون القمر في اوله
في نصف النهار المتقدم وفي آخره في نصف النهار المتأخر وربما يوضع
جدول بجنب جدول منازل القمر ويثبت فيه ارقام ساعات انتقاله
من منزل الى منزل وعلامة النهار او الليل الذي يقع فيه ولكون
الدور منقسما بالبروج الاثني عشر وبالمنازل الثمانية والعشرين

فيكون

فيكون قسط كل برج من المنازل منزلين وثلث منزل والشمس
يقطعها جميعا في مدة السنة واذا جاوزت منزلا ظهر ذلك المنزل
قبل طلوع الشمس فيكتب بازاء ذلك اليوم طلوع ذلك المنزل في
اثناء الاتصالات الكلية ومع طلوع كل منزل سقوط يكون سقوط
الخامس عشر منه وهو رقيبه الفصل الخامس عشر في ظهور الكواكب
واختفائها وساير احوالها العلوية تختفي في المغرب قبل احتراقها
بايام وتظهر في المشرق بعده بايام ويكون احتراقها في وسط ايام
استقامتها ومقابلة الشمس اياها في وسط ايام رجوعها ورجوعها
فيما بين تثليثي الشمس والسفليان يحترقان في وسطي رجوعهما
واستقامتهما فيختفيان في المغرب وفي اوائل رجوعهما ويظهران
في المشرق في اواخره ويختفيان في المشرق قبل احتراقهما الذي في
وسط استقامتهما ويظهران في المغرب بعده ويثبت جميع ذلك في
التقاويم التامة على الحاشية في اثناء الاتصالات الكلية
واما روية الاهلة وجهاتها واحوالها فيورد في صفحة مفردة غير
الاوراق الاثني عشر وربما يورد احوال مسيرات الكواكب فيعلم
بسرعتها اي زيادة سيرها على الوسط سد ولا بطائها اي
نقصانه منه قصه ولسيرها الاوسط سط ولاقامتها مقيم
ولاستقامتها مستقيم ولرجوعها رجع وايضا لكل كوكب
اربع نطاقات في فلك الاوج في فلك التدوير فيعلم

للنطاق الاول الاوجى قاح وللثانيه قب ح وللثالثة قج ح
والرابعة قد ح وللنطاق الاول التدويرى قار وللثانية قب ر
وللثالثة قج ر وللرابع قد ر ولا يكون للشمس نطاقات تدويرية
الفصل السادس عشر في بقايا ما يورد في التقاويم يورد في الاوراق
الاثنى عشر بازاء كل يوم ما يصلح له ذلك اليوم او الليلة في الاعمال
وما يجب ان يحترز فيهما عنه وسنورد ذلك فيما بعد على الاجمال
ويوضع قبل الشهور الاثنى عشر طالع السنة وزايجته ومواضع
الكواكب في البروج وقت التحويل فيها ودرجات البيوت الاثنى
عشر ومواضع السهام وهي دلايل لاشياء مخصوصة يوخذ من
مواقع الكواكب واقواها سهم السعادة وسهم الغيب ونثبت
قبل وضع الزايجة وقت تحويل السنة ومؤامرة استخراجه وربما
يورد طوالع الفصول والاجتماعات والاستقبالات خصوصا
المتقدمة على الفصول الاربعة في زايجات مفردة ويورد في آخر
التقويم الخسوف والكسوف الواقعان في السنة ان اتفق وقوعهما
فيها وتعيين اوقاتهما وطوالعهما وما يتعلق بهما واحكامها وربما
يورد في اوائل التقاويم من التواريخ والاحكام والزوايد فمستغن
عن البيان لوضوحه فهذا ما اردنا ايراده ولنذكر طرفا مما
يحتاج الناظر في التقويم الى معرفته الفصل السابع عشر
في بيوت

في بيوت الكواكب ووبالاتها الجدي والدلو بيتا زحل والقوس
والحوت بيتا المشترى والحمل والعقرب بيتا المريخ والثور والميزان
بيتا الزهرة والجوزا والسنبلة بيتا عطارد والسرطان بيت القمر
والاسد بيت الشمس ومقابل بيت كل واحد وباله فبيتا النيرين
وبالا زحل وبيتاه وبالاهما وبيتا المشترى وبالا عطارد وبيتاه
وبالا المشترى وبيتا المريخ وبالا الزهرة وبيتاها وبالا المريخ
وليس للراس والذنب بيت ولا وبال الفصل الثامن عشر
في اشراف الكواكب وهبوطاتها شرف الشمس في الدرجة التاسع
عشر من الحمل وشرف القمر في الدرجة الثالثة من الثور وشرف
زحل في الحادية والعشرين من الميزان وشرف المشترى في الخامس عشر
من السرطان وشرف المريخ في الثامنة والعشرين من الجدى
وشرف الزهرة في السابعة والعشرين من الحوت وشرف عطارد
في الخامسة عشر من السنبلة وشرف الراس في الثالثة من الجوزا
وشرف الذنب في الثالثة من القوس وبرج الشرف كله شرف
الا ان تلك الدرجة اقوى وما دام الكوكب متوجها اليها يكون له
قوة الشرف في الازدياد واذا جاوزها صارت في الانتقاص
وهبوط كل كوكب يقابل شرفه ودرجاتها واحدة وحال الهبوط
كحال الشرف وقد ذكرنا ان الطريقة المحترقة ما بين هبوطي النيرين
فهي من اول الدرجة التاسعة عشر من الميزان الى اول الدرجة

الرابعة من العقرب **الفصل** التاسع عشر في المثلثات و
اربابها الحمل والاسد والقوس هي المثلثة النارية واربابها
بالنهار الشمس والمشتري وزحل وبالليل تقدم المشتري على الشمس
والثور والسنبلة والجدي هي المثلثة الارضية واربابها بالنهار
الزهرة والقمر والمريخ وبالليل تقدم القمر على الزهرة والجوزا
والميزان والدلو هي المثلثة الهوائية واربابها بالنهار زحل
وعطارد والمشتري وبالليل تقدم عطارد على زحل والسرطان والعقرب
والحوت هي المثلثة المائية واربابها بالنهار الزهرة والمريخ والقمر
بالليل تقدم المريخ على الزهرة **الفصل** العشرون في حدود
الكواكب لكل كوكب من المتحيرة درجات معدودة في كل برج
هي حده وللامم فيها اختلاف واشهر الحدود حدود المصريين وقد
وضعناها في جدول وهي هذه جدول الحدود للمصريين

الحوت	الدلو	الجدي	القوس	العقرب	الميزان	السنبلة	الاسد	السرطان	الجوزا	الثور	الحمل
زهره	عطارد	عطارد	مشترى	مريخ	زحل	عطارد	مشترى	مريخ	عطارد	زهره	مشترى
مشترى	زهره	مشترى	زهره	زهره	عطارد	زهره	زهره	زهره	مشترى	عطارد	زهره
عطارد	مشترى	زهره	عطارد	عطارد	مشترى	مشترى	زحل	عطارد	زهره	مشترى	عطارد
مريخ	مريخ	زحل	زحل	مشترى	زهره	مريخ	عطارد	مشترى	مريخ	زحل	مريخ
زحل	زحل	مريخ	مريخ	زحل	مريخ	زحل	مريخ	زحل	زحل	مريخ	زحل

الفصل الحادي والعشرون في وجوه الكواكب وغيرها من الحظوظ
اما الوجوه فهي ان تقسم كل برج بثلثة اثلاث ويبدا من
الحمل

الحمل فيعطى الثلث الاول منه للمريخ والثلث الثاني للذي دونه
في الفلك وهي الشمس والثالث للتي دونها وهي الزهرة و
والثلث الاول من الثور للذي دونها وهو عطارد والثاني للذي
دونه وهو القمر والثالث للذي فوق الكل وهو زحل ثم يبدا بالجوزا
للمشتري وهكذا الى ان يتم البروج فيكون الوجه الاخير من الحوت
للمريخ ويتوالى وجهان لكون اول الحمل متصل باخر الحوت ويسمى
الوجه صورة ايضا وربما تقسم البروج بالاثلاث ويعطى الثلث
الاول لصاحب البرج والثاني لصاحب البرج الذي يليه من
مثلثته والثالث لصاحب البرج الثالث من مثلثته مثلا اول
الحمل للمريخ وهو صاحبه ووسطه للشمس وهو صاحب الاسد
واخره للمشتري وهو صاحب القوس وهكذا في البروج الاخر
ويسمى هذه القسمة بالدريجان وايضا ربما تقسم البروج
بالاتساع ويعطى التسع الاول من الحمل للمريخ وهو صاحبه والثاني
لصاحب البرج الذي يلي الحمل اعني الزهرة والثالث لصاحب
الجوزاء وهو عطارد الى ان تم الحمل ثم يبدا بالثور ويكون اوله
لصاحب الجدي وهو زحل وثانيه لصاحب الدلو وهو ايضا زحل
وثالثه لصاحب الحوت وهو المشتري ورابعه لصاحب الحمل وهو
المريخ وهكذا الى اخر البروج ويلزم ان يكون اصحاب اقسام
المثلثات متحدة مثلا صاحب اول الثور والسنبلة والجدي ثلثتها
زحل وهكذا ويسمى هذه القسمة بالنهبهر وايضا ربما يقسم

البروج باثنى عشر قسماً فيعطى القسم الاول لصاحب البرج والثانى
الذى يليه الى الاقسام الاثنى عشر ويسمى بالاثنى عشرية واذا كان
كوكب او دليل فى برج وقد قطع منه درجات ودقايق يعطى من درجات
درجتان ونصف درجة لان لكل برج درجتان ونصف درجة للذى
يليه الى ان يبقى اقل من نصيب برج فيعطى لكل درجة من الباقى لاثنى عشرة
درجة وكل دقيقة لاثنى عشرة دقيقة فحيث انتهى الحساب قالوا ان
اثنى عشرية ذلك الكوكب او الدليل هناك مثاله كوكب فى احدى عشرة
درجة وثلثى درجة من الثور يعطى من هذه الدرجات والدقايق عشر
درجات لاربع بروج وهى الثور والجوزا والسرطان والاسد وتبقى
درجة وثلثا درجة فيعطى للدرجة اثنى عشر درجة وللثلثين ثمانى درجات
ويكون الجميع عشرين درجة فيكون موضع اثنى عشرية ذلك الكواكب
فى عشرين درجة من السنبلة وعلى هذا القياس **الفصل** الثانى
والعشرون فى اوجات الكواكب وحضيضاتها اوجات الشمس
والمتحيرة تنتقل فى كل الفى سنة من برج الى برج وتسير فى كل مائة
سنة شمسية درجة ونصف وحضيضاتها تكون مقابلة لاوجاتها
الا فى عطارد فاوج زحل فى هذا التاريخ وهو ستمائة وتسع وخمسون
من الهجرة فى عاشرة القوس واوج المشترى فى الدرجة الاخيرة من
السنبلة واوج المريخ فى السابعة عشرة من الاسد واوج الشمس
فى الثامنة والعشرين من الجوزا واوج الزهرة فى الثامنة عشر
من الجوزاء واوج العطارد فى اول العقرب ومقابلتها هذه

الدرجة

الدرجة حضيضاتها وللعطارد حضيضان وهما فى تثليثى اوجه بالبرج
الشاهى وفى الزيجات فيه اختلاف وان القمر فيكون فى الاوج عند
الاجتماع والاستقبال وفى الحضيض فى تربيعى الشمس **الفصل**
الثالث والعشرون فى احوال البروج الحمل والثور والجوزاء
بروج الربيع السرطان والاسد والسنبلة بروج الصيف والميزان
والعقرب والقوس بروج الخريف والجدى والدلو والحوت بروج
الشتاء وبروج اوايل الفصول منقلبة وهى الحمل والسرطان
~~والدلو وبروج اواخرها~~ والميزان والجدى وبروج اوساطها
ثابتة وهى الثور والاسد والعقرب والدلو وبروج اواخرها
ذوجسدين وهى الجوزاء والسنبلة والقوس والحوت وبروج
الربيع والصيف شمالية وبروج الخريف والشتاء جنوبية
واما المثلثات فقد سبق ذكرها والمثلثة النارية والهوائية
منها نهارية والارضية والمائية مؤنثة ليلية وبروج الربيع و
الشتاء معوجة الطلوع وبروج الصيف والخريف مستقيمة
الطلوع **الفصل** الرابع والعشرون فى احوال الكواكب زحل
والمريخ نحسان اكبرهما زحل والمشترى والزهرة سعدان
اكبرهما المشترى وعطارد سعد مع السعود ونحس مع النحوس
والنيران السعدان من التثليث والتسديس ونحسان من
المقابلة والتربيع والمقارنة والراس سعد والذنب والكيد

ودر تشخيص که [illegible]
[illegible]
البول و [illegible]
و [illegible]
فصل دیگر [illegible]
بعا فعف مصطلحات [illegible]
تکشعفه [illegible]
فن را اجماع [illegible]
الاول [illegible]
میزان است [illegible]
اول است [illegible]
وسایر [illegible]
قاس [illegible]
ایام [illegible]
بودن شمس در هر برجی [illegible]
[illegible]

نجبان وايضاً العلوية والشمس ذكور والزهرة والقمر انثيان
وكل ذكر نهاري الا المريخ وكل انثى ليلي وزحل بارد يابس والمريخ
والشمس حاران يابسان والمشتري والزهرة حاران رطبان
باعتدال والقمر بارد رطب وعطارد مع كل كوكب يأخذ طبيعته و
خاصيته **الفصل** الخامس والعشرون في البيوت الاثني عشر ابيت
الذي يطلع من المشرق من افق الشرقي في كل وقت هو الطالع
وهو بيت الحيوة والنفس والجسد والعمر ومبداء الكل امر ويتلوه
الثاني وهو بيت المال والمعاش والاعوان ثم الثالث وهو بيت
الاخوة والاقرباء والتحويل من موضع الى موضع ثم الرابع وهو
وتد الارض بيت الاباء والاملاك وعواقب الامور ثم الخامس
وهو بيت الاولاد والافراح والهدايا والرسل ثم السادس
وهو بيت العبيد والخدم والامراض والدواب الصغار ثم
السابع وهو وتد الغارب نظير الطالع وهو بيت النساء
والازواج والشركاء والاضداد ثم الثامن وهو بيت الخوف
والموت والنكبات ثم التاسع وهو بيت السفر والعلم والدين
ثم العاشر وهو وتد السماء وبيت العمل والسلطان والجاه وسط
ثم الحادي عشر وهو بيت الرجاء والاصدقاء والسعادة
ثم الثاني عشر وهو بيت الاعداء والشقاء والدواب الكبار
ولكل بيت درجة ودقيقة من برج وحد ذلك البيت من خمس

درجات

درجات قبل ذلك الجزو الى خمس درجات قبل جزو البيت الذي
يليه فالطالع والعاشر والسابع والرابع والحادي عشر والخامس
والثاني والثامن مايل الاوتاد والثالث والتاسع والسادس
والثاني عشر زايلة الاوتاد والسواقط من الطالع هي الثاني
عشر والسادس والثامن والثاني واقوى البيوت الطالع
ثم العاشر ثم السابع ثم الرابع ثم الحادي عشر ثم الخامس ثم التاسع
ثم الثالث ثم الثاني ثم الثامن واضعفها الثاني عشر والسادس
لكونهما زايلين ساقطين **الفصل** السادس والعشرون
في افراح الشمس الكواكب وما يشبههما فرح زحل في الثاني عشر
وفرح المريخ في السادس فرح المشتري في الحادي عشر وفرح
الزهرة في الخامس وفرح الشمس في التاسع وفرح القمر في الثالث
وفرح عطارد في الطالع ومقابل الفرح يسمى ترحاً وآفة والكوكب
النهاري بالنهار فوق الارض وبالليل تحتها والليلي بالعكس يكون
في حيزه وايضاً الكوكب الذكر الذي في ربع المذكر وهو الذي بين
العاشر والطالع او الربع الذي يقابله له قوة والكوكب الانثى
في الربعين المؤنثين له قوة وكذلك الكوكب الذكر في البيوت
المذكرة وهي التي اعدادها فرد كالطالع والثالث والخامس
والمؤنث في البيوت المؤنثة وهي الباقية له قوة **الفصل**
السابع والعشرون في احوال الانظار التثليث والتسديس

نظر المودة واقواهما التثليث والمقابلة والتربيع نظر المبغضة و
اقواهما المقابلة ونظر الصداقة الى السعود محمود ونظر العداوة
منها غير مذموم ونظر العداوة الى النحوس مكروه ونظر الصداقة
اليها ليس بذلك الكراهة والمقارنة والمماسة مع السعود اتم
في السعادة ومع النحوس اشد في النحوسة والتناظر يقوم مقام
النظر وحد النظر لكل كوكب يسمى جرمه وجرم العلويين تسع درجات
قدامهما وتسع درجات خلفهما وجرم السفليين سبع درجات من
جانبيهما وجرم المريخ ثماني درج كذلك وجرم الشمس خمس عشرة درجة
وجرم القمر اثنتي عشرة درجة كذلك ونوبهمن ذلك حد الراس والذنب
ويقوى الاتصال عندما يكون بين الكوكبين قدر نصف جرميهما ثم
اذا صار بقدر نصف اقلهما جرما بلغ النهاية وقس عليه الانفصال
والقمر اذا انتقل الى جرم ولم يكن متصلا بكوكب لكنه سيتصل فيه
يكون بعيد الاتصال واذا انصرف ولم يتصل فيه بكوكب
اخر يكون خالي السير واذا لم ينظر فيه الى كوكب اصلا كان وحشي
السير

الفصل الثامن والعشرون في مدلولات الكواكب السبعة

زحل كوكب المشايخ والدهاقين وارباب البيوتات القديمة
والمشتري كوكب القضاة والعلماء والاشراف واصحاب المناصب
والمريخ كوكب المتجندة والامراء واصحاب الاسلحة والاتراك
واللصوص والشمس كوكب الملوك والعظماء واصحاب الامر والنهي
والزهرة كوكب النساء والخدم واهل الطرب والمعاشرين

وعطارد

وعطارد كوكب الكتاب واصحاب الدواوين والعلماء والاذكياء
والقمر كوكب الرسل وابناء السبيل والبرد والفيوج والمسافرين

الفصل التاسع والعشرين في احوال الايام

اذا كان القمر ناظرا
الى السعود كان صالحا للامور فان كان الى المشتري من برج منقلب
كان صالحا للتجارة والبيع والشري ومن برج ثابت لدخول البلد
وتاسيس الامور الثابتة ومن برج ذي جسدين للعفو وان كان
الى الزهرة من برج منقلب كان صالحا للبس الجدد ومن برج
ثابت للزفاف ومن برج ذي جسدين للتزويج والحركة وان
كان ناظرا الى النحوس نظر عداوة فلا يصلح الا للشر والتخريب
وقتل السباع وان كان نظر صداقة وكان الى زحل من البروج
الارضية صلح للعمارات والزراعات ومن البروج المائية لحفر
الانهار والقنوات ومن البروج الثابتة لبناء المدن وان كان
الى المريخ من البروج المنقلبة صلح للفروسية وضرب الصولجان
ومن البروج الثابتة لتعبية العساكر ومن بروج ذوات
الاجساد لاصلاح الاسلحة وان كان ناظرا الى الشمس نظر صداقة
من البروج المنقلبة صلح للسفر والدخول على الملوك ومن البروج
الثابتة لدخول البلد وابتداء الاعمال السلطانية وعقد الالوية
ومن بروج ذوات الاجساد لساير اعمال السلطانية ومن البروج
النارية لاخذ الحلي وعمل الصياغة وان كان ناظرا نظر عداوة
فلا خير فيه الا انه ان كان في الاجتماع فالحال صلح للاختفاء

الاسرار وكتمان الاشياء وان كان في الاستقبال كذلك صلح ذلك
~~ايضا لتعليم والكتابة والبحث والمجادلة وان كان نحوس~~ لفسد ذلك
وان كان ناظرا الى عطارد وعطارد مسعود وكان لا نصال الى السعود
ويصلح ايضا لتعليم والكتابة والبحث والجادلة وان كان منحوسا
فلا خير فيه خصوصا منظر العداوة وبالجملة اتصال القمر الى كل كوكب
اتصالا حسنا يصلح للامور المنسوبة الى ذلك الكوكب والقمر مع
الذنب والكيد بين نحسين ووحشي السير وفي الطريقة المحترقة
وخالي السير وخصوصا اذا كان منصرفا من نحس لا يصلح لابتداء
الاعمال **الفصل** الثلثون في اصول يحتاج اليها في الاختيارات
الجزوية بحسب صلاح حال القمر وصاحب بيته في الاختيارات
وصلاح حال الكوكب الذي ينسب اليه العمل المطلوب وصلاح
طالع الوقت وصاحبه وصلاح حال البيت الذي ينسب اليه العمل
وصلاح حال صاحبه وصلاح حال البيوت هو خلوها من النحوس
ونظر النحوس ونظر السعود اليها وصلاح حال الكواكب هو
قوتها الذاتية وهي كونها في البيت او الشرف او المثلثة او الحد
او الوجه او الربع الذي تسير فيه الى الاوج او صعودها في
الشمال او كونها مستقيمة السير زايدا او العرضية وهي كونها
في الاوتاد او مايليها او ناظرة نظره الى الطالع او فرحها
او خيرها او سعادتها وهي ممازجتها بالسعود وفسادها
باضداد ذلك مثل الوبال والهبوط والحضيض والرجوع

والاحتراق

والاحتراق والكون في البيوت الزايلة والساقطة والرجم والممازجة
بالنحوس وامثال ذلك والسعد القوي يزيد في الخير والضعيف
ينقص منه والنحس القوي يكف عن الغير والضعيف يزيد فيه
وينبغي ان يختار للاعمال المنقلبة البروج المنقلبة وللثابتة
البروج الثابتة واتصال القمر بالكوكب المناسب لذلك
العمل مثلا للبس الجدد كون القمر في برج غير ثابت متصلا
بالزهرة وللسفر في برج غير ثابت ارضي ان كان السفر في
البر او مائي ان كان في البحر متصلا بسعد والتاسع والسابع
مسعودين وللتعليم في برج انسي [يعني كه بصورت آدمي باشد] وهو احد البروج و
الهوائية والسنبلة والنصف الاول من القوس ممتزجا بعطارد
امتزاجا محمودا وللاستحمام كونه في احد بيوت المريخ والمشتري
وللفصد كونه في برج ناري او هوائي صالح الحال ويحذر
من كونه في الجوزاء وللبناء كونه صاعدا شماليا في برج ثابت
او ذي جسدين وزحل والرابع صالحين وللاعمال السلطانية
كونه في الشرف او في بيت الشمس ناظرا الى الشمس نظر المودة
وللتجارة كونه في برج منقلب مسعود بالمشتري وعطارد وللبيع
والشري كونه في برج منقلب منصرفا من سعد للبيع ومتصلا
الى سعد للشري ولنقتصر في هذا المختصر على هذا القدر وليرجع
من اراد الزيادة عليه الى الكتب المولفة في هذا الفن

والله ملهم للخیر والصواب والیه المرجع والمآب تم کتاب
هذه الرساله الموسوم بسی فصل تمت

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین ولا عدوان الا علی الظالمین وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین چنین گوید ابو معشر بلخی رحمة الله علیه که تاثیر قران ستارها که از عالم علوی در عالم سفلی بیشتر پدید آید وقوی تر باشد از تاثیر اتصالات خاصه تاثیر قران زحل ومشتری واز قرانات علویین کارهای بزرگ پدید آید اندر عالم سفلی وقران ایشان اندر بروج چهار گونه باشد اول قران عظمی دویم قران کبری سیوم قران وسطی چهارم قران صغری وقران ایشان از مثلثه بمثلثه بود اندر دوازده بار قران کنند مثال وی چنان باشد که چون آغاز قران باول دقیقه حمل باشد دویم قران در قوس بود دو نیم درجه سیوم قران در اسد به پنج درجه چهارم قران در حمل به هفت نیم درجه پنجم قران در قوس بده درجه ششم قران در اسد دوازده نیم درجه هفتم قران در حمل به پانزده درجه هشتم قران در قوس بهفده نیم درجه نهم قران در اسد به بیست درجه دهم قران در حمل به بیست و دو نیم درجه یازدهم قران در قوس به بیست و پنج درجه دوازدهم قران در اسد به بیست و هفت نیم درجه سیزدهم قران اندر حمل بود باول دقیقه و بگردد از مثلثه آتشی

بمثلثه

بمثلثه خاکی و همچنین قران کنند سیزده بار و انتقال کنند بمثلثه بادی قران کنند دوازده بار و باز انتقال کنند بمثلثه آبی قران کنند سیزده بار و جمله این قرانات اندر چهار مثلثه پنجاه قران بود اما قران عظمی آن است که چون قران کنند اندر اول حمل و مثلثات وی دوازده بار و اندر سرطان و مثلثات وی سیزده بار و همچنین اندر دوازده برج تا آخر حوت قران کنند صد و پنجاه قران اندر مدت دو هزار و هشتصد و هشتاد سال اما قران کبری آن است که اندر چهار مثلثه قران کنند چون آتشی و خاکی و بادی و آبی پنجاه قران اندر مدت نهصد و شصت سال اما قران وسطی آن باشد که اندر مثلثه قران کنند دوازده بار یا سیزده بار اندر مدت دویست چهل سال اما صغری آن باشد که چون قران کنند دو ستاره علوی اندر یک مثلثه یا آنگاه دیگر بار قران کنند دو ستاره علوی اندر مدت بیست سال بود یا نوزده سال واین را قران صغری خوانند اما تاثیر قران عظمی آن بود که بگردد حالها در عالم سفلی چنانکه حال ملتها و دولتها دیگرگونه شود و موضع گرمسیر سرد گردد و سردسیر گرم گردد و دریا بیابان شود و طوفانها و عجایبها و بود در ها در عالم پدید آید و شهرهای بزرگ ویران گردد و ویرانها آبادان شود و صورتها و مردمان از حالی بحال دیگر شود و زبانها و خطها و لغت و صناعت و زینت و سیرت و خلقت خلایق بگردد و حال چهارپایان و وحوش دیگرگون شود اما قران کبری بنیمه قران عظمی باشد آن بود که همچنین بگرداند حالها در عالم بر نیمه قران عظمی دلیل بیرون آمدن

بیغمبری بود بحق و همچنان دولتها و ملتها بگردد و ملت شریعت وی
اندر میان خلق بماند و تاثیر این قران ماننده بود بقران عظمی از ویران
گشتن جایها و آبادان گشتن ویرانها آنچنان که یاد کردیم اما قران
وسطی همه قران کبری بود و همچنین اندر وقت انتقال این قران
حالهاء نو پدید آید و بگرداند دولتها و ملتها و انتقال کند دولت
و مملکت از خاندان بخاندانی و ماننده بود حال این قران بنیمه حال
قران کبری اما تاثیر قران صغری ماننده بود بنیمه قران وسطی و چون
قران صغری قوی بود بگرداند دولت از خاندانی بخاندانی و اگر ضعیف
بود دولت نگردد ولیکن خوارجیان بیرون آیند بر ملکان و حربهای
بزرگ افتد میان ایشان و گرد آمدن لشکرها بسیار بود و اگر برج
قران اندر وقت طالع سایل بود از اوتاد یا مایل اوتاد بود این
حال زودتر پدید آید و مشهورتر باشد گرد عالم و قوی تر و اگر برج
قران از اوتاد طالع سال ساقط باشد این حالها دیرتر پدید
آید و مشهور نگردد و این حالها که پدید آید بر ناحق بود و چون
خواهیکه بدانیکه حال این مردمان و این دولتها و ملتها که پدید
آید چگونه بنگر ببرج قران و بدان ستاره که مستولی بود بر برج قران
اگر برج قران زحل بود با شرف یا اوج و یا مثلثه زحل و مستقیم
بود و اما برج قران قوی تر بود از مشتری و ستارگان دیگر و همه
ستارگان تدبیر بوی دهند دلیل کند بر بیرون آمدن ملکی
جبار و متکبر و جابر و قاهر بر سیرت بد رود و آیین بد نهد و خویشتن را
بیند و کس را نیکو نخواهد و بخیل بود و حصارها و بناها بسیار کند

وجایهای

وجایهای دشوار و بیابانها و کوه پایها بسیار باشد و مردمان را رنج
بسیار نماید و لشکر و مردمان وی بیشتر همه سفلگان و ناکسان
باشند و بصورت نیکو هم بوند و اگر جامها پوشند درشت پوشند
و اگر این پیغمبر باشد آن پیغمبر را شریعت دشوار بود و اندران
شریعت ویرا حکم بسیار بود و این شریعت را مردمان بدشواری پذیرند
و او را بجنگ رود و از اعمال خود باز دارند و آنچه قوت که یاد کرده شد
اگر مشتری را بود بر برج قران مستولی مشتری باشد آن پیغمبر که
بیرون آید با زاهد بسیار بود و شریعت وی آسانتر بود و مردمان
مطبوع اندران شریعت آیند و عبادت بسیار بود اندران شریعت
و مردمان اندران ملت با صیانت و امانت باشند و اگر ملکی باشد که
بیرون آید گویند که آن ملک با هنر بود و با زهد و انصاف باشد
و ریحان و مهتران و اشراف پدید آیند و اگر مریخ با این نشان باشد
و یا مستولی باشد و یا مستولی قوت دهد حربها بسیار رود و اندر پیدا
آمدن آن شریعت با دولت و اگر این قوت دهنده آفتاب بود
سیاست و رسم حلقه ملوک و آیین نو و زینت و تربیت نیکو
بسیار باشد و مردمان آن دولت و ملت بزنان و شهوت راندن
دلهاشان مایل باشند و اگر ماه بود مردمان بسفید مشغول باشند و هیچ
چیزیرا حقیقت نجویند و با خبر و بخنی احوال مشغول شوند و اختلافها
اندر میان ایشان بسیار بود و حالهای ایشان منتظم نبود و بر
سیرشان ثبات نبود و همچنین باید اشتغال طبع ستارگان
بایکدیگر از مقابله و تربیع و تثلیث و تسدیس و هر ستاره که قوی تر

باشد اندر آن وقت قران فعل وی بیشتر باشد و ظاهرتر و پایدارتر
بود و همچنین نگاه باید کردن و اگر عطارد بود اهل آن وقت دولت
و ملت را غلب باشند بعلمهای باریک چون فلسفه و هندسه و نجوم
و طلب و طب و صنعتهای باریک چون زرگری و نقاشی و مانند آن
قران الکواکب فی الحمل قران مشتری و زحل اندر حمل دلیل کند بر آنکه
بغلطانی و دونان فرو شوند و محتشمان و اشراف بر آیند و پدید
آمدن کسی نیکو اندر رعیت سخن گوید اندر حد مشرق و پدید آمدن
دولتهای نو و فراخی نعمت اندر حد مشرق و گشادگی هوا و بارانهای
با منفعت و پدید آمدن ایمنی و عدل و انصاف و ناچیز گشتن
جور و ستم و آبادان گشتن جایهای نیکو و زیاده گشتن موضعها
و جایگاه عبادتگاه و نیکوی حال مردمان قران مریخ و زحل در
حمل دلیل کند بر فتنهای بزرگ اندر ناحیت مشرق و گرد آمدن لشکرها
و حرب افتادن و هلاک شدن دونان و سفلگان و بر آمدن سر
هنگان و اهل سلاح و ساختن آلتهای حرب و روای بازار
سلیح فروشان و تاریک هوا و پدید آمدن علامتها و سرخیها اندر
هوا و آمدن ژاله و رعد و برق و افتادن آتش در جایها و مرگ کودکان
و کم شدن دانها قران زهره و زحل در حمل دلیل کند بر آمدن
بارانهای بسیار و تاریکی هوا و منازعت افتادن میان زنان
و مخاطره ایشان و تباه گشتن احوال خداوندان لهو و ملاهی
زمینها و جایهای مرتفع قران عطارد و زحل در حمل دلیل کند

بعوت و نعوف
کواکب و باید
گفتن بالای اندازه ر
واجب نکند

در تباه

در تباه گشتن حال اهل قلم و خداوندان دانش و پدید آمدن عسر
درویشی اندر کار ایشان و زنان صنعتها و تجار اندر تجارت و
خلاف و عداوت در میان مردمان اندر باب تجارت و بسیاری مکر
و حیلت و سحر و آمدن باد و رعد و برق و تاریک شدن هوا و خشک
افتادن اراجیف و زیاده گشتن مشغول قران ماه و زحل در حمل
دلیل کند بر بسیار آمدن باران اکثر با منفعت و تباه گشتن حال
مردمان و عزت درویش و کمی و زاری و مرگ مفاجا و بیماری کودکان
و مخاطره زنان حامله و افتادن اخبارهای دروغ مشغول قران
مریخ و مشتری در حمل دلیل کند بر گشادی حایل بکرمی و افتادن اختلاف
و منازعت در میان اشراف و اهل سلاح و سخن در شریعت ها
و مذهبها و دیانتها و حرب افتادن در میان مردمان از بن سبب
و مخاطره وزرا و اشراف و قوت گرفتن اهل سلاح و عزت ایام
حرب خاصه در ناحیت مشرق قران زهره و مشتری در حمل دلیل کند
بر نیکوی زنان حامله و بسیاری نکاحها و آمدن فرزندان نجیب
و صلاح زنان و راستی و امانت اندر میان مردمان و عزت کتان
و پنبه و کرباس و گشاده گر هوا قران عطارد و مشتری در حمل دلیل
کند بر پدید آمدن علم توحید و حقیقت و عزیز گشتن صاحبان
و سود یافتن از تجارت و پدید آمدن خرد و عقل در میان مردمان
و طلب کارهای حق و عزت آلت حرب و گشادگی هوا و آمدن

باد صبا قران ماه و مشتری در حمل دلیل کند بر کشیدگی هوا و نیکوی
حال مردمان عامه و بسیاری نعمت و اتفاق اخبار صادق و وصیانت
و امانت در میان مردمان و ایمنی راهها قران زهره و مریخ
در حمل دلیل کند بر کثرت ابر و باران و زیادتی نتیجه گوسفندان و
اشتران و چهارپا سال و پدید آمدن بخور اندر زنان و بسیار
کشتن اهل فساد و زنان بلا بر او افتادن منازعت میان خداوندان
و اهل قلم مایل الفساد قران عطارد و مریخ در حمل دلیل کند
بر بسیاری برق و منازعت و خلاف میان مردمان و مبتلا شدن
اراجیف بر هیز کردن از حقیقت و خیانت کردن و دروغ صانع
و تاریکی هوا و آمدن رعد و برق و غلبه گزندان و نا ایمنی راهها
و بیم کشته شدن کاروانها و فتنه اندر ناحیت مشرق خاصه اندر
میان اهل سلاح و دبیران و تجار و رعیت قران ماه و مریخ
اندر حمل دلیل کند بر گرمی هوا و تشویش خلایق و ظفر یافتن اهل
سلاح و پدید آمدن خوارج و انگیختن فتنه در میان مردمان
و هلاکت آن خوارج و علت خصیه و آبله در کودکان قران عطارد
و زهره در حمل دلیل کند بر نیکوی حال دبیران و صناع و تجار و
رغبت مردم بلهو و طرب و تغیر هوا بخنکی و رعد و برق و باران
قران ماه و زهره در حمل دلیل کند بر خلکی هوا و باران و نیکو
حال عامه مردمان در ناحیه مشرق قران ماه و عطارد در حمل

دلیل

دلیل کند بر بسیاری مطالبات و رفتن بلطان و جاسوسان و تجسس
احوال ایشان و طلب احوال ملوک قران الکواکب فی الثور قران زحل
و مشتری در ثور دلیل کند بر زیاده شدن جاه و مال خداوندان
صناع و خشوع و فقها و کثرت چهارپایان و عزت صنعتها و
رغبت مردم بکشاورزی و آبادانی کردن جاها و زیاده شدن گاو
و گوسفند و صلاح مردمان و ایمنی و فراخی نعمت و موافقت
در میان مردمان خاصه در ناحیت جنوب قران مریخ و زحل در ثور
دلیل کند بر تباهی حال اهل سلاح و فتنه و تشویش و بدحالی
سرهنگان و سپاه سالاران و کساد بازار اسلحه و آمدن رعد و
برف و تاریکی هوا و زیادتی سرما و پدید آمدن ملخ و کرم در غلها
و مرگ چهارپایان قران زهره و زحل در ثور دلیل کند بر بسیار
باران و ابر و نیکوی نباتات و چهارپایان و زیاده شدن گاو و گوسفند
و بیماری زنان و کسادی بازار کنیزکان و خصومت زنان و از مردان
میانه بودن حال اهل لهو و تباهی عطرها قران عطارد و زحل
در ثور دلیل کند بخصومتها و عداوتها میان عامه و عسرت تجار
و وقوع گرد و غبار و تاریکی هوا و رعد و برق و سرما قران قمر و زحل
در ثور دلیل کند بر ابر و باران و نیکوی نباتات و برکت در گاو و گوسفند
قران مریخ و مشتری در ثور دلیل کند بر پدید آمدن تشویش و فتنه
در میان اشراف و ظفر یافتن اهل سلاح و کثرت هوا و زیادتی
گرما قران زهره و مشتری در ثور دلیل کند بر زیاده شدن صلاح

مردمان و راستی و صیانت و امانت و بسیاری عقد نکاح و باریا
زنان و آمدن فرزندان و شادی میان مردمان و رغبت مردم بجاگیرها
و ساختن جایهای نیکو و زینت قران عطارد و مشتری در ثور دلیل
کند بر راستی تجار و ایمنی راهها و نیکویی حال صناع و سعادت علما
و اهل قلم قران قمر و مشتری در ثور دلیل کند بر نیکویی حال مردمان
و قربان گاو و گوسفند و آمدن اخبار شادکننده و سعادت دهاقین
و بیکان قران زهره و مریخ در ثور دلیل کند بر بسیاری شادی اهل
سلاح و رغبت مردم بفجور و زنا و مغنیان و اهل طرب و پدید
آمدن بیماریها از خونی و گرمی و خشکی و آفت زنان و جوانان و بسیاری
ابر و باران و تیرگی هوا قران عطارد و مریخ در ثور دلیل کند
بر آشکار گشتن دروغ و زیانهای تجار و صناع و اهل قلم قران
قمر و مریخ در ثور دلیل کند بر افتادن جنگها و دروغ و منازعت در میان
رعیت و بیرون آمدن عامه بر اهل سلاح و بیماری گاو و گوسفند
و خشکی هوا و قوت اهل فساد قران عطارد و زهره در ثور دلیل
کند بر نیکویی حال تجار و صناع و عزیز گشتن زهره و نان و رواج
بازار و نیکویی حال ایشان و اهل سلاح و دیوانیان و کتاب
قران قمر و زهره در ثور دلیل کند بر نیکویی و شادی در میان مردمان
عامه مردمان و نیکویی حال برزگران و فیجان و جاسوسان و رسولان
و کودکان خورد و زیاده شدن چهارپایان و افزونی آبها قران
الکواکب فی الجوزا قران مشتری و زحل در جوزا دلیل کند بر

بدید

بدید آمدن شریعت و نبوت و نگاه کردن در کتب و اخبار و پدید
آمدن کسی که در مذهب سخن گویند و مقالتها گویند و این
نو نهند و مردمان را بخر شدن خوانند و غالب آن طبقه را باشد که
منسوب آن ستاره باشند که دلالت داده تا از علوی آن ستاره را قوت
بیشتر باشد قران مریخ و زحل در جوزا دلیل کند بر تباهی گشتن
هوا و عفونت گرفتن وی و بادهای عاصف و تاریکی عالم و پدید
آمدن فتنها و تشویش در میان خلایق و عداوت و خلاف افتادن
و تعصب و ریختن خونهای ناحق و پدید آمدن بیماریها متلون
و بدی حال اهل قلم شهرهای جوزا قران زهره و زحل در جوزا
دلیل کند بر بارانهای بسیار و ژاله و رعد و برق و منازعت و
مخاصمت میان مردان و زنان و مخاطره زنان حامله و فرو بستگی
کارهای زیردستان و نیکویی حال منجمان و دهاقین قران عطارد
و زحل در جوزا دلیل کند بر بادهای مختلف و تاریکی هوا و رعد
و برق و بیماریهای مرگ مفاجا و خصومت و عداوت در میان مردمان
و ساختن کیمیا و سحرها و افسونها و کشف دقیقها و نیرنگکاران
و مکر و حیله مردمان و فرو بستگی کارها و دل مشغولی اهل قلم قران
قمر و زحل در جوزا دلیل کند بر بادهای مخالف و تیرگی هوا و ابرهای
بی باران و میانه بودن حال مردمان عامه و نقصان میوه‌ها و بیماری
مسلولان که از سردی و بلغم بود اندر شهرهای جوزا قران مریخ و
مشتری در جوزا دلیل کند بر تشویش میان مردمان و منازعت

اشراف و اهل قلم سلاح و خرابی عبادت خانها و بیماری چون آبله و تبها
گرم و برسام بهمت سلاح قران زهره و مشتری در جوزا دلیل کند
بر بارانها زنان و بصلاح شدن ایشان و اهل طرب و وقوع نیکها
مصلح و نیکوی حال جوزائیان و فراخی طعام قران عطارد و مشتری
در جوزا دلیل کند بر آموختن علمها نیکوی حال فقهاء و اهل حکمت
و پیدا شدن حق و ناچیز شدن باطل و منفعت تجار و قوت کار عطارد بین
قران قمر و مشتری در جوزا دلیل کند بر نیکوی حال عامه مردمان و بسیار
نعمتها و اخبار صادقه بقوت حال بزرگان و نکاح و رسولان و نیکوی
آب و زمین و غلها و میوها بستان قران زهره و مریخ در جوزا
دلیل کند و رعد و برف و باران و خصومت در میان اهل عزت و
منازعت زنان با مردان و مشغول گشتن بفجور و فساد و آشکارا
شدن بدیها قران عطارد و مریخ در جوزا دلیل کند بر بادهای
مخالف و تشویش مردمان و تباهی بازارها و ناایمنی راهها و زیان
تجار و بیماری جوانان از المه مختصه و حصبه و طاعون و مانند آن
قران قمر و مریخ در جوزا دلیل کند بر اخبار کاذبه و اراجیف و فتنه
در میان مردمان و آفت غلها و تباهی حال بزرگان و میوهای بستانها
قران عطارد و زهره در جوزا دلیل کند بر نیکوی حال تجار و استقامت
کار صناع و اهل حکمت و اهل قلم و قدر و راستی در میان مردمان
و خیانت زنان و خلاف و رغبت نمودن زنان بآموختن علمها

وسحر

وسحر و افسونها قران قمر و زهره در جوزا دلیل کند بر نیکوی حال عامه
مردمان و رغبت کردن بنکاحها و تولد فرزندان و شادی قران قمر
و عطارد در جوزا دلیل کند بر نیکوی حال و خواندن کتبها و علمها و نوشتن و
رسولان و رسیدن نامها و سلامت مسافران و نشاط عطارد بین و آمدن
بادهای مخالف قران الکواکب فی السرطان قران مشتری و زحل در سرطان
دلیل کند بر نیکوی حال کار مشایخ و دهاقین و اهل صناع و اشراف
و افتادن اختلاف در میان قضاة و ائمه و تباهی زر طلبان بود قران
مریخ و زحل در سرطان دلیل کند بر پدید آمدن فتنهاء عظیم و حرب
و قتال گرولادکی و آمدن لشکرهای بزرگ و فرو رفتن گروه از خداوندان
صلاح و ترکان و پدید آمدن خوارج و سرمای صعب و ژاله و بارانها
و رعد و برق و بلاء گوناگون و قوت اهل فساد و جور و ستم و کار طمع
اگر قران بوسط السماء باشد موت ملکی بزرگ بود اگر تحت الارض بود
خراب شدن شهرهای بزرگ بود و زلزله و اگر بناحیت مغرب بود
بغنم و رسایع دلیل پرو آمدن خوارج باشد اگر در طالع و سیع باشد
دلیل بود بر بدی حال ساکنان و خرابی عبادت خانها قران زهره
و زحل در سرطان دلیل کند بر زیادتی شدن آبها و چشمها و بارانها
و ابر و میغ و خنکی هوا و دل مشغولی زنان و افتادن علتها و خونها
در زنان و دیوان قران عطارد و زحل در سرطان دلیل کند بر دشواری
عیش تجار و رسیدن رنجها و خوفها بدین طبقه و ناروائی کار [illegible]

صناعان و خرد و بیشتر کارها **قران** قمر و زحل در سرطان دلیل کند بر ابر
و باران و زیادتی آبها و خرد و بیشتر کارها سرطانیان **قران** مریخ
و مشتری در سرطان دلیل کند بر فتنه و بکشتن اشراف و ایمه و بر دین آمدن
خوارج بر شریعت و دلیل مقهور کشتن خوارج و اهل فساد و سلاح
قران زهره و مشتری در سرطان دلیل کند بر نیکوی حال اشراف و سادات
و وزرا و قضاة و ایمه و اهل دین و نصب و شادی و میل بابدان و کو
بشادیها و رسیدن حلاوتها و راحتها بدین طبقه و نیکوی حال سرطانیان
قران عطارد و مشتری در سرطان دلیل کند بر پدید آمدن علم منفعت
و رغبت کردن مردمان بدانش و زیاده شدن علم و عقل در میان مردمان
و راستی و روای بازرگانان با منفعت در شهرهای خراسان و منسوبات
سرطان **قران** قمر و مشتری در سرطان دلیل کند بر نیکوی حال عامه
و فراخی نعمت و موافقت در میان مردمان و نیکوی غلات و نباتات
و سلامتی مسافران دریا و جانوران آبی **قران** زهره و مریخ در
سرطان دلیل کند بر فسق و فجور بسیار میان زنان و ظاهر گشتن فسق
و آمدن بارانها و پدید آمدن میغ و تاریکی **قران** عطارد و مریخ
در سرطان دلیل کند بر دروغ گفتن مردمان و اراجیف و تباهی
راهها و قوت دزدان و زیان مردمان خاصه جانب دریا **قران**
قمر و مریخ در سرطان دلیل کند بر فتنه و بدی عامه و شورش

و غوغا

و غوغا در میان اهل سلاح و دل مشغولی سرطانیان و شهرهای سرطانی
قران عطارد و زهره در سرطان دلیل کند بر نیکوی حال دبیران و اهل
حکمت و خداوندان علم و ادب و منفعت تجار و روای شغلهای پیشه
وران و خریدن زینتها و جایهای مرتفع **قران** قمر و زهره در سرطان
دلیل کند بر نیکوی حال عامه مردمان و زیاده شدن شادیها و نیکوی
حال مسافران و اصحاب اخبار خاصه مسافران دریا و سلامتی کشتیها
قران الکواکب فی الاسد قران مشتری و زحل در اسد دلیل کند بر مردن
پادشاه بزرگ در مشرق خاصه در اقلیم رابع و نیکوی مملکت و نقل
ملک و زیاده گشتن نخجیران و وحوش **قران** مریخ و زحل در اسد
دلیل کند بر فتنه و تشویش افتادن در ناحیت مشرق در اقلیم رابع و گرد
آمدن لشکرهای بزرگ و غلبه ترکان و مغلوب شدن ایشان با آخر
قران زهره و زحل در اسد دلیل کند بر خصومت میان زنان و مردان
و کم دی زینتها و دل مشغولی اهل شادی از سلاطین **قران** عطارد
و زحل در اسد دلیل کند بر دشواری معیشت و تیره روی و بدی حال اهل صنایع
و اهل قلم **قران** قمر و زحل در اسد دلیل کند بر بدی حال عامه و فرو بستگی
کارها بیگاه و جاسوسان در رسولان و مسافران بیابان و منازعت
میان عامه **قران** مریخ و مشتری در اسد دلیل کند بر افتادن حربها
اندر ناحیت ترکستان و ظفر یافتن ترکان بر اقلیم رابع **قران** زهره
و مشتری در اسد دلیل کند بر نیکوی حال عامه بزرگان و کدخدایان و زنان
ملوک و روای بازار و زینتها **قران** عطارد و مشتری دلیل کند بر نیکوی

۶ غفه که ۸۰ تیین تیز ۱م یاغ ۳م ۵۰ تیین رون

۲۰۰ نان نیز ۳م ۱م ۵ تیین کمیک ۵۰ تیین روغن

۳۱ اوروق شکر ۵ رد ۲۰ تیین چا

ریشتان
نیز حیت اشیکه بولان صرف بولدی

۲۴ کبه برنج ۴م ۱۰ تیین ۱۵ اوروق گوشت فی ۱م ۱۰ تیین

۱۰ اوروق یاغ ۱م ۳۰ تیین ۶۰ تیین سبزی پیاز

۲۰۰ نان ۴م ۱۰ تیین برهیبت دادم ۱م ۲۰ تیین

نیز قربان عرفه کونی ۱م مویز یونغان ۱م ۵۰ تیین

باز ۷۰ تیین یاغ ۲۰ تیین چا ۱م ۲۰ تیین برنج سبزی

ل ۴ تیین قارلار که

و غوغا

عمر باقو بابا بولسا

خوقند وفاتیده اسوزیلدیکه ۳۰ ذی جمادی الثانیدا آتیده تیلا جانلار آنیده وفات بولدی

قیلدیلار ۵ صر قوددر

ملا محمد علی جاندین ۱۱ صر صرف بولدی

نیه مس ۲ صر ۳۰ تنگه میبردیم نیه احمد جاندین ۵ صر بیردیم [illegible]

نیه اوچکونه احمد جاندین ۵ صر بیردیم

نیه محمد علی جاندین ۱۲ [illegible] ۳ صر ۲ صر [illegible]

نیه ملا محمد علی جاندین ۵ صر الیب [illegible]

سبزه [illegible] الدوک نیه [illegible] ۱۰ تنگه

نیه [illegible] ۲ صر ۱۰ تنگه نیه ۴۰ تنگه

نیه بیوزیان ۵ نیه بیوزر جاندین ۲ صر الیب

۱۲ صر ۵ تنگه [illegible] الدوک نیه ۱۵ تنگه

[illegible] نیه ۱ صر [illegible] الدوک

نیه ۱۵ تنگه جاناماز

نیه [illegible] ۲ صر ۵ تنگه صرف قیلدیم

نیه قرق [illegible] ۴ صر صرف قیلدیم

نیه [illegible] ۲ صر ۴۰ [illegible] صرف بولدی

نیه مهمان [illegible] ۲ صر ۱۵ تنگه صرف قیلدیم

ملا [illegible] جاندین ۳ صر ۴۰ تنگه

نیه سعید [illegible]

[illegible] قرض بردیم

[illegible] ۵

صر قوددر ۲۱ صر ۱۰ تنگه

نیه [illegible] ۲ صر

صناعان و خرد و بستگی کارها قران قمر و زحل در سرطان دلیل کند بر ابر
و باران و زیادتی آبها و خرد و بستگی کارها سرطانیان قران مریخ
و مشتری در سرطان دلیل کند بر فتنه و بکشتن اشراف و ائمه و بیرون آمدن
خوارج بر شریعت و بعد مقهور کشتن خوارج و اهل فساد و سلاح
قران زهره و مشتری در سرطان دلیل کند بر نیکوی حال اشراف و سادات
و وزرا و قضاة و ائمه و اهل دین و منصب و شادی و میل بابرانکو و کار
شادیها و رسیدن اصل و ثمها و راحتها بدین طبقه و نیکوی حال سرطانیان
قران عطارد و مشتری در سرطان دلیل کند بر پدید آمدن علم منفعت
و رغبت کردن مردمان بدانش و زیاده شدن علم و عقل در میان مردمان
و راستی و روای بازرگانان با منفعت در شهرهای خراسان و منسوبات
سرطان قران قمر و مشتری در سرطان دلیل کند بر نیکوی حال عامه
و فراخی نعمت و موافقت در میان مردمان و نیکوی غلات و نباتات
و سلامتی مسافران دریا و جانوران آبی قران زهره و مریخ در
سرطان دلیل کند بر فسق و فجور بسیار میان زنان و ظاهر کشتن فسق
و آمدن بارانها و پدید آمدن میغ و تاریکی قران عطارد و مریخ
در سرطان دلیل کند بر دروغ گفتن مردمان و اراجیف و تباهی
راهها و قوت دزدان و زیان مردمان خاصه جانب دریا قران
قمر و مریخ در سرطان دلیل کند بر فساد و بدی عامه و شور و شر

وغوغا

وغوغا در میان اهل سلاح و دل مشغولی سرطانیان و شهرهای سرطانی
قران عطارد و زهره در سرطان دلیل کند بر نیکوی حال دبیران و اهل
حکمت و خداوندان علم و ادب و منفعت تجار و روای شغلهای پیشه
وران و خریدن زینتها و جامهای مرتفع قران قمر و زهره در سرطان
دلیل کند بر نیکوی حال عامه مردمان و زیاده شدن شادیها و نیکوی
حال مسافران و اصحاب اخبار خاصه مسافران دریا و سلامتی کشتیها
قران الکواکب فی الاسد قران مشتری و زحل در اسد دلیل کند بر آمدن
پادشاه بزرگ در مشرق خاصه در اقلیم رابع و نیکوی مملکت و فحال
ملک و زیاده گشتن نخجیران و وحوش قران مریخ و زحل در اسد
دلیل کند بر فتنه و تشویش افتادن در ناحیت مشرق در اقلیم رابع و کرد
آمدن لشکرهای بزرگ و غلبه ترکان و مغلوب شدن ایشان باخر
قران زهره و زحل در اسد دلیل کند بر خصومت میان زنان و مردان
و کسادی زینتها و دل مشغولی اهل شادی از سلاطین قران عطارد
و زحل در اسد دلیل کند بر دشوار کاهش تجارت و بدی حال اهل صناع
و اهل قلم قران قمر و زحل در اسد دلیل کند بر بدی حال عامه و فرو بستگی
کارها بیکاران و جاسوسان و رسولان و مسافران بیابان و مغاز عتت
میان عامه قران مریخ و مشتری در اسد دلیل کند بر افتادن حربها
اندر ناحیت ترکستان و ظفر یافتن ترکان بر اقلیم رابع قران زهره
و مشتری در اسد دلیل کند بر نیکوی حال عامه بزرگان و کدخدایان و زنان
ملوک و روای بازار و زینتها قران عطارد و مشتری دلیل کند بر نیکوی

حال عامه و سعادت خداوندان ادب و اهل حکمت و قوت این طبقه قران
قمر و مشتری در اسد دلیل کند بر نیکوی حال عامه مردمان و سعادت اسدیان
قران زهره و مریخ در اسد دلیل کند بر منازعت زنان ملوک و ظاهر
گشتن زنا و فسادها اندر ناحیت ترکستان قران عطارد و مریخ
در اسد دلیل کند بر خبرهای اراجیف از جهت سلاطین و غلبه جاسوسان
و صاحب خبرات و فرستادن پیکان در نواحی قران عطارد و زهره
در اسد دلیل کند بر نیکوی حال دبیران و منفعت تجار و ساختن
زینتها و عطرها قران قمر و زهره در اسد دلیل کند حال عامه
و موافقت زنان و مردان و سعادت اسدیان قران قمر و عطارد
در اسد دلیل کند بر افتادن خبرهای ملوک و فرستادن نامها و رسیدن
پیکان و نیکوی حال بزرگان و خادمان قران الکواکب فی البرج السنبله
قران مشتری و زحل در سنبله دلیل کند بر پدید آمدن کسانی که
اندر عالم شریعت و نبوت سخن گویند و مذاهب و مقالتهای نو پدید
آید و غلبه کسانی را باشند که منسوب آن ستاره باشند که اندر وقت
قران او را حظ بیشتر باشد و قوی‌تر بود قران مریخ و زحل در سنبله
دلیل کند بر رعد و برف و ژاله و آفت اندر غلها و نباتات و تاریکی
هوا و فتنه و تشویش افتادن اندر ناحیت جنوب و دلیل زلزله
بود و بدی حال کسانی که به سنبله منسوب باشند قران زهره و زحل
در سنبله دلیل کند بر تباه گشتن حال زنان و خداوندان زینت و دل
مشغولی اهل طرب و تباه گشتن عطرها قران عطارد و زحل در سنبله

دلیل

دلیل کند بر افتادن خبرهای عجیب و قوت طلسمات و نیرنجات و تزویرها
ساختن قران قمر و زحل در سنبله دلیل کند بر تغیر هوا و بدی حال عامه
و بزرگان و آفت نباتات و غلات و مخاطره بیماران و رسولان و
جاسوسان قران مریخ و مشتری در سنبله دلیل کند بر ضعف احوال اشراف
و خداوندان علم و تباهی کارهای دبیران و اهل سلاح و اهل حکمت
و دل مشغولی صناع و منازعت اهل سلاح و اهل قلم و ضعف
قضاة قران زهره و مشتری در سنبله دلیل کند بر نیکوی حال اهل
علم و ادب و اشراف و محاسبان اهل حکمت و ائمه و سعادت حال
سنبلیان قران عطارد و مشتری در سنبله دلیل کند بر نیکوی حال خداوندان
علم و ادب و محاسبان و منازعه در میان علما اندر راه دین و ظاهر
گشتن راه حقیقت و آموختن علمها و روایی بازارها قران قمر
و مشتری در سنبله دلیل کند بر نیکوی حال عامه مردمان و فراخی نعمت و
سعادت اهل قلم و کشت ورزان و نیکوی غلها و نباتها و میوه‌ها قران
زهره و مریخ در سنبله دلیل کند بر تباهی حال زنان و خداوندان
لهو و رسوا گشتن این طبقه بکارها و فساد در خصومت میان زنان
و مردمان قران عطارد و مریخ در سنبله دلیل کند بر ساختن آلتهای
حرب و منازعت اهل سلاح و دیوانیان و محاسبان قران قمر
و مریخ در سنبله دلیل کند افتادن [illegible] خبرها و دروغ و تباهی عامه و نیکو
گشتن ذوارها قران عطارد و زهره در سنبله دلیل کند بر نیکوی حال
تجار و روایی بازارها و ساختن سرایها و زینتها و عطرها قران

قمر و زهره در سنبله دلیل کند بر نیکوی حال عامه و کثرت زنان و رغبت مردم
در نکاحها و موافقت میان مردمان قران قمر و عطارد در سنبله دلیل کند
بر نیکوی و سلامت مسافران و ایمنی راهها و نیکوی تجار و وقوع اخبار
صادقه و سعادت اهل قلم قران الکواکب فی المیزان قران مشتری
و زحل در میزان دلیل کند بر نیکوی حال دهاقین و انتقال ملک بملکی
و دولتها و ملتها به نو و نیکو شدن رعیتان قران مریخ و زحل دلیل کند
بر فساد هوا و تاریکی و ابر و ژاله و رعد و برق و زیاده شدن سرما و پدید
آمدن تشویش و فتنه در ناحیت مغرب قران زهره و زحل در میزان
دلیل کند بر ظاهر شدن کار زنان و توانگران شدن این طبقه
و تباهی حال زنان و مرگ ایشان و تباه گشتن جواهر و عطر و تغیر هوا
قران عطارد و زحل در میزان دلیل کند بر رعد و برق و ژاله و زیادتی
سرما و بادهای مخالف و فساد حال هوا قران قمر و زحل در میزان دلیل
کند بر ابرها و بارانها و دل مشغولی مردمان قران مریخ و مشتری در میزان
دلیل کند بر ظفر یافتن اشراف و علویان بر اهل سلاح و سعادت
احوال ائمه و خداوندان علم قران زهره و مشتری در میزان دلیل کند
بر قوت اشراف و علویان و اهل نصب و خوشحالی این طبقه و سعادت
قاضیان و بسیاری تزویج و نکاحها و خوش حالی هوا بر اعتدال
و نیکوی حال میزانیان قران عطارد و مشتری در میزان دلیل کند
بر فرستادن رسولان و نامها و کتابها و رواج کار تجار قران

قمر

قمر و مشتری در میزان دلیل کند بر نیکوی حال وکیلان و قاضیان و علویان
و راستی در خرید و فروخت میان مردمان و اعتدال هوا قران زهره
و مریخ در میزان دلیل کند بر مکر زنان با مردمان و خیانت و فساد
بر زنا و فجور و رسوا گشتن این طبقه قران عطارد و مریخ در میزان
دلیل کند بر شکست کارگاهها و زیان بازرگانها و قوت دزدان و
منقطع گشتن پیکان و رسولان و بیماریها اطفال قران قمر و مریخ
در میزان دلیل کند بر بدی حال عامه و مخاطره پیکان و مسافران و جنگ
و دل مشغولی این طبقه قران عطارد و زهره در میزان دلیل کند بر
نیکوی کار تجار و منفعت یافتن اندر تجارتها و سعادت اهل قلم
و حکمت و اهل دیوان و خوشدلی این طبقه و تحرک هوا قران
قمر و زهره در میزان دلیل کند بر نیکوی حال مسافران و سلامت ایشان
و نیکوی حال پیشهوران و چون عطارد مستقیم بود و اگر راجع بود بر
خلاف این باشد قران الکواکب فی العقرب قران مشتری و زحل
در عقرب دلیل کند بر پرورش آمدن مردمان با اصل و قوت گرفتن
کار ایشان و ظفر یافتن ایشان بر اهل قلم و منجمان و دستکاران
باشد که منسوب این ستاره باشند که در وقت قران قوی تر باشد
و اختلال هوا قران مریخ و زحل در عقرب دلیل کند بر فتنهها و تشویش
حربهای بزرگ و خون ریختن اندر ولایتها عقربی و بخصوص در ولایت
زمین عرب و موت و بیماری در ناحیتی که بعقرب منسوب بود قران
زهره و زحل در عقرب دلیل کند بر بارانها و بد گشتن آبها و زیاده

آب چشمها قران عطارد و زحل در عقرب دلیل کند بر منازعت
کردن خصومت و عداوت در میان مردمان و افتادن چیزها از جیف
بد و تشویش و تغیر هوا و وقوع غمها قران قمر و زحل در عقرب دلیل
کند بر ابر و باران و سرد گشتن هوا قران مریخ و مشتری در عقرب
دلیل کند بر قوت اهل سلاح و ظفر یافتن دونان بر بزرگان قران
زهره و مشتری در عقرب دلیل کند بر اعتدال هوا و نیکو حالی اشراف
و پارسایان زنان و منسوبان زهره و موافقت ایشان با مردان و خوشی
دلی اشراف و علویان و اهل نصب و منفعت عشق بازان قران عطارد
و مشتری در عقرب دلیل کند بر نیکو حالی تجار و راستی و امانت اندر این
طبقه و سعادت حال اهل حکمت و قلم و آموختن علمهای حقیقت
قران قمر و مشتری در عقرب دلیل کند بر تغیر هوا و اعتدال بارانها
و زیاده شدن آبها قران زهره و مریخ در عقرب دلیل کند بر فساد
زنان و رسوا گشتن ایشان بکارهای زشت و رسیدن نکبات بدین نکبت
طبقه و خیانت کردن زنان با مردان قران عطارد و مریخ در عقرب
دلیل کند بر اخبار اراجیف و سخن تند و بدبرها و منقطع گشتن
کاروانها و ضعف اهل حکمت و تجار خاصه در زمین عرب قران
قمر و مریخ در عقرب دلیل کند بر بدی حال مسافران و پیکان و
رسولان و نقصان هدایا و تغیر هوا و گذشتن ابر و نا ایمنی راهها
قران عطارد و زهره در عقرب دلیل کند بر نیکو حالی تجار و خوشی
دل این طبقه و منسوبان عطارد و سخن زینتها و سرایها

وعطرها

و عطرها و تغیر کارها قران قمر و زهره در عقرب دلیل کند بر تغیر هوا و آمدن
بارانها و بدی حال پیکان و مسافران قران قمر و عطارد در عقرب دلیل کند
بر تغیر هوا و آمدن بارانها و بدی حال کاتبان و صاحب خبران و دل مشغولی
عوام و افتادن اراجیف قران الکواکب فی القوس قران مشتری و زحل
در قوس دلیل کند بر پدید آمدن معجزه و نبوت و کسی نیک دعوی پیغمبری
کند و در علم توحید سخن گویند و معجزه ایشان بیشتر از تعبیر
و تأویل باشد و اندر این کار علم خواب را طلب باشند و رونق این علم را
باشد قران مریخ و زحل در قوس دلیل کند بر حربها و فتنهها در میان خلق
از بهر این شریعت و مذاهب و مقالتها و کوتاه شدن و تغیر سیرتها و تیره
گشتن و سرما و سخت و آمدن برفها قران زهره و زحل در قوس دلیل
کند بر سرما و برف و خیانت و مکر زنان و دل مشغولی اهل شادی قران
عطارد و زحل در قوس دلیل کند بر تغیر هوا و جستن بادها قران
قمر و زحل در قوس دلیل کند بر تیرگی هوا و ابر و دل مشغولی در
مسافران و پیکان و عزت اندر کار این طبقه قران مریخ و مشتری در
قوس دلیل کند بر پیدا گشتن فتنه و مقالتهای مختلف و منازعت
در مذاهب و تشویش بدین سبب قران زهره و مشتری در قوس
دلیل کند بر قوت گرفتن کار اشراف و اهل نسب و مشهور
گشتن دونان و موافقت در میان و رغبت مردم بتزویج
و صید کردن و خوشدلی و شادی اهل علم و پارسا شدن زنان خوبروی
و زیادت چهارپایان که بمشتری نسبت دارند قران عطارد و مشتری
در قوس دلیل کند بر قوت اهل حکمت و دیوان و حج و منفعت ایشان

طلبه و مناظره کردن عمل علما و میل نمودن بجانب حق آموختن علوم
عربیه قران قمر و مشتری در قوس دلیل کند بر نیکوی حال عامه و مطالعه
کتب تواریخ پیغمبران علیهم السلام قران زهره و مریخ در قوس دلیل کند
بر آمدن بادها و بارانها و برف و سرما و منازعت میان زنان و مردان و
راغب بودن بنا ساختن و زیاده شدن بیماریها قران عطارد
و مریخ در قوس دلیل کند بر خلاف و منازعت میان اهل علم و حکمت
و اهل دیوان و اهل سلاح و مناظره در میان ایشان [illegible]
قران قمر و مریخ در قوس دلیل کند بر خلاف و دل مشغولی عامه و مسافران
و سلطان و بیماری کودکان خرد و تبهای گرم و حصبه و آبله و آنچه بدین ماند
قران عطارد و زهره در قوس دلیل کند بر فرستادن نامها و نوشتن
قبالات و خوشدلی این طبقه و مناظره کردن اهل عشرت و ساختن
سرایها و زرکاری و نقره کاری قران الکواکب فی الجدی قران
مشتری و زحل در جدی دلیل کند بر گشتن حال اهل عالم و بر گشتن مردم
و مقهور شدن گشتن خداوندان نسب و رغبت کردن مردمان
بر بناهای بلند و عمارتهای خوش و زیاده گشتن گوسفندان و وحوش
کوهی و عمارت ضیعت و اسباب قران مریخ و زحل در جدی دلیل
کند بر اعتدال هوا و پدید آمدن خوارج و ضعف اشیاخ و هلاک
شدن ایشان بزودی و ظفر یافتن ملوک بر ایشان قران زهره
و زحل در جدی دلیل کند بر سرما و برف و خوشی و ملامشایخ و تباهی
حال اهل عشرت و خادمان و تباه گشتن زینتها و عطرها قران عطارد

و زحل

و زحل در جدی دلیل کند بر حرکت هوا و جستن بادها مختلف و آمدن
برف و سرما و سختی حیلت و مکر و بدی حال صناع و اهل حکمت و [illegible]
و باطل شدن دفترها قران قمر و زحل در جدی دلیل کند بر تغییر [illegible] آمدن
بارانها و بیمها و زیاده شدن سرما بهنگام قران مریخ و مشتری در جدی
دلیل کند بر اعتدال هوا و منازعت میان اشراف و مقهور گشتن خداوندان
حق و اهل قلم و توحید و دست یافتن دونان بر آن طبقه قران
زهره و مشتری در جدی دلیل کند بر نیکوی حال زنان و خادمان و اهل
عشرت و خوش کار این طبقه و خوشدل بودن اهل علم و اهل نسب
و معافقت ازواج و شرکا و دهاقین و اعتدال هوا قران عطارد
و مشتری در جدی دلیل کند بر ظفر یافتن اهل کلام بر اهل شریعت
و نیکوی حال عطاردیان و منفعت یافتن از دبیران و خداوندان دست
قران قمر و مشتری در جدی دلیل کند بر سلامت مسافران و بیکاران و با
رنج و تن رسیدن بمقصود قران زهره و مریخ در جدی دلیل کند
بر قوت اهل سلاح و عزت کنیزکان و گذشتن ابر و میغ و آمدن
نم و باران قران عطارد و مریخ در جدی دلیل کند بر سختیها
حرب و افتادن اخبار اراجیف و اعتدال هوا قران قمر و مریخ
در جدی دلیل کند بر ترسیدن رعیت از اهل سلاح و اعتدال هوا
مایل بگرمی قران عطارد و زهره در جدی دلیل کند بر برف و کار
بازرگانان و پدید آمدن ابر و میغ و هم خشکی هوا و آمیختن مردم
با یکدیگر و زیادتی دوستیها و صحبتها و لهو و خوشدلی عطاردیان

قران قمر و زهره در جدی دلیل کند بر تاریکی هوا و پیدا گشتن ابر و باران
و نم قران قمر و عطارد در جدی دلیل کند بر تغییر هوا و سلامتی مسافران
و منفعت بازرگانان و سعادت اهل صنعت قران الکواکب فی الدلو
قران مشتری و زحل در دلو دلیل کند بر نیکوی حال مردمان و قوت دهاقین
و نیکوی حال مردمان بیابانی و زیاده گشتن آبها و پدید آمدن گلهای
الوان و سعادت کسانیکه بدو منسوبند قران مریخ و زحل در دلو
دلیل کند بر پدید آمدن فتنه و تشویش و بیماری مردمان از خون و کرمها
و آبله و حصبه و مانند این دلیل بر تغییر هوا و دل مشغولی بانواع
قران زهره و زحل در دلو دلیل کند بر آمدن نمها و خوشی دنیا بر ایشان
و غم و اندوه در میان جوانان و عشرت و ضعف و بیماریها در زنان
و خادمان و اهل طرب و کودکان قران عطارد و زحل در دلو دلیل
کند بر منازعت و عداوت میان مردمان و دونان و جستن بادها
و زیادتی سرما و دل مشغولی اهل حکمت و دیوانیان و اهل بند
قران قمر و زحل در دلو دلیل کند در تغییر هوا و باران و سرما قران
مریخ و مشتری در دلو دلیل کند بر قوت گرفتن کار اشراف و ظفر
یافتن بر ناکسان و سعادت علما قران زهره و مشتری در دلو دلیل
کند بر شادی خلق خاصه در میان وزرا و علویان و پدر و فرزندان
و قوت کار اهل زینت و طرب و زنان و خادمان و مارسک این طبقه
قران عطارد و مشتری در دلو دلیل کند بر قوت اهل علم و مناظره
رفتن در میان این طبقه در راه دین و منفعت بازرگانان و دلیل
بر صدق و صواب کسانی منسوبات عطارد باشند قران قمر و مشتری

در دلو

در دلو دلیل کند بر سلامتی مردمان عامه و نیکوی عیش و ثابت گشتن
احوال ایشان قران زهره و مریخ در دلو دلیل کند بر تغییر هوا و
زیادتی سرما و آمدن بارانها قران عطارد و مریخ در دلو دلیل کند
بر پدید آمدن خلاف و منازعت در میان حداد و سازان سلاح و قلم
قران قمر و مریخ در دلو دلیل کند بر بیماری کودکان و آبله و حصبه و درد
و دو چشمها و خون گرمی قران عطارد و زهره در دلو دلیل کند بر نیکوی
حال تجار و موافقت اهل قلم و اهل طرب قران قمر و زهره در
دلو دلیل کند بر شادی و خوشی عامه و موافقت میان مردان و زنان
و رغبت نمودن بنکاحها و قوت گرفتن کار زنان و خادمان و کودکان
قران قمر و عطارد در دلو دلیل کند بر جستن بادهای مخالف و
عواصف و نیکوی حال اهل صنعت و علما عطاردیان قران الکواکب
فی الحوت قران مشتری و زحل در حوت دلیل کند بر قوت حال اشراف
و عالمان و خداوندان حوت و مشهور گشتن دونان و دزدان و
فروماندگان و تغییر سیرتها و زینتها قران مریخ و زحل در حوت
دلیل کند بر مرگ حیوانات آبی و شورش دریا و غرق گشتن
کشتیها و زیاده گشتن آبها و آمدن بارانها و ویران گشتن
خانها و دل مشغولی مردمان از انواع قران زهره و زحل در حوت
دلیل کند بر تغییر هوا و آمدن باران و دل مشغولی و عشرت در میان
اهل عشرت و زنان و خادمان و مغنیان و اهل طرب و خوشی

مشایخ و دهاقین قران عطارد و زحل در حوت دلیل کند بر تغییر هوا و ابر
و باران و باد و سرماء سخت قران قمر و زحل در حوت دلیل کند بر آمدن
نم و تری هوا و دل مشغولی مردم عامه قران مریخ و مشتری در حوت دلیل
کند بر قوت اشراف و شادی در میان خلق و فراخی نعمت نرخ گرفتن
کرباس قران زهره و مشتری در حوت دلیل کند بر قوت اشراف و شادی
خلق و فراخی نعمت و ارزانی لباس و زینت قران عطارد و مشتری در حوت
دلیل کند بر قوت اهل علم و سعادت اهل دیوانیان و اهل حکمت و
صناعان و نیکوی حال مسافران دریا و تغییر هوا و آمدن باران قران قمر
و مشتری در حوت دلیل کند بر قوت احوال عامه و سلامت مسافران دریا
و کشتیها و زیادت آبها و جانوران و شادی در میان خلق و راستی و
امانت قران زهره و مریخ در حوت دلیل کند بر تغییر هوا و ابر و نم
و زیاده شدن آبها و جانوران آب قران عطارد و مریخ در حوت دلیل
کند بر فتنه و تشویش و شورش دریا و آمدن بادها و برگشتن حال بحریان
و تجار و زیادت حال ایشان و اعتدال هوا و تباهی حال صناعان و اهل
حکمت و خصومت و منازعت در میان این طبقه قران قمر و مریخ در حوت
دلیل کند بر بدی حال مسافران دریا و هلاک شدن جانوران آب و تغییر
هوا مایل بگرمی قران عطارد و زهره در حوت دلیل کند بر نیکوی حال
مردان با زنان و موافقت میان این طبقه اندر همه کارها و ابر و باد
و باران و سردی و افزونی آبها قران قمر و زهره در حوت دلیل کند
بر نیکوی حال عامه و کثرت زنان و افزونی فرزندان در رحم و بسیاری

نکاحها

نکاحها و رغبت مردم در لهو و طرب و تغییر هوا قران قمر و عطارد در حوت
دلیل کند بر سلامت مسافران دریا و تاجران و رسولان و خرمی و نیکی
اشتغال عامه احکام آنکه این نامبرده کرده حوادثات یاد کرده شد اگر در برج
شرقی بود این حالها در زمین مشرق بود و اگر اندر مغرب بود در ناحیت
مغرب بود و اگر در شمال بود در ناحیت شمال بود و اگر در برج جنوبی بود
اندر ناحیت جنوب بود و دیگر نگاه باید کرد که تا این بروج که در وی
قران میکنند بکدام شهرها منسوبست تا اثر در آن شهرها بیشتر
پدید آید و الله اعلم فصل در حکم تثلیث و تسدیس کواکب
تثلیث و تسدیس مشتری و زحل دلیلست بر موافقت میان ملوک و عمله
و اشراف و قضات و دهاقین و رغبت و فراخی طعام و نیکی حال علما
و قوت اهل حق و پیدا شدن اولیا و ملوک نیکو سیرت و انقلاب
کارها خاصه ملوک اصلح را کار قوی تر باشد از دیگر ملوک تثلیث و تسدیس
مریخ و زحل دلیلست بر مصالحت و موافقت میان لشکریان و
مشایخ و دهاقین و تخلیطها در کارهای مردم و امر معروف فرمودن
و کارهای خوب تثلیث و تسدیس آفتاب و زحل دلیلست بر موافقت
میان ملوک و دهاقین و مشایخ و ریاست یافتن بعضی از دهاقین
و نواخت ملوک دهاقین را و فراخی طعام و حبوب تثلیث و تسدیس
زهره و زحل دلیلست بر موافقت حال زنان با شوهران و بردبار
کرده با یکدیگر و قوت حال و خوشدلی دهاقین و موافقت اهل
طرب و فراخی معیشت بر عامه مردم و تباهی حال فرزندان بزاده
و فساد حال زنان حامله و دشواری حمل تثلیث و تسدیس

عطارد و زحل دلیلست بر موافقت و مصالحت میان عمال و متصرفان
و مشایخ و دهاقین و روانی نقدها و قوت حال اهل حرب و سپهسالاران
و حاجبان و سرهنگان و لشکریان و عوانان و جلادان و عیاران و قصابان
و بر همه ارباب سلاح و آهنگران و کسی که مرجع کار ایشان با آهن و
آتش باشد و بر همه اهل فساد و ناجوانمردی و بی وفایی و بی مهری و بر
کسی که تهمت بر غلامان و کنیزکان دارند و بزه کار و بیباک و بی باک
بوند و بر کژ دبیران و جوانمردی نمودن و دلیلست بر کسی بیت بر گنج
آفتاب سعدست بنظر تثلیث و تسدیس و مجامعت و تربیع و مقابله
نحس است و نیر فلکست و او را امهات الاسماء خوانند هرچه
در عالم است تا او را آنجا تاثیر نکند جز بکار خویش نرسد و گرم
خشکست و صفرا الطبع و زرد رنگ است و دلیلست بر همه پادشاهان
بزرگ قدیم و بر همه بزرگان و بزرگواران و خداوندان امر و نهی
و جاه و مرتبت و رفعت و حشمت و بر خداوندان جایهای استوار
و بر خداوندان غلام و کنیزک و بر راستی و عقل و تمیز و همت و
آهستگی و مروت و فتوت و شجاعت و سخاوت و بر بسیار گفتن
و مصاحبت و بر قوت و غلبه و نصرت و حشمت و کین و عجب و دوستدار
زر و سیم و جامهای قیمتی و بسیار بجا آوردن صلوة و نکاح و بر درازی
عمر و بقاء کارها و داد و دادن زهره معتدل المزاج و سعد و ماده
و شب و سرد و تر و سفید رنگ است و دلیلست بر شادی و سازکاری

ورستگاری

و رستگاری و بر عشق و لهو و طرب و نشاط و تمتع و آرایش و تنعم
و آنکه را شوخی سخنان و اراجیف بسیار و عنایت کردن سلطان
اهل حرب را تثلیث و تسدیس مریخ و مشتری دلیلست بر موافقت
و مصالحت میان لشکریان و اهل سلاح و علما و قضاة و رعیت
اهل بدین و دیانت و بسیاری سفرها و حکام و قوت حال لشکریان
و اهل سلاح و بسیاری ربع و شراست و قوت حال علما و قضات و شرفا
تثلیث و تسدیس آفتاب و مشتری دلیلست بر موافقت و مصالحت
میان ملوک و وزرا و قوت حال ملوک و وزیران و پدید آمدن رسمها
و آیینهای نو و رای و تدبیرهای صواب و بر مردم و فراخی معیشت
و داد و عدل ملوک بر رعیت و فراخی طعام و روایی بازارها تثلیث
و تسدیس زهره و مشتری دلیلست بر موافقت زنان و شوهرها
و رغبت اهل علم و بلاد بکار خیر و قوت حال علما و قضات و نیک
حال زنان و خاتونان و خواجه سرایان و رغبت این طبقه بنماز و
انصاف و آبادانی جایها و روانی بازارها و بسیاری خرید و فروخت
و فراخی طعام و نیکی معیشت و آمدن خبرهای خوش تثلیث و
تسدیس عطارد و مشتری دلیلست بر موافقت و مصالحت
میان وزرا و ائمه و قضات و عمال و متصرفان و اهل دیوان
و چیزهای نیک و نامهای آراسته و رای و تدبیرهای صواب و نیک
احوال معیشتها و بانت طعام و ارزانی نرخها و نشو و رستنی

تسدیس

و ایمنی راهها و آمدن کاروانها و آوردن برده و حیوان تثلیث و
آفتاب و مریخ دلیلست بر موافقت میان ملوک و لشکریان و امیران
و توختن خلعت یافتن این طبقه و مصالحت لشکریان با سلطان
عصر و سلامتی و فراخی نعمتها و نرخ درستی و انصاف عامه مردم
تثلیث و تسدیس زهره و مریخ دلیلست بر موافقت و
مصلحت زنان با مردان و سازواری ایشان و قوت لشکریان
و میران و بسیاری فسق و فجور زنان و لواط کردن و متعلق شدن
این طبقه بملوک و زینت حال این طبقه بسبب تهمتها و حرکت لشکریان
و عدل و داد ملوک در رعیت و کشاده شدن کارها بسته شده مردم
و فراخی طعام و معیشت بر مردم تثلیث و تسدیس عطارد و مریخ
دلیلست بر موافقت میان لشکریان و اهل دیوان و جستن
نیرنجات و طلسمات و کیمیا و حرکت دروغ و بسیاری فسق و فجور
در مردم و تغیر هوا و ایمنی راهها و آمدن کاروانها و آوردن
برده و حیوان و قوت سران سپاه و لشکر تثلیث و تسدیس
عطارد و زهره دلیلست بر مکر و حیله و جادویها و افسونها و طلسمات
و طربهای خوش و عشوه دادن زنان عاشقان را و قوت حال ادیبان
و اهل قلم و راست افتادن معالجت اطبا تثلیث قمر

در

در احکام تربیعات کواکب تربیع مشتری و زحل دلیلست بر
مخالفت و عداوت میان ملوک و قضات و وزیران و تعصب
میان علما و مشایخ و دهاقین و دل مشغولی خاص و عام و حرکت
عساکر و تغیر حال طعام و نایافت خوار بار و درستی مردم با یکدیگر
و دل مشغولی در عامه مردم بسبب ناحقها تربیع مریخ و زحل دلیلست
بر مخالفت و عداوت مردم با یکدیگر و حرکت نمودن دزدان و ناایمنی
راهها و نا آمدن کاروانها و زیاده گشتن نرخها و عزت انعام و نا
یافت حبوب و جور و ستم لشکریان بر عامه مردم و تعصب بزرگان
و غارت و تاراج در اطراف و سوختن عمارتها و دشمنی ملوک
با رعیت و خلاف کردن سران لشکر ملوک را تربیع آفتاب و زحل
دلیلست بر عداوت میان ملوک و مشایخ و دهاقین و جور و ستم
سلطان بر رعیت و بیدادی و خیانت بدید آمدن از خزانه داران
و گرانباری رعیت و خشم ملوک بر خاصگان و تغیر هوا و ناایمنی راهها
و بارانها و نمها و بادها با قوت تربیع زهره دلیلست بر مخالفت
و عداوت زنان با شوهر و ناسازواری کردن ایشان با یکدیگر و بد
وفا و زنان حامله و گرانی نرخها جواهر و تغیر طعام و روانی بازارها
و بی نفعی بازرگانها تربیع عطارد و زحل دلیلست بر عداوت
میان اهل دیوان و مشایخ و پدید آمدن خیانت بر اهل دیوان و ظلم

و تباهی حال بازارها و تغیر حال کشتها و عزت طعام و ترس از دشمنان
و تغیر هوا و رفتن بادهای با فوت و جور و ستم ملوک بر اهل روستا و رنج
دهاقین از اهل دیوان **تربیع** مریخ و مشتری دلیل است بر عداوت
میان علما و وزرا و لشکریان و جور سلطان و گرانباری رعیت و قوی
دستی اهل معصیت و غم و اندیشه علما و مشغولی ایشان و آشوب بسبب
عمر و تعصب **تربیع** آفتاب و مشتری دلیل است بر مخالفت و عداوت
میان ملوک و وزرا و زیر بار بودن رعیت و نالیدن عامه مردم از عمال
و اعوان ایشان و غمازان و عاجزی علما و رنج ایشان ازین طبقه و قهر
ملوک بعضی از بزرگان را و خبرهای اراجیف و کسادی بازارها و کارهای
با منفعت **تربیع** زهره و مشتری دلیل است بر رفقا و فسق و فجور
و روی گردانیدن از دین و دیانت و ناسازواری از زنان شوهرها و نا
سپاس کردن با شوهران و بدی زنان حامله **تربیع** عطارد و مشتری
دلیل است بر مخالفت و عداوت میان عمال و علما و حکما و معالجت
اطبا و مناظره کردن با یکدیگر و کمی بازرگانیها و بی باکی جوابها در کردن
امور نا ستوده **تربیع** آفتاب و مریخ دلیل است بر مخالفت لشکریان
با ملوک و بی فرمانی کردن سران سپاه ملوک را و نارسیدن سران
لشکر بمقصود و پدید آمدن فسادها و خونریزیها و دشمنی در میان
ملوک و خوار داشتن مردم یکدیگر را **تربیع** زهره و مریخ دلیل است
بر رسوا شدن اهل فساد و تباهی زنان و کارهای باطل در میان
ایشان و خصومتها در زنا شوهرها و بیماری زنان حامله **تربیع**

عطارد

عطارد و مریخ دلیل است بر گرفتاری دزدان و راهداران و عداوت
سران لشکر با اهل دیوان و غلبه دزدان و نا ایمنی راهها و خبرهای
دروغ و کم آمدن کاروانها بسبب نا ایمنی و ناراستی و بی رحمی مردم
با یکدیگر **فصل** در احکام مقابلات کواکب **مقابله** مشتری و زحل
دلیل است بر مخالفت و عداوت میان علما و ناقصین و تعصب
پادشاهان بزرگ و بیم قحط و تنگی و فتنها در عامه مردم و عزیز روا
یافت طعام و بد انفعالی مردم و قوت حال علما و ظفر یافتن بر خصمان
مقابله مریخ و زحل دلیل است بر جور و ستم سران لشکر و لشکریان
بر عامه مردم و بیدادی ملوک بر رعیت و پدید آمدن خوارج
و سوختن و غارت و دل مشغولیهای ملوک از هر نوعی و مخاطره کردن و تنها
و رنج اهل روستاها و تباهی حال اسواق و نالیدن رعیت از
لشکریان و ترس و بیم و فزع در مردمان **مقابله** آفتاب و مریخ دلیل است
بر غم و اندوه ملوک و رای و تدبیرهای ملکی و عاجز بودن بدین سبب
و بدی حال دهاقین و رنج مردم روستاها از جور و ستم ملوک و ترس
و بیم مردم از هر نوعی و تخلیط کردن مردم با یکدیگر **مقابله** زهره و زحل
دلیل است بر ناسازی زنان حامله و بدی حال اهل طرب و بی رحمی مردم
در حق یکدیگر و بیماریهای زنان و دشواری وضع حمل و عداوت در زنا
شوهرهای و جدا شدن زنان بسبب طلاق **مقابله** عطارد و زحل دلیل
است بر رنج و گرانباری مردم روستا و خواست بسیار از سلطان
و بی رحمی اهل دیوان و اندر روانی دل ملوک بشغل و خبرهای بسیار
و رنج اهل دیوان بسبب فرار آوردن عمال و تعجیل و خبرهای بسیار

ازراست و دروغ و گواهی دادن دروغ مقابله مریخ و مشتری دلیلست
بر مخالفت عمال با سران سپاه و آشکار شدن اسرار ایشان و رنج
عمال از عساکر و اهل فتنه و شر و دلیری مردم بگواهی دادن دروغ
و ناایمنی راهها و بی رحمی در عامه خلق و الله اعلم بالصواب فصل
در احکام احتراقات کواکب احتراق زحل دلیلست بر تباهی حال
مشایخ و دهاقین و مردم سرد بزرگ و رنج مردم کوه پایه و ظلم ملوک
بر ایشان و آمدن باران بوقت و خشک شدن هوا و ارزانی
نرخ غله احتراق مشتری دلیلست بر تباهی حال قضاة و اشراف
و علما و زهاد و دانشمندان و زهاد و ارزانی گوشت و شیر و رنجیدن
بعضی از علما از ملوک و ناایمنی ولایتها و در بیم بودن از ملوک احتراق
مریخ دلیلست بر تباهی حال ترکان و لشکریان و امرا و سپهسالاران
و ارزانی سلاح و فتنه و آشوب در عالم و گرفتاری راه دلیران و تباهی
حال اهل سلاح و گرفتار شدن و رنجیدن رعیت از ملوک و سلاطین
و گریختن احتراق زهره دلیلست بر تباهی حال زنان و خادمان و
مطربان و ناروائی بازارها و خرید و فروخت و ارزانی شدن ابریشم
و کرباس و پنبه و رسوا شدن زنان مستوره و افتادن طلاق میان زنان
و شوهران احتراق عطارد دلیلست بر تباهی حال عمال و تجار
و متصرفان و اصحاب قلم و رنج دیدن و قیمت جواهر و سرایه با ذنب
دلیلست بر تباهی حال خاتونان و خواجه سرایان و خادمان
و عطاران

فصل در احتراقات کواکب احتراق زحل صد و بیست روز احتراق مشتری صد و بیست روز احتراق مریخ یک سال یازده ماه و [illegible] روز
احتراق زهره صد روز احتراق عطارد [illegible] و نیم روز احتجاب [illegible]

و عطاران و بد بیرون آمدن تضریب و تخلیط و بیماری و جنگ انداختن
زنان و کاسدی سرایه و جواهر و جامه عطارد با راس دلیلست
بر نیکی حال عمال و متصرفان و اطبا و منجمان و بزرگان این طبقه
از ملوک و روانی بازارها و خرید و فروش و راست افتادن کارهای
این طبقه با ذنب دلیلست بر بسیاری تضریب و گفتگوی در مردم
و اراجیف میان عمال و بسیاری زرق و حیله و بکار بستن درمها
قلب و تباهی حال عمال و متصرفان و کاسدی بازارها قمر با راس
دلیلست بر قوت و خوبی حال مردم عامه و بسیار آب چشمها و قوت
حال بیکاران و دوستان و جانوران آبی و سلامت سفرها و روانی بازارها
و تنگی حال کشتیها با ذنب دلیلست بر بسیاری اراجیف و تضریب
در عامه و تباهی حال همه جانوران آبی و فساد میوها و بسیاری غمها
و گفتگوی در عامه و فساد حال کشتیها فصل در شرف و هبوط
کواکب شرف زحل دلیلست بر قوت احوال ملوک و دهاقین و صلاح
حال کشتها و کشاورزیها و فراخی معیشت بر مردم و فراخی نعمتها
و سلامت نباتها و حبوبات و خوار و تنگی حال ستوران هبوط زحل
دلیلست بر ضعف حال کشتها و زراعتها و تباهی حال دهاقین
و تولد شدن بیماریها سل و دق و عزیز طعام و حبوبات و بدی
حال راهها شرف مشتری دلیلست بر قوت احوال علما و قضات
و اشراف و عمال و یافتن نواخت و خلعت از ملوک و راست افتادن

مصیبتها
تدبیرهای این طبقه و روائی بازارها و تجارت با منفعت و فراخی
و نعمتها و نیکی حال نرخها هبوط مشتری دلیلست بر ضعف حال علما
و قضات و وزرا و عمال و اشراف و ناروائی بازارها و مایه‌ها
بی منفعت و خطا افتادن تدبیرهای این طبقه شرف مریخ دلیلست
بر قوت حال امرا و سپهسالاران و اهل سلاح و لشکریان و بیرون
آمدن خوارج از هر نواحی و چیره شدن دزدان و مفسدان و رواج
سلاح و اسب و فسق و فجور مردم و رغبت عامه بفساد هبوط
مریخ دلیلست بر ضعف حال امرا و سپهسالاران و اهل سلاح و لشکریان
و ترکان و تباهی حال دزدان و اهل شر و فساد و ترس و بیم ایشان
و کم شدن رغبت بدان و بی باکان شرف آفتاب دلیلست بر قوت
احوال ملوک و بزرگان و مهتران و زیاده شدن جاه و منزلت و نواخت
یافتن خلعت از ملوک و نیکی حال سران سپاه و داد و عدل ملوک بر
رعیت هبوط آفتاب دلیلست بر ضعف احوال ملوک و بزرگان
و مهتران و ناخوبی تدبیرهای ایشان و کساد جامه و ابریشم
و اسب و تغیر هوا و قوت سرما شرف زهره دلیلست بر نیک
احوال زنان و خاتونان و زناشوییها و چیره گشتن زنان بر شوهران
و نیکی حال غلها چون ابریشم و پنبه و قوت حال تجار سرا و جواهر
و رواج مطربان هبوط زهره دلیلست بر ضعف حال زنان و
خاتونان

و خاتونان و مطربان و پدید آمدن بیماریها زنان از هر نوع و آشکار شدن
فسق و فجور ایشان و تولد شدن تبها و بیماریهای سبز روکب و بازارها و
بازرگانیها با منفعت و کاسد جواهر و پیرایه شرف عطارد دلیلست
بر نیکی احوال اهل قلم و عمال و متصرفان و بازرگانان و اصحاب طب
و نجوم و صواب افتادن معالجتها و خبرهای راست و عز و شرف
یافتن از ملوک و بسیاری بیع و شری و شرکت و سلامتی کودکان
خرد هبوط عطارد دلیلست بر ضعف احوال دبیران و طبیبان
و منجمان و بازرگانان و اهل قلم و عمال و متصرفان و خبرهای دروغ
و فسق و فجور زنان و زور و بهتان بر ایشان و رسوا شدن زنان
بلایه و کودکان و تباهی حال معتمدان شرف قمر دلیلست بر خوبی
حال عامه و داد یافتن از ملوک و صواب آمدن هر کاری که آغاز کنند
و نیکوی احوال سکان و جلب ایشان و فرستادن نامها هبوط قمر
دلیلست بر میانه بودن احوال این طبقه که یاد کرده شد و گفتگوی
در عامه و ناخوبی حال ایشان فصل در احکام استقامت
و رجعت کواکب استقامت زحل دلیلست بر قوت احوال احبار و ارکان
و مشایخ و دهاقین و برآمدن نرخها رجعت زحل دلیلست بر ضعف
احوال این طبقه مذکور استقامت مشتری دلیلست بر قوت حال علما
و فقها و وزرا و اشراف و عمال و قضاة و نواخت ملوک این طبقه را
رجعت مشتری دلیلست بر ضعیفی و آشفتگی این طبقه مذکور

۱۲۵۶

و بسیج مردم بکارهای خیر و کاسد ابواب استقامت مریخ دلیل است
بر قوت حال امرا و سپهسالاران و اهل سلاح و لشکریان و دزدان و
مفسدان و اهل شر (بیکماه بیست روز ۱۲) رجعت مریخ دلیل است بر ضعف حال این طبقه که
یاد کرده شد و گرفتاری بدان و بی باکان و کساد سلاح استقامت
زهره دلیل است بر قوت حال زنان و خاتونان و مطربان و فسق و فجور
و رسیدن زیانها بایشان بسبب تهمتها رجعت زهره دلیل است
بر کسادی نوبها و آرایشهای زنان چون پیرایه و جامهای ابریشم و بدی
حال ایشان استقامت عطارد دلیل است بر قوت اهل اهل قلم و
عمال و متصرفان و بازرگانان و نیکی احوال صناعان و طبیبان و منجمان
و رونق بازارها (بیست دو روز ۲۲) رجعت عطارد دلیل است بر کاهیدن بازارها و میانه
بودن احوال علما و اشراف و متصرفان و صناع و تغیر هوا و بیم و ترس
در مردم از لشکر بیگانه فصل در احکام وبال کواکب وبال
زحل دلیل است بر دلتنگی و وحشت و غمناکی و دردمندی و میانه
بودن احوال دهاقین و مشایخ و عزت طعام و آفت رسیدن به
بعضی از حبوب وبال مشتری دلیل است بر دلتنگی و غمناکی بودن
علما و قضاة و اشراف و وزرا و بازماندن از تدبیر و رای صواب
و عزت طعام و لباس وبال مریخ دلیل است بر دلتنگی و غمناکی اهل سلاح
و گرفتاری دزدان و اهل فتنه و فساد و عداوتها میان مردم وبال
آفتاب دلیل است بر دلتنگی و غمناکی ملوک و بزرگان و مهتران و روسا

و تضریب

و تضریب و تخلیط و گفتگوی در میان این طبقه و کسادی زر و
جواهر وبال زهره دلیل است بر دلتنگی و غمناکی سادات و زنان
و خاتونان و خادمان و خواجگان سرای و مطربان و فرو بستگی احوال
این طبقه و کاسدی پیرایه و جامه ابریشمین و جواهر وبال عطارد
دلیل است بر دلتنگی و غمناکی رجال کتاب و عمال و اطبا و
اصحاب نجوم و حساب و صناع و بسیاری خبرهای دروغ وبال
قمر دلیل است بر دلتنگی و غمناکی مردم عام و فساد حال جانوران
آبی و نصرت و گفتگوی فصل در اختیارات اتصالات
قمر با کواکب بطریق ایجاز و اختصار اتصالات قمر با زحل
مقارنه نشاید ابتدای کارها خاصه سفر و تزویج و جامه بریدن
و پوشیدن و اما روا باشد جوی و عمارت دست و زراعت
و طاعت کردن تسدیس نیک است دیدار مشایخ و دهاقین
و عمارت باغ و بوستان و خریدن ستور و برده و حاجت بملوک
قدیم و مشایخ بردا شتن تربیع بپرهیز باید از آغاز امور
خاصه و تزویج و شرکت و جامه بریدن و پوشیدن و خرید
و فروخت و طلب حاجت از بزرگان تثلیث نیک است
دیدار بزرگان و مشایخ و دهاقین و ملوک قدیم و صید و بط
و خریدن ستور و برده و حاجت از بزرگان و خریدن ضیاع
و عمارت سرای و بناهای بزرگ مقابله حذر باید از آغاز
همه کارها و طلب حاجت از مشایخ و دهاقین و تزویج

وسفر و شرکت و دارو خوردن و فصد و حجامت **اتصالات قمر** با مشتری

مقارنه نیکست آغاز کارها خاصه با وزرا و اشراف و قضاة و علما و

سفر و تجارت و شرکت و آغاز علم و حکمت و طلب حاجت از قضاة و

علما و اشراف و وزرا و جامهٔ نو بریدن و پوشیدن **تسدیس** نیکست

دیدار اشراف و وزرا و قضاة و علما و سفر و تجارت و شرکت و جامه

بریدن و پوشیدن و آغاز علم صنعتهای باریک و خریدن ستور و برده

و ضیاع **تربیع** نیکست آغاز عمارت مساجد و صوامع و جوار

و حوض کندن و زیارت شهدا و صلحا و زهاد و اهل خیر و طاعت

و بیت الحج و طلب مال و دعوی و خصومت و شرعی و تقاضا

خام **تثلیث** نیکست دیدار بزرگان و اشراف و مهتران و روسا

و علما و قضاة و وزرا و زینت و حرکت و تزویج و شرکت

و جامه بریدن پوشیدن و آغاز عمارت و ابتدای کارها و طلب

فرزند و حاجت از اهل علم **مقابله** رواست خریدن ضیاع و مناظره

با علما و طاعت کردن و از معصیت پرهیز نمودن و آغاز کشاورز

و طلب مال و دعوی و خصومت شرعی تمام **اتصالات قمر** با

مریخ مقارنه نشاید دیدار اهل سلاح و ترکان و لشکریان

و امرا و سپهسالاران و امور پنهانی و فرستادن پیک و نامه رسول

و دارو خوردن و جامه بریدن و پوشیدن **تسدیس** نیکست

دیدار

باب در معرفت حرکت کواکب زحل هر روزی دو دقیقه حرکت کند و هر برجی دو سال و نیم مشتری هر روزی پنج دقیقه حرکت کند و هر برجی یک سال مریخ هر روزی چهل پنج دقیقه حرکت کند و هر برجی چهل پنج روز آفتاب هر روزی پنجاه و نه دقیقه حرکت کند و هر برجی یک ماه زهره هر روزی یک درجه و دوازده دقیقه حرکت کند و هر برجی بیست پنج روز عطارد هر روزی یک درجه و چهل شش دقیقه حرکت کند و هر برجی هفده روز قمر هر روزی سیزده درجه و یازده دقیقه حرکت کند و هر برجی دو نیم روز کمتر

دیدار امرا و سپهسالاران و ترکان و لشکریان و اهل سلاح و دوستکان

بیگان و جاسوسان و فصد و حجامت و اسب خریدن و شکار کردن

و تعبیه عساکر **تربیع** حذر باید از جامه بریدن و پوشیدن و سفر

و تزویج و طلب و شرکت و زیارت زاهدان و آغاز خصومت و جمله

کارها و دیدار اهل سلاح و امرا و سپهسالاران و ترکان و لشکریان

تثلیث نیکست دیدار امرا و سپهسالاران و طلب حاجت

از اهل سلاح و کارها عساکر و صید و حجامت و تعبیه عساکر **مقابله**

پرهیز باید از دیدار عساکر و خریدن اسب و برده و سلاح و عمارت

و صید کردن و ریاضت افراس و شکار و دیدار امرا **اتصالات**

قمر با آفتاب مقارنه نشاید ابتدای کارها و فصد و حجامت و طلب

حاجت از ملوک اما کمین کردن و مال پنهان کردن و سر گفتن **تسدیس**

نیکست دیدار ملوک و آغاز امور و طلب حاجت از ملوک و صید

و سفر و حرکت و جامه بریدن و پوشیدن **تربیع** حذر باید از ابتدای

امور و سفر و حرکت و جامه بریدن و پوشیدن و دیدار ملوک اما پای نیت

سیاست کردن و تهور نمودن **تثلیث** نیکست دیدار ملوک و

اشراف و طلب ریاست و فصد و حجامت و آغاز امور و عمارت

و خریدن اسباب **مقابله** نشاید طلب انتقال و دیدار ملوک و خریدن

ضیاع اما پاک نیت طلب کنند و گریخته **اتصالات قمر** با زهره

مقارنه دیدار زنان و کاتبان و کادکان و جامه بریدن و پوشیدن

وعقد وتزویج وساختن زینت وبوی خوش وآغاز سور و مهمانی و
لهو وطرب کردن **تسدیس** نیکست عقد وتزویج و شرکت وجامه
بریدن وپوشیدن وخریدن بندهٔ ترک ودیدار زنان وخاتونان وطلب
حاجت از ایشان وخریدن مفرش وجامه **تربیع** نیکست عمارت
باغ وبوستان وساختن جامه ابریشمین وخوردن دارو وساختن
عطر ومعجونات وعتاب کردن با زنان وطلاق دادن **تثلیث** نیکست
دیدار زنان وخاتونان وآغاز سور ومهمانی ولهو وطرب وعقد وتزویج
وشرکت وجامه بریدن وپوشیدن وسفر وحرکت وطلب حاجت از
خاتونان **مقابله** نیکست عمارت عروس وآغاز تعلیم موسیقی
وخریدن املاک وطلاق وفراق نمودن وعتاب با زنان وعهد شکستن
اتصالات قمر با عطارد مقارنه نیکست دیدار عمال واصحاب دیوان
وآغاز تعلیم خط وادب وحساب وسفر وحرکت ونامه نوشتن وجامه
بریدن وپوشیدن **تسدیس** نیکست نامه ورسول فرستادن ودیدار
وزرا واصحاب دیوان وآغاز حساب وطلب حاجت از اهل قلم
وسفر وحرکت وجامه بریدن وپوشیدن وتعلیم خط وادب وحساب
تربیع نیکست خوردن دارو وطلب علم وحکمت وآغاز حساب
با وکیلان وکارداران ومناظره ومجادله کردن وپیغام درشت
تثلیث نیکست دیدار اهل قلم واصحاب دیوان وطلب حاجت
از ایشان وسفر وحرکت وجامه بریدن وپوشیدن وتعلیم خط وادب
وحساب ونامه نوشتن وعلاج کردن **مقابله** روا است حساب

کردن

کردن با وکیلان وکارداران وفرستادن پیک ورسول ونامه نوشتن
ومناظره ومجادله کردن وپیغام درشت فرستادن وتعلیم خط وادب
وحساب **فصل** در احکام تاثیرات کواکب در دوازده برج
از قول ابو معشر بلخی تاثیرات زحل در برج حمل **چون زحل** در حمل
تحویل کند دلیل است بر آنکه سلطان بی سلطانی رود وحرکت
گردن وخون ریزش بسیار شود وباران در سر حاکم بود ودشمنان
ودشمنی در ملک با رعیت **الثور** تحویل زحل بثور دلیل است که میان
ملوک فتنها وحربها بود وبر ترس وبیم بسیار وملک را آفت رسد
وبر بسیاری مرگ گاو وگوسفند **الجوزا** تحویل زحل بجوزا دلیل است
بر بسیاری باد تک سرد وعزت طعام ودار میوه کمتر بود وبر بسیاری
خون ریزش وکم باران **السرطان** تحویل زحل بسرطان دلیل است
وکمی باران وبسیاری فتنه بزمین بلخ وماوراء النهر وفرغانه
وکاشغر وسرما وبرف بسیار بود **الاسد** تحویل زحل باسد دلیل است
بر غایت خوبی کشتها وبسیاری میوه وفراخی طعام ونیکی حساد
حال باشد ودر زمین نیشابور خونریزش بسیار باشد **السنبله**
تحویل زحل بسنبله دلیل است بر گرمی تابستان ونیکی زمستان
سرد بود ودر زمین مغرب وبا باشد ودر میان اهل خراسان
جنگها بود ومرگ گاو وگوسفند بود **المیزان** تحویل زحل بمیزان
دلیل است ملکی بمیرد یا کشته شود وتوانایان از درویشان فریاد
کنند وفتنه وآشوب بسیار بود **العقرب** تحویل زحل بعقرب

القوس دلیل است بر خشکی آب چشمها و بر بیماری در زمین خراسان
تحویل بقوس دلیل است که سلطان بیرون آید و از رعیت خود
یاری خواهد و در مشرق فتنها خیزد و جنگها بسیار شود الجدی
تحویل بجدی دلیل است بر سردی زمستان و در ولایت هندوستان
فتنه بسیار باشد و بیم دیوانه شدن بود و مخاطره بسیار الدلو
تحویل زحل بدلو دلیل است بر بیمار بسیار در عامه مردم و مرگ زنان
و ستوران و رعد و برق بسیار الحوت تحویل زحل بحوت دلیل است
که سلطان بمیرد یا کشته شود و بر جنگ و آشوب در عامه مردم و کمی
آبها و در زمین گرگان و طبرستان مرگ و فتنه بسیار بود تأثیرات
المشتری فی البروج الحمل تحویل مشتری بحمل دلیل است که در زمین
خراسان بلاها و فتنها بود الثور چون مشتری بثور تحویل کند
دلیل است بر فراخی نعمتها و گندم و ستوران را زه بسیار کنند الجوزا
تحویل مشتری بجوزا دلیل است بر تن درستی و فراخی نعمتها و
ایمنی راهها السرطان

الاسد تحویل مشتری باسد دلیل است بر نا ایمنی راهها و تنگدلی و بیدادی
ملوک و جور و ستم بر رعیت السنبله تحویل مشتری بسنبله دلیل است بر اعتدال
هوا و خوشدلی در مردم عالم و تن درستی و روانی آبها المیزان
تحویل مشتری بمیزان دلیل است بر نا ایمنی راهها و هر گونه آفتها
و آشوب

و آشوب و جور و ستم ملوک و بادیها با منفعت و عزت طعام و کساد
بازارها و مفلس شدن عامه العقرب تحویل مشتری بعقرب دلیل است
بر جنگ و عداوت مردم و جور و ستم بر اهل روستا و بیدادی ملوک
بر رعیت القوس تحویل مشتری بقوس دلیل است بر اعتدال
هوا و خوشدلی مردم و تفرج نمودن بر خیرات و رفتن بادیها
و فتنه در میان لشکر و اهل سلاح الجدی تحویل مشتری بجدی
دلیل است بر خوبی احوال مردم و تن درستی مردم عام و نیکی احوال
صانعان و سلامتی زنان حامله الدلو تحویل مشتری بدلو دلیل است
بر تنگی احوال ستوران و فراخی نعمتها و ارزانی نرخها و کم
شدن کارها بسته و سازواری در زناشوییها الحوت تحویل مشتری
بحوت دلیل است بر خوشی هوا و بارانها با منفعت و قوت حال علما
و اشراف و تن درستی مردم و فساد بلخ بر زمین خرستان تأثیرات
المریخ فی البروج الحمل تحویل مریخ بحمل دلیل است بر یافتن طعام
و نیکی حال ستور و ذخیره الثور تحویل مریخ بثور دلیل است بر ساز
واری زنان با شوهران دف و زنان حامله و ناسازواری ملوک
با رعیت الجوزا تحویل مریخ بجوزا دلیل است بر غم و اندوه در مردم
عام و ناراستی ایشان السرطان تحویل مریخ بسرطان دلیل است
بر فتنه و فساد و خرابی جایها و بیم زلزله تغیر بود الاسد تحویل
مریخ باسد دلیل است بر خواری لشکریان و آفت رسیدن مفسدان

و کرفتاری بدکاران و رنج ناپاکان و خونها، ناگاه السنبله تحویل مریخ
بسنبله دلیل ست بر فساد کشتها و خرابی جایها و بیم زلزله و تغیر هوا
المیزان تحویل مریخ بمیزان دلیل ست بر اندوه سران سپاه
و اهل سلاح و تفاوت نرخها و جستن بادهای گرم و خشکی هوا العقرب
تحویل مریخ بعقرب دلیل ست

الدلو تحویل مریخ بدلو دلیل ست بر فساد حال لو باشقه باد گانند و ملامت
حکما از اطراف و کثرت فسق و فجور و دزدی الحوت تحویل مریخ بحوت
دلیل ست بر

تأثیرات الشمس فی البروج الحمل تحویل آفتاب بحمل دلیل ست

الثور تحویل آفتاب بثور دلیل ست بر تغیر هوا و کساد بازارها و عزت
حال ارتها و تغیرها
طعام الجوزا تحویل آفتاب بجوزا دلیل ست بر قوت کشاورزان
و بهای بعضی چیزها چون مصبوغ و ابریشم و دیگر مانند آن و قوت حال ملوک
السرطان

السرطان تحویل آفتاب بسرطان دلیل ست بر قوت گرما و سلامت
کشتها و ارزانی نرخها الاسد تحویل آفتاب باسد دلیل ست
بر قوت حال عمال و بزرگان و ارزانی نرخها و غلبه خون در مردم و
رعیت ملوک بعلم نجوم و غم و اندوه مردم عام السنبله تحویل آفتاب
بسنبله دلیل ست

المیزان تحویل آفتاب بمیزان دلیل ست بر اعتدال هوا و روائی
بازارها و بادها و دل مشغولی عامه العقرب تحویل آفتاب بعقرب
دلیل ست بر خشکی بادها و بارانها و با انصاف مردم و قوت حال حاسدان
و عداوت در مردم عامه القوس تحویل آفتاب بقوس دلیل ست
بر خشکی بادها و برقها و بارانها و قوت حال ملوک و لشکریان و با انصاف
مردم و آهستگی بازارها و میانه بودن نرخها الجدی تحویل آفتاب
بجدی دلیل ست بقوت سرما و برقها و بی نشاطی و گرانی هیزم و داد
و عدل ملوک بر اهل شهر و جور و ستم بر اهل روستا از عاملان الدلو
تحویل آفتاب بدلو دلیل ست بر تغیر هوا و سرماهای با قوت
و عزت گوشت و جربو فساد بسیار زهر نوعی الحوت تحویل آفتاب
بحوت دلیل ست بر اعتدال هوا و بادها و ابرهای تیره و رغبت مردم
بکار ملوک و بسیاری بارانها و رعد و برق تأثیرات الزهره فی البروج
الحمل تحویل زهره بحمل دلیل ست بر بسیاری بارانها با منفعت
الثور تحویل زهره بثور دلیل ست بر بارانها و ابر بسیار و بادهای

باقوت الجوزا تحویل زهره بجوزا دلیلست بر علما و تری هوا
و انبوه عام السرطان تحویل زهره بسرطان دلیلست بر خشکی
هوا و ابرها که هم سره و بهم کردند در هر نوعی الاسد تحویل زهره باسد
دلیلست بر اعتدال هوا و رغبت بنشاط و طرب و قوت حال
مطربان السنبله تحویل زهره بسنبله دلیلست بر خوشی هوا ولیکن
هوا در آخر خنک شود المیزان تحویل زهره بمیزان دلیلست
بر نیکی احوال مردم عام و تن درستی و رغبت زنان العقرب تحویل
زهره بعقرب دلیلست بر سردی هوا و باران با منفعت القوس
تحویل زهره بقوس دلیلست بر تری هوا و بارانهای با ضرر الجدی
تحویل زهره بجدی دلیلست بر فساد حال کشتها و روانی طعام
و بیماری گوناگون الدلو تحویل زهره بدلو دلیلست بر ابرها و بارانهای
قوی و بادهای خنک و حوادث نار الحوت تحویل زهره بحوت دلیلست بر
قوت حال علما و اشراف و فسق و فجور زنان و زیادتی کردن زنان بر
شوهران تاثیرات عطارد فی البروج الحمل تحویل عطارد بحمل دلیلست
بر بادهای خنک و ابرها که هم سره و اراجیف گوناگون الثور تحویل عطارد
بثور دلیلست بر اعتدال هوا و تغیر هوا و باد بسیار و تنکدلی مردم
بسبب خواست و مؤنت الجوزا تحویل عطارد بجوزا دلیلست
بر خوبی احوال دبیران و عمال و متصرفان و اصحاب دیوان السرطان

تحویل

تحویل عطارد بسرطان دلیلست بر بادهای بسیار و ابرها و بارانهای
با منفعت الاسد تحویل عطارد باسد دلیلست بر قوت حال کرما
و نواخت وزرا و عمال از پادشاهان و ملوک السنبله تحویل عطارد
بسنبله دلیلست بر اعتدال هوا و خوشی روزگار و بادهای نرم و قوت
حال دبیران و عمال و اطبا المیزان تحویل عطارد بمیزان دلیلست
بر قوت حال صناعان و یافت طعام و داد و عدل ملوک بر مردم العقرب
تحویل عطارد بعقرب دلیلست بر خشکی هوا و بادهای ناخوشی سرد
و مکر و قربت مردم با زنان و ناراستی القوس تحویل عطارد بقوس
دلیلست بر بیماری مردم و بادهای درشت و بی انصافی مردم الجدی
تحویل عطارد بجدی دلیلست بر خشکی هوا و سرمای با قوت و تنگی
بازارها و بازرگانیهای با منفعت الدلو تحویل عطارد بدلو دلیلست
بر تری هوا و بادها و سرد و برف و بارانی اندک الحوت تحویل عطارد
بحوت دلیلست بر خشکی هوا و کمی نمها کم تاثیرات القمر فی البروج
الحمل تحویل ماه بحمل دلیلست بر نیکی دیدار امرا و سپهسالاران
و خریدن آلت حرب و ریاضت اسپان و فصد و حجامت ولیکن
در گرمابه در آمدن نشاید و تزویج و جامه بریدن و پوشیدن نیکست
الثور تحویل ماه بثور دلیلست بر نیکی دیدار زنان و خاتونان
و خادمان و مطربان و عقد و تزویج و بیع جواهر و برده‌ها و
ساختن عطر و معجونها و شرکت کردن اما نشاید سفر و حرکت
و نو بریدن و پوشیدن الجوزا تحویل ماه بجوزا دلیلست بر

بر نیکو بود و دیدار دبیران و اهل قلم و رفتن درس و خواندن اخبار
و فرزند بدبیرستان نشاندن درخت و نوشتن نامه و منشور اما نشاید
فصد کردن **السرطان** تحویل ماه بسرطان نیکو بود دیدار وزرا و خوردن
دارو و مصلحت و معالجت بیماران و بیع جواهر و سفر و حرکت و
جامه بریدن و پوشیدن و طلب حاجت از بزرگان اما نشاید فصد
و حجامت **الاسد** تحویل ماه باسد نیکو بود دیدار ملوک و سلاطین
و اکابر و خریدن اسب و ریاضت دادن و طلب حاجت از ملوک و فصد
و حجامت اما نشاید جامه بریدن و پوشیدن **السنبله** تحویل ماه بسنبله
نیکو بود و دیدار دبیران و عمال و اصحاب دیوان و درس علم و خواندن
اخبار و حکایات و نامه نوشتن و سفر و حرکت و جامه بریدن و
پوشیدن اما نشاید حاجت بعلما برداشتن و باز کردن جوی **المیزان**
تحویل ماه بمیزان نیکو بود دیدار زنان و خاتونان و کدخدائی و عقد
و تزویج و شرکت و بیع جواهر و برده و جامه و صورتگری و نقاشی
و سفر و حرکت و نو بریدن و پوشیدن اما نشاید خصومت کردن
العقرب تحویل ماه بعقرب نیکو بود دیدار امرا و سپهسالاران
و اهل سلاح و مکر و شبیخون در لشکرها و بر دشمنان و حیلت کردن
و دارو خوردن و گرمابه رفتن و فصد و حجامت اما نشاید
سفر کردن و عقد تزویج **القوس** تحویل ماه بقوس در طلب حاجت
نیکو بود دیدار قضاة و وزرا و اشراف و علما و فصد و حجامت

وگرمابه

وگرمابه در آمدن ~~و فصد و حجامت وگرمابه~~ و خریدن اسب و لباس خلعت
دادن و داغ نهادن حیوانات و عمال آتشی اما نشاید بلهو و طرب
و مهمانی **الجدی** تحویل ماه بجدی نیک بود دیدار مشایخ و دهاقین
و ملوک قدیم و بیع برده و خریدن ستور زیره و کندن جوی و کاریز و
عمارت املاک و اسباب و خریدن ضیاع و عقار و درخت نشاندن
اما نشاید سفر کردن و حرکت **الدلو** تحویل ماه بدلو نیک بود
دیدار مشایخ و دهاقین و نهادن بناهای محکم و ساختن طلسمات
و نیرنجات و خواندن عزیمات و عمارت کردن اما نشاید سفر و جامه
بریدن **الحوت** تحویل ماه بحوت نیک است دیدار قضاة و علما
و اشراف و وزرا و طلب حاجت از ایشان وگرمابه در آمدن و دارو
خوردن و سفر و حرکت و جامه بریدن اما نشاید درخت نشاندن
و فصد کردن **فصل** در احکام هفت کواکب و راس
و ذنب در دوازده برج و کیفیت احوال هر طالعی **الاول فی**
الطالع **شمس** در طالع بزرگی و هیبت پدید آید در میان مردم
و حرمت زیادت شود لکن اگر کمی رنج رسد یا در زانو یا رنجی
پیدا شود **قمر** در طالع بحاجت رسد و کاری پوشیده بروی آشکارا
شود و تحویلی افتد بجائی و از فرا رفتن خبری آید از جائی و نامه
رسد و از زنان منفعت یابد **زحل** در طالع کارها بروی بسته
شود و کارها افتد و با مردم خلاف افتد **مشتری** در طالع مال
یابد و حرمت نزدیک عالمان و مهتران و عاقبت کار طیر و خوب باشد

مریخ در طالع بیم و ترس باشد دلیل جنگ و عداوت بود و نزد و غمناک
ظفر یابد اما از اعدا خویشتن نگاه باید داشت و از دزدان زهره در طالع
شادی بود از جانب زنان و مردم بلهو و طرب و ره نماید برزنا
شوهری یا کنیزک خرد و یا زنی خواهد عطارد در طالع از کار با نها
و از اخبار و از غایبان حکم شد کامی مراد یابد و دلیل بود بر آموختن
علم و منفعت از اهل علم راس در طالع بحاجت خود رسد
و سخن روا بود و از بزرگان نیکی بیند ذنب در طالع نقصان
حال آرد و بیماری و غم و با مردم دون و فرومایه گفتگوی بود الثانی
بیت المال شمس در دوم از قبل سلطان دلیل زیان مال بود
و رنج و نهیب رسد از پیوستگان سلطان که با او بد باشند خویشتن را
از ایشان نگاه باید داشت زیان نشود قمر در دوم طالع اگر نور
قمر بر زیادت باشد مال زیادت شود اگر بر نقصان باشد در مال نقصان
افتد زحل در دوم طالع غم پیش آید از قبل مال و در سفر بیم بود
و از کم شدن مال خود را نگاه باید داشت مشتری در دوم طالع
مال و سود آبروی زیادت شود و نیکی نعمت بوی رسد مریخ در
دوم طالع خصومت و زیان مال باشد و خود را از مردم سرخ و سبز
چشم نگاه باید داشت تا زیان نافتد زهره در دوم طالع از
کسی نیک روی و صاحب لهو و طرب منفعت و نیکی رسد و با زنی
خوب دولت گردد و سود و زیان بجوید و از زن وفادار هم بود که
از مال او طمع کنند عطارد در دوم طالع نیکی یابد از اهل قلم

وفضلا

وفضلا و خویشان را نگاه باید داشت از غلامان و اهل قلم راس
در دوم طالع مال زیادت گردد و سعادت و حاجت روا ای از بزرگان
ذنب در دوم خصومت و جنگ پیش آید از جهت مهتر زود بصلاح
آید خویشتن را از مردم دون و فرومایه نگاه باید داشت الثالث
بیت الاقرباء شمس در سیوم طالع حاجت مند گردد بشغلی بزرگ
نزدیک سلطان و تحویل افتد و نیک بود از کاری بکاری گشتن
و دوستی و حاجت داشتن با هر کسی قمر در سیوم طالع تحویل یا
سفری پیش آید با هر که دوست بود نیکو آید زحل در سیوم طالع
با دوستان و خویش وندان خصومت افتد و بنا نهادن نیک آید
مشتری در سیوم بسبب دوستان نیکیها رسد و صحبت زیادت
گردد و از تحویل کردن شادی افزاید و مبارک بود و هر کاری که آغاز
کند نیک بود مریخ در سیوم طالع بسبب خصومت تحویل افتد
و بهوای دل غمناک بود و با کسی در شغل افتد و سفر باید کرد که زیان
حال بود زهره در سیوم طالع از جهت کسی بهوای دل غمناک شود
و از جایی بجایی تحویل افتد و از امید [illegible] برد بخیر و سعادت
عطارد در سیوم طالع از غایب نامها و خبرها رسد و خوابهای
شوریده بیند و زود بیدار آید راس در سیوم طالع از خویشان
نیکی بیند و از غایب بر بار آمدن شاد شود و با اهل صلاح صحبت
افتد و حاجت افتد روا بود ذنب در سیوم طالع غم و اندوه
پیش آید و سلامت از آن خلاص یابد و با دوستان جنگ و آزار

شود با هیچکس درین وقت دوستی نباید داشت البیت الرابع بیت
الآباء شمس در چهارم از ترس مرگ غمگین گردد و چیزی از وی برود
و باز آید و با کسان مادر و پدر جنگ و عداوت افتد و از ایشان غم پیش
آید و با خویش و پیوند مدارا باید کرد که بهتر بود قمر در چهارم طالع کاری
و مشغله و لجاجی پیش آید و غم و حسرت و از غایب چیزی آید و از کسان
مادر و پدر چیزی در رسد و بصلاح و خیر و خوبی زحل در چهارم طالع
و مشغله و لجاجی پیش آید و غم و حسرت و لیکن مادر و پدر را نیکوی
بود اما کارش آشفته و کدخدای نواخته شود مشتری در چهارم
طالع از مال و تجارت نیکی بیند و از میراث مال یابد و دستگاه او
قوی رود و نیکوی رسد میلش بپدر و مادر و خویشاوندان کشتزارها
بود مریخ در چهارم طالع هول پیش آید و اندیشهای مختلف
و هر کاری که آغاز کند نیکو یابد و کارش آشفته بود و خویشتن را از زنان
نگاه باید داشت زهره در چهارم طالع از خوبرویان و ارباب لهو
و نشاط پرهیز باید کرد که دوستی کیفی روی از وی بگرداند عطارد
در چهارم طالع از فضلا و صاحبان کتاب حذر باید کرد و از جهت
چیزی بد و یا مفسدی باید گریخت و خویشتن را از دبیران و اهل
دیوان نگاه باید داشت و با ایشان سخن نباید تا زیان نشود
راس در چهارم حاجتها و مرادها بر آید و از مهتران نیکی یابد
و از جانب مادر و پدر نیکی و روشنائی بوی رسد و کارش بالا گیرد
ذنب در چهارم طالع از جهت مهتران و دشمنان رنجی رسد

وغم

وغم و ملامت سخت رسد الخامس بیت الاولاد شمس در پنجم
طالع از جهت فرزند شادی رسد اما کاری کند که پشیمان شود و از
سلطان منفعت بود و کارش بالا گیرد قمر در پنجم طالع از مهمان ناخوانده
سود و زیان را نگاه باید داشت و از خویشان نیکی بیند و کارش بالا
گیرد و چیزی باز آید زحل در پنجم طالع پسرک او ام دهد سازد و از فرزندان
غم خورد و هر کاری که پیش آید گیرد بر میانه ملکی نگران مشتری در پنجم
طالع خوب و شادی پیش آید و از فرزندان نیکی بیند و با بزرگان
دوستی افتد و حال فرزندان او از دیده و بانت زیادت شود مریخ
در پنجم طالع از مال حرام یا از جهت فرزند جنگ و داوری افتد
و ظفر او را باشد یا از خویش اندوه خورد زهره در پنجم طالع شادی
بیند از فرزندان و هدیه یابد و نیک و سود کند و اگر غایب بود باز
آید و شادی شود عطارد در پنجم طالع از فرزندان و بنده کام
زیادت حرمتی بیند و در تجارت سود کند و فرزندان را علم و ادب
آموزد و از پیشهای فرزندان برخوردار راس در پنجم طالع از قبل
فرزندان و اسباب ایشان و اخبار ایشان شاد گردد و سعادت
و نیکوی رسد و هر حاجتی که خواهد شود ذنب در پنجم طالع از رنجها
غمها بیند و بیمار و غمگین شود و دلیل کند که فرزندان او را آفت
و کوی بود که بر ایشان دروغ و خلاف گویند دم السادس بیت
الامراض شمس در ششم طالع اندوه و غم پیش آید و بیماری
بود از گرمی و خشکی قمر در ششم طالع ستور و برده خریدن نیکو

بود و مروارید و ستور ماده خریدن و فروختن نیک بود زحل در ششم
طالع از بیماری سردی و زیان ستور و برده اندوهگین شود
و ستور و برده نباید خرید که بیم مرگ بود و بیماری سخت اما سهل
گذرد مشتری در ششم طالع از خرید و فروخت سود کند و هر کار که
کند بصواب بود و تن درست و عاقبت کار ظفر بود مریخ در ششم
طالع از بیماری و مردم بی شرم رنجور شود و ستم رسد دزد و ستور
و برده نیک نگاه باید داشت که دزد نبرد و یا زیان شود و اگر
بیماری بود از خون و صفرا بود زهره در ششم طالع از جهت
زنان غمها و خصومتها و زیان رسد و در این ستور و بنده
ماده باید خرید که نیک بود و بیماری از سردی و تری بود
عطارد در ششم طالع با انباران خصومت و لجاج افتد و
فتنه و شر باشد و دوستی پیدا گردد با او و بازرگانی هر چه بخرد
از جانوران همه سود کند راس در ششم طالع بیماری
افتد از سردی و خشکی و زیان و غم بسیار و کار رنج گردد
و حیوان خریدن بجهت بازرگانی نیک بود ذنب در
ششم طالع بیماری بود و از بزرگان شادی و نیکی رسد
و طبع او آشفته بود و اگر ستور خرد زیان نخوست بود و از
مردم زنانه حذر کند السابع بیت الازواج شمس در
هفتم طالع میان او و زنان جنگ و خصومت و داوری
بود و انبازی با کسی نیک بود و شغلها راست شود قمر

در

در هفتم طالع گاه گاه از زنان شاد شود و گاه گاه غمگین و رنجور گردد
و زن خواهد و انبازی کند نیک بود زحل در هفتم طالع کارها بسته
گردد و از جهت زنان و عیال زیان افتد و با زنان و انبازان
خصومت بود مشتری در هفتم طالع همه کار او بصلاح آید و نیکی
و راحت یابد و اگر زن خواهد نیک بیند و سفر زواری بود
و بار رسا بود مریخ در هفتم طالع خشم گرفتن و بیم جراحت
بود و با زنان و انبازان خصومت و جنگ بود و از شناخ
حذر باید کرد بیم خانه ویران شدن بود و بر دست او خطا
برود زهره در هفتم طالع از زنان شادی بیند و از زنا
شوی و انبازی منفعت بسیار بود عطارد در هفتم طالع با
بزرگان لجاج و مناظره و مجادله افتد راس در هفتم طالع
از هر نوعی که باشد نیکی بیند و از بهتران نواخت و منفعت
یابد ذنب در هفتم طالع کار نو آغاز کند و تحویل بود از جای
بجای و در خانه با اهل پدر مدارا باید کرد الثامن بیت الخوف
شمس در هشتم طالع بیماری و خصومت و غم پیش آید
و مخاطره باشد و ایمنی از سلطان قمر در هشتم طالع تدبیرها
خطا افتد و کارها آشفته شود و از اهل او کسی را زیانی یا مصیبتی
رسد زحل در هشتم طالع کسی با وی عداوت کند و از وی
چیزی برود و از مادر و پدر میراث یابد مشتری در هشتم طالع

سخن با خوب شنود و کارهای پنهان او آشکارا شود و حاجات و مرادات
او بر نیاید و سلامت و تن درست بود از دشمنان پادشاه از آن نیکوی
رسد مریخ در هشتم طالع از وی چیز بدزدند و از آن سبب سستی
و غمی بوی رسد و اندوهگین شود و از ارباب سلاح خویش نگاه
باید داشت و از رهایی و دزدان نا ایمن بود زهره در هشتم طالع
میان وی و زنان خصومت بود و مخاطره بود عطارد در هشتم
طالع از جهت مال خصومت و لجاج پیش آید از دبیران و اهل قلم
خویش را نگاه دارد و از بازرگانان راس در هشتم طالع رنج و بلا پیدا
شود و تن درست و حال خوش و از مردم فرومایه خویش را نگاه باید
داشت ذنب در هشتم طالع از جهت طعام رنج رسد حذر کند
از خوردن هر طعامی التاسع بیت السفر شمس در نهم طالع اگر
مهتری بود از سفر شادی بیند و اگر فرومایه از غمها و رنج رسد
و سفر نیک مبارک بود قمر در نهم طالع اگر ماه بر زیادت بود نیک
و اگر بر نقصان بود بد زحل در نهم طالع اندیشهای تباه بروی
غالب شود در سفر در ماند و کارش بمکر لنا برآید و از سفر پرهیز
باید کرد مشتری در نهم طالع سفر نیک بود و همه کارها بروی گشاده
شود و تمام گردد مریخ در نهم طالع در سفر غم و رنج رسد و خوف
و زیان پیش آید و سفر نباید کرد که از دزدان بیم بود زهره
در نهم طالع از سفر نیکوی رسد و از مسافرانی مراد حاصل شود

عطارد

عطارد در نهم طالع آزادگی و بزرگی و فضل باشد و از ارباب کتب
و تجارت بوی نیکوی رسد و در سفر بسیار علمها آموزد و با ارباب
صحبت افتد راس در نهم طالع بروی کارها و علمها گشاده شود
و سفر کند سود بسیار یابد و امیدها و حاجتها تمام شود ذنب در نهم
از سفر حذر کند که بامرادی بود العاشر بیت العمل شمس در دهم
طالع مالهای پراکنده جمع کند و از ملوک نیکی بیند و امور با نظام
و ساخته شود و دلیلست که این تدبیر در عمل نیک آید قمر در دهم
از همه غمها بیرون آید و مرادها حاصل شود زحل در دهم طالع غمها
و اندیشها زیادت شود و امور نه بر مراد بود و کارش بسته شود
و اگر برآید بناخوشی برآید مشتری در دهم طالع میراثها و زیادتی
مال و جاه باشد و امیدها وفا شود و بی غم و شغلها آراسته شود
و با ارباب دین و ادب صحبت افتد مریخ در دهم طالع از عمل و شغل
و کار سلطان خویشتن نگاه باید داشت و هیچ کاری بر نیاید
بجز دل زهره در دهم طالع امور بسته بروی گشاده شود و
شادیها بیند و از زنان منفعت یابد عطارد در دهم طالع همه
کارها و عملها بروی گشاده شود و از مهتران شادیها بیند و مرادش
حاصل شود راس در دهم طالع همه کارهای بسته گشاده شود
و در عمل سود بسیار یابد ذنب در دهم طالع همه کارهایش
شوریده شود و هیچ شغل نباید کرد خاصه با مردم فرومایه الحادی
عشر بیت الرجا شمس در یازدهم طالع تدبیرها صواب باشد

وجاه یابد و از دوستان نیکوئی رسد و بپیوستگی با سلطان و از
پادشاه شغلها تمام شود قمر در یازدهم طالع

نوروزنامه خواجه امام اجل محمود بن علی محمد عبد الحکیم تبریزی

رحمة

رحمة الله علیه چنین میگوید که صد و بیست و پنج سال عمر یافتم و غایت احکام
فلک بشناختم و روشنائی آفتاب و ماه و خمسه متحیره و دوازده برج
معلوم کردم زمان ساعت و وقت دور و سعد و نحس و خیر و شر دریافتم
احوال شاه و ماه را تجربه کردم و این نوروزنامه را بیرون آوردم تا هر نوروزی که
آید احوال از حال آن سال خبردار باشند بتوفیق خدای تعالی بدین حد
بیست و پنج سال هفتاد نوروز تجربه کردم بسیار صنعت بخلق الله
پیدا کردم خاصه از بهر دهقانان تا بدانند که سال چگونه باشد و چه چیز
بسیار شود خلک و آبها و کوهی و حال سرما و گرما و تنگی و فراخی و مرگ
و زندگانی و بیماری و تن درستی و حال چهارپایان و مسافران و بازرگانان
چگونه خواهد شد از حوادث فلک درجه درجه صادر شود تا این کتاب
بخوانند به هیچ تقویم حاجت نباشد العلم عند الله بدانکه اگر نوروز
روز یکشنبه باشد مر آفتاب راست دلیل کند که در آن سال فراخی
بود و باران بوقت آید و هیچ آشوب نبود و سلطان وقت ضعیف
باشد و آفت ملخ پدید آید و قوت لشکریان در میان مردمان باشد
کشت بجایی بهتر بود و فالیز بجاهی را اگر ما آفت رسد و کشتها
چنانکه نماید نیاید و هرچه در باغها و جالیزها کشته بود بهتر باشد و آخر
سال با مردم تنگ گردد اما زود بگذرد و مرگ اندک باشد زیراکه
طالع شمس است العلم عند الله اگر نوروز دوشنبه باشد قمر راست دلیل کند
در این سال فراخی و پر نعمت بود و بجانب خراسان فتنه و بارانها بسیار
و سیلهای عظیم برخیزد و بر درختها نیک بود و احوال سلاطین ضعیف
و ترکمان از اطراف بیرون آیند ولی زود مقهور شوند و بارانهای بهاری
میانه بود و جو و گندم چنان که باید نیاید و گندم و ارزن میانه بود
و فالیز را آفت رسد و کشتها را دولت بود و بازار کاسد باشد و انگور
میانه بود و بعضی جای نیکو باشد و بعضی جای بد بود و برنج [illegible]

در تیره ماه بود و آخر زمستان برف بسیار آید و گندم [illegible] شود اما زود بگذرد
و کار بازرگانان بسته شود و مرگ طفلان بود زیرا که طالع قمر است العلم عند الله
اگر نوروز سه‌شنبه باشد مریخ راست دلیل کند که درین سال خون ریز
بود ولیکن فراخی بود و هرچه از زمین روید نیکو بود اما درختان را میوه
اندک بود و اعتمادی از میان خلق برخیزد و بندگان وفا نکنند و فرزندان
و زنان و شوهران با همدیگر منازعت و عداوت ورزند و باران و انهار
بوقت آید و برف نباشد و انگور کمتر و پنبه نیکو شود اما عزیز باشد و فالیزها را
آفت رسد و کشتهای تیره ماهی نیکو بود و کشتهای بهاری تباه گردد و در
آخر سال خشکی بود و در خراسان پادشاه بزرگ بمیرد و خداوند صلاح
نیکو بود فرزندی که درین سال زاید با دولت بود زیرا که طالع مریخ است
العلم عند الله اگر نوروز چهارشنبه باشد عطارد راست دلیل کند
درین سال فتنه و آشوب و خون ریختن و قحط و شدت باشد و نوحهای
عالم و فساد و رنج بسیار مردم پیدا گردد و بارانها بوقت آید و کار
سلاطین و امرا و اصحاب رونق بود و پنبه و فالیز نیکو بود و جو و گندم
و انگور بیفزاید و ماش و ارزن کار دولت ببیند اما جانب خراسان
و جنوب نرخ طعام بالا گیرد که وصف نتوان کردن و کار بازرگانان
نیکو بود و مرگ کودکان و زنان بسیار بود و بیماریها از درد چشم
و خوف مردمان از درد شکم باشد و مار و کژدم و کیک و مگس بسیار
بود فرزندی که درین سال زاید عالم و حکیم طبع بود زیرا که طالع
عطارد است والله اعلم اگر نوروز پنجشنبه باشد مشتری راست دلیل کند که
درین سال فراخی نعمت باشد و نرخها ارزان و میوه بسیار بود و شر
و شور کمتر بود و کار ملوک و سلاطین با استقامت بود و کار علما
دایم نیک باشد و برف و باران بوقت بود و سیلها بسیار آید و
کشتنها

٦٥

کشتنها بسیار بود خاصه در کوه و فالیزها اندک بود و آنچه در اطراف
کارند نیکو بود و تیره ماه باران ببارد و قیمت غله بشکند و پنبه
نیکو بود و کنجد نیک باشد و سرما کمتر بود اندرین سال همه راهها
با خوف بود ولی مرگ کمتر باشد فرزندی که درین سال زاید خوش
عقل و حکیم بود زیرا که طالع مشتری است والله اعلم اگر نوروز آدینه
باشد مر زهره راست دلیل کند که درین سال نعمت بسیار بود و گندم
و جو ارزان شود و کشت نیکو بود و پنبه بلاهای را آفت رسد و آنچه
بنگاه کارند بهتر بود و فالیزها و کشتها بسیار بود و کار سلاطین
ضعیف باشد و مردمان با یکدیگر غلو کنند از ضعیفی کار ملوک
و باد بسیار بود و برف و باران بوقت آید و میوه‌های بستان نیکو
بود و بیماری چهارپایان بود و مرگ مهتران و سرهنگان باشد و سرما
سخت شود اما [illegible] را نفع بود درین سال اسراف کم باید کرد
و غله را نگاه باید داشت سبب نوروز که یکشنبه خواهد بود بر
حذر باید بود که نیک صعب افتاده است فرزندیکه درین سال
زاید عاشق و مجنون اشعار شود زیرا که طالع زهره است والله اعلم
اگر نوروز شنبه باشد مر زحل راست دلیل کند که درین سال قحط
و تنگی باشد و باران بسیار بود و پادشاهان با یکدیگر نزاع
کنند و خونها بسیار ریخته شود از جانب مشرق پادشاهی
ملوک و فساد بسیار بود و مرگ و آشوب و بیماری از گرمی و
خشکی باشد زنان دلیر شوند و فاسقان با رونق [illegible]
و فالیزها نیکو بود و هندوان با دولت باشند و سرما [illegible]
باشد فرزندی که درین سال زاید هنرمند و زیرک بود زیرا که [illegible]
العلم عند الله لا یعلم الغیب الا هو [illegible] ۱۲۸۱

کشتها سرما باشد درین سال زیرا که طالع زحل است والله اعلم

محمل ترا به میمونیه حروف نام خود را دعوت کن بترتیب
هر دعوت بار عدد هزار مرتبه بعد از آن عدد جمل نامت را
بکسیر با آخرش لفظ ایل ملحق ساز همان مقدار رجوع استجابت
بخوان بعد از آن اعداد لفظی را نطق نمائی با آخرش لفظ
یوش ملحق ساز همان مقدار استعانت بخواه باید که
این همه در نوبت طالع تو شود البته اجابت و اعانت
ظاهر شود علامت اجابت او آنست که میمون در وقت
دعوت حروف آخرین پدید آید خود را بصاحب دعوت
نماید بعد از آن در خواب که از اکابر ظاهر شود علامت
اجابت او این است هر چیزیکه خوانند در نوبت طالع خود
خوانند یا در نوبت طالع اسم خوانند تا نتیجه یابد و اگر
یا طالع خود با طالع اسم موافق باشد در همان ساعت
باید خواندن و در ساعت غیر نباید خواندن عمل دیگر
اسرار ابوالولای حروف اعداد نام را طرح کن هر چه ماند حرف
مطابق آن حرف مربع بکشد از حروف ابجد هوز حطی آن
حروف را در نوبت طالع الحروف که روز شنبه سه شنبه روز
چهارشنبه و روز دوشنبه مع شب آدینه و روز یکشنبه
مع شب پنجشنبه و شب یکشنبه و روز جمعه و شب شنبه
و روز پنجشنبه بترتیب طالع از اغ تا طغ دعوت
کنند

٦٦

کنند در یک مجلس بعد از آن از یکمرتبه تا نه مرتبه از موکل علوی
ائیل الحروف اجابت طلبد و از موکل سفلی [illegible] یوش اعانت
طلبد چون دعا تمام شود حروف مربع را از یکبار تا نه بار بیک
قلم بی نقطه نویسد در زیر سر نهاده خواب رود البته او
حروف در صورت خدمتکاران خود را در خواب بنماید بعد از
خواب بنماید البته در همان روز اثر اجابت خدمت از
وجه خدمت و حاجت معلوم شود عمل
اما شرط حب و بغض نام این ملائکه را برزبان باید راند اگر روز
خواهی کرد سه بار قمطل کو نحر اگر شب کنی ماهیکه کوش در تعویذ
حب نام هر دو فرشته را در اول و آخر تعویذ بنویس چون
تعویذ نوشته شد سوره تبت یکبار در تعویذ بخوان و این
آیت سه بار بخوان هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن
و هو بکل شیء علیم لیس کمثله شیء و هو السمیع العلیم البصیر
دیگر مخفی نماند که شرط دیگر تمام تراشیده این است که قلم دوستی
را در وه اول تراشد و قلم دشمنی را در وه آخر تراشد و وقت
حاجت بدان نویسد هر که با این آداب عمل کند مقصود برساند انشاالله
احد تعالی

وابوالحسن کوشیار در تاریخ جامع آورده که از تاریخ طوفان که سایر
تواریخ را بدان نسبت میکنند تا پنجشنبه غرهٔ محرم سال هجرت سه هزار
هفصد بیست پنج سال سیصد چهل هشت روز بوده والله اعلم و در
شرح سی فصل مولانا نظام الدین کی عرب اعتبار رؤیت قمر کرده و سال را
قمری ساخته تابع شهور و چون بنای تاریخ ایشان بر سال قمری ست
و آن زمان مفارقت قمر ست وضعی مفروض ست با آفتاب تا غایتیکه باز
که دهمان وضع و قمر را در هر وضع شکل ست و اختیار شکل هلال
از میان این اشکال از برای آنست که او مبدء سایر اشکال ست
پس اوایل شهور بحسب رؤیت هلال ست و چون از منتا رؤیت
مختلف میشود باختلاف مسیرات قمر و اختلاف مساکن پس از اینجاست
عدد ایام ماه عرب گاهی سی باشد و گاهی بیست نه و اهل حساب
چون دیده اند اختلاف اهله را در رؤیت التفات برؤیت نکرده اند
بلکه گفته اند ماهها را از اجتماع شمس و قمر در یک درجه از فلک البروج
تا اجتماع دیگر و زمان ما بین الاجتماعین بدانچه در رصد یافته اند
بیست نه روز دوازده ساعت چهل چهار دقیقه ست پس ایام ماه
اول را سی روز گرفته اند بدان اصطلاح که هرگاه که کسر از نصف
زیاده شد او را یکی بمقام عدد صحیح میدارند و ایام ماه دویم را بیست نه
روز گرفته تا کسر او جبر نقصان ماه اول باشد و همچنین عمل کرده در
ماههای باقی تا گشته ایام شش ماه که آن طاقهاست سی و ایام
شش ماه که جفتهاست بیست نه و چون در هر دو ماه

یک روز

یکروز هشتاد هشت دقیقه زیاده بود در سالی پانصد بیست هشت
دقیقه جمع شد که هشت ساعت چهل هشت دقیقه باشد و این مجموع
خمس و سدس روزی ست پس در هر سی سال لکه اقل تحریر
خمس و سدس سی جمع شود پس خمس که شش روز ست و سدس
سدس که پنج روز ست و مجموع یازده روز باشد پس از اینجاست که
زیاده میکنند در هر سی سال یازده باز در آخر ذی الحجه یکروز
آنرا کبیسه میخوانند و آن سال و زین سی سال دوم و پنجم
و هفتم و دهم و سیزدهم و شانزدهم و هژدهم و بیست یکم و بیست
چهارم و بیست ششم و بیست نهم ست چنانکه گفته اند بهز الجوع
او قط کسب العرب و برین تقدیر در سالی کبیسه سه ماه
پیاپی که ذی القعده و ذی الحجه و محرم ست سی سی باشد و سال
قمری سیصد پنجاه چهار روز و هشت ساعت چهل هشت دقیقه ست
کمی بحث را الاختیار قرنی
مقدار شب روز فزون بود بدل
گشت ناقص هم این را شد و زاید هم آنرا شرح تفاوت میل و
نهار زایدا و نقصانا طولی دارد و اجمالا تقریر کرده شود بدانکه
سیصد شصت درجه فلک بدایرهٔ اول سموت و دایرهٔ نصف
النهار بچهار قسم شده که متساوی کرده اند و هر قسمی را ازین
اربعه نود درجه داشته اند که آن ربع باشد از ارباع سیصد شصت
درجه که چهار نقطه از تقاطع این دو دایرهٔ مارة الاقطاب
با قطب اربعه حاصل شود که یک نقطه اعتدال ربیعی باشد

ویکنقطهٔ انقلاب صیفی ویکنقطهٔ اعتدال خریفی ویکنقطهٔ انقلاب
شتائی در نقطتین اعتدالین تساوی لیل ونهارست در اکثر
نواحی و آنچه در جمیع میگویند تمام نیست و چون از نقطتین تجاوز
کند در طرف شمال شب آفتاب رو بتجاوز کند و زیادتی شود
و از جانب جنوب بر عکس شب کوتاه میگردد تا بنقطهٔ انقلاب
صیفی که آن نقطهٔ سرطانست و چون از آن نقطه تجاوز کند
باز در نقصان نشیند تا بنقطهٔ اعتدال خریفی که تساوی لیل
ونهارست و از آن نقطه شب زیاده میشود تا بنقطهٔ انقلاب
شتوی و مدت قطع هر ربعی سه ماه باشد اما مدت قطع
هر برجی مساوی نیست چنانکه گفته اند شعر

لا لا لب لا و لا لا شمس مرتبه لل کط کط لل شهور کو دیست

چون این مقدمه معلوم شد معنی بیت خود روشن است حق ار شب
روز خود زبود بدل شد یعنی در ربع جنوبی ناقص همه این را شد
و زاید همه اجزا یعنی روز را چون آفتاب در ربع شمالی در آید
بیت همه جمره برآورده و لیته نفسی هم فاخته بکنج در جهه
از جمره روح ... مراد ستکه در حرکت می آید و آن در شانزدهم
حوت میباشد که در هفتم شباط رومیست که چون هشت روز
بگذرد جمرات ثلثه تمام شود و هشت روز تا نوروز مانده

باشد

باشد و آن بیست یکم شباط باشد و جمرهٔ دوم در درختان اثار عروق
بشاخها کشند و در چهاردهم جمرهٔ دوم بیفتد و در پانزدهم
خضرانات بکارند و تولد وحوش باشد و مرغان در آواز در آیند
و خطاب برسر پرواز کنند و ریاحین بکارند و کرم برگ بیرون
کنند و در بیستم هوام از اندرون زمین بیرون آیند و بر غیث
پدید آید و در بیست یکم جمرهٔ سیوم بیفتد و معنی جمرات آنستکه
عرب در قدیم الایام در شدت زمستان سه خانه ساختندی
از موی که هر یکی در میان یکدیگر و خانهٔ سیوم در میانهٔ خانهٔ دوم
بودی و خانهٔ دوم که در میان خانهٔ اول و شتر را در خانهٔ اول کردندی
و گوسفند را در خانهٔ دوم و مردم در خانهٔ سیوم بودندی چون هفتم
شباط بودی اشتر بصحرا کردندی جمرهٔ اول افتادی و چون چهاردهم
بودی گوسفند نیز بصحرا کردندی جمرهٔ دوم بیفتادی و چون بیست یکم
بودی از بهر خود آتش نکردندی جمرهٔ سیوم بیفتادی و اول ایام
عجوز بیست ششم شباط باشد که چهارم آذر ماه آخر باشد چنین
گویند که قوم عاد را باری تعالی درین ایام هلاک کرد قوله تعالی سبع لیال
و ثمانیة ایام عجوزی از ایشان بماند بر ایشان نوحه کردی و آن ایام
باد آمدی بدین سبب آن ایام را عجوز برای آن گویند که اندر زمستان
کوشش است اما نوروز و زفدیم که آنرا نوروز دهقان گویند آن در ششم

تحویل آفتاب باشد ببرج جدی که غره فروردی ماه قدیم ست کم بعضه
داوند دران مجوسی که گوست بفتوی علما اما نوروزی که تحویل
آفتاب ست ببرج حمل نوروز زمان ست بفتوی سید شمس الدین
محمود بن عمر الزرندی افتی بذالک قبل وفاته بثلاث ایام و انجه
قاضی بیضاوی رحمة الله علیه در نظام التواریخ گفته ست که جمشید
شهر اصطخر را دوازده فرسنگ طول در دوازده فرسنگ
عرض تمام کرد چون آفتاب بنقطه اعتدال ربیعی رسید بر تخت
نشست و آن روز را نوروز نام کردند غالبا از نقطه نوروز
بنقطه اعتدال رفته ست و الا نوروز جمشید نوروز مغان ست
تمت جواهر الاسرار دوم شرح متارق که از روی مذکور ست که
بلاد فارس منسوب ست بفارس بن فهلو بن سام بن نوح علیه السلام
و سخن فهلوی منسوب ست بفهلو و چون حکومت ملوک فرس در
زمان عثمان بن عفان بریزدجرد بن شهریار بن کسری قرار یافت
و دران زمان اتفاقا نوبت کبیسه که در ابتدای وضع این تاریخ که
زمان جمشید ست ملحوظ بوده بآبان ماه رسیده بود و خمسه مسترقه را
در آخرش زیاده کرده بودند بعد از آن قاعده کبیسه قدیم مهمل ماند
این تاریخ را بیزدجرد منسوب کردند و سالهای ایشان شمسی اصطلاحی ست
مثل ماهها و ایام سالهای ایشان سیصد و شصت و پنج ست و ایام هر
ماهی سی و اول سال ایشان که اول فروردین ست نوروز بود

و اخرشی

و آخرش اسفندارمذ ماه و پنج روز در آخرش زیاده کنند تا سال
ایشان نزدیک رسد بسال شمسی حقیقی و آن را خمسه مسترقه گویند یعنی
پنج روز که گویا از سال شمسی حقیقی دزدیده شده ست و تخصیص
آبان ماه با آنکه در قدیم در آخر آبان ماه می بوده جهت سهولت کتابت
تقاویم ست و بکار یجاب بر این تاریخ ست چون از کسور خالی ست و نامهای
ماههای ایشان را ناظم علیه الرحمة بترتیب بیان کرده میگوید

ز فروردین چو بگذشتی مه اردی بهشت آید
بماه خرداد و تیر آنگه چو مرداد ست هم باید
پس از شهریور و از مهر و آبان آذر و دی دان
چو بر بهمن فزا اسفندارمذ ماهی بیفزاید

دومیه منسوب بپادشاه روم که پادشاه ربع مسکون بود و او
اسکندر ذو القرنین ست که حق تعالی در آخر سوره کهف یاد کرده پسر
فیلقوس و در پیغمبری او خلاف ست و نسبت شهور باو بنابران ست که
این تاریخ بعد از وفاتش بدوازده سال حادث گشته و سالهای
ایشان شمسی اصطلاحی بود و آن سیصد و شصت و پنج روز و ربع
روز ست زیرا که کسری که در ربع واقع ست اعتبار نمیکنند و ربع
تام فرض میکنند و نامهای ایشان نیز شمسی اصطلاحی ست چنانکه در
نهایة الادراک و غیره مذکور ست و گفته اند سال شمسی زمانی باشد که
شمس ست از نقطه که فرض کنند بر فلک البروج تا باز گردد بهمان

نقطه بحرکت دوم دفاد این سخن بر واقفی علم هیئت مخفی است
نقصان چنانکه و بدانکه مبداء سال ایشان تشرین الاول است
و آن وقتیست که آفتاب در میزان بود و درست که برج میزان
در مقابل حمل است او را مبداء سال گردانیده باشند و هر یکی را از
تشرین الآخر و نیسان و حزیران و ایلول سی روز گیرند و شباط
هر سه سال پیوسته بیست و هشت روز گیرند و در سال چهارم بیست و نه روز
زیرا که ربع روز زاید است بر سیصد و شصت و پنج روز چون چهار سال
شود روزی تمام گردد و آنروز را کبیسه گویند و همچنین آن سالی
زیرا که کبیسه در لغت در آورده شده است و آنروز را در آن سال
در آورده اند و تخصیص شباط باین زیاده بنابر نقصان او است
یا آنکه او آخر سال است بالطبع چون بعد از آن بهار خواهد بود و هر
یکی از میقات باقی سی یکروز گیرند غیر نقصان چنانکه

نوع دیگر سترق حیوان است و از جمله نوادر میخوانند بر شکل او مثال
که نگاه دارند باین طریق با وسمه کار میکنند تالیف و تغیر و
تلوین اما تالیف که او را با خود الفت میدهند تا هر جا که میروند
او بطوع و رغبت در پای ایشان میشود و آن چنانست که شکم
او را بروغن بادام یا روغن زرد چرب کنند چون او را بموضع برند
تغیر میدهند و تغیر این است که شاخ او را تغییر میدارند تا شب

او

او نشناسد برین وجه که پای عقب او را بر بسته بر زمین می افکنند
شاخ او را با آتش نرم ساخته بهر طرف که میخواهند مایل میسازند
کج و راست میکنند اما تلوین آن است که او را رنگ میکنند
و هر رنگ که میخواهند سیاه یا سفید اما سفید برین وجه است که
مقطع او را قطع میکنند در شب ترش چهار گوره گور کنند تا نرم شود
پس قدری از روغن او بگیرند با روغن شب برگ هم ضم نگاه
میدارند و هر که … بر یکی باد و بیشتر از مواضع حیوان طلا میکنند
در وقت … سفید میشود و پیوسته بهمان حال میماند
نوع دیگر سیماب و جو … و چوب خول بگذارند با یکدیگر
بیامیزد بر هر جسدیکه سیاه بود مالند فی الحال سفید گردد اسب
سیاه را بهمین حیله ابلق میتوان ساختن نوع دیگر بستان
اشنان … و آنرا بجوشانند با برگ خر زهره و آنرا بپالایند تا آب صاف
شود و قلب … در وکنند با مغز جوز مالند سفید شود نوع دیگر
بسنگ پاره آب گرم بر او ریزد موی دیگر براید اما تسوید آن
ست که مردار سنگ مالند آنگاه ریزه آهن … اضافه
نمایند اگر سفید باشد سیاه گردد و … بهر رنگ که خواهد اسب
بود نقره بهمین … میسازند نوع دیگر بگیرد آهک
و زرنیخ و مرداسنگ … زاج و حنا و گل … همه را
کوفته و بیخته … تر کنند و … تا قوت ادویه …
باید آنکه … یک شب روز بگذارند … سیاه شد
ابلق گردد نوع دیگر کتاب الفارو … است در …

ظاهر گردد از شیر گوسفند خط زرد پیدا گردد با آب زاگی در آب انداخته زند
خط سیاه برآید و اگر زاج و مازو در ورق زرد مالند با آب
دهانه چیزی خط سبز ظاهر شود نوعی دیگر از آب نبات خط زرد
پیدا شود و از آب پیاز سرخ نیز خط اصفر ظاهر گردد نوعی دیگر
فتیله ساخته پس افروخته در روی حضار مجلس بغایت مکروه نماید
چون جمعی که بصورت مسخ مبتلا شده اند بگیرد استخوان دم سگ سیاه که
هر یک دیگری شد مقدار را از روغن او و ماهی خود اول او را سحق
کند و ماهی خود بشمارا ضرب نماید و هر دو را ممزوج نماید و از
خرقه نادوسی یعنی لته شبیه فتیله سازد و بدین دو املیج
ساخته در چراغدان برافروزند و باید که آن چراغدان اخضر
باشد و با روغن زیت محلول تا آنچه مذکور شد روی نماید و هم
در این کتاب آورده شیخ هر حیوانی بگیرد با موی او و بیامیزد و خرقه
نادوسی را فتیله کند و بمذکوراته و زنگار بروی تر کند یعنی انگار
در روغن بلاد و در چراغ و زند هر که از حضار مجلس باشد هم
بصورت آن حیوان نماید نوعی دیگر سرگین گاو را با شیر گاو
در چراغدان کنند و در شب کسی هر که با و نگاه کند روی او چون روی
گاو نماید از عزیزی استماع افتاده که روده بره بگیرد و پاک بشوید
و در آب نهند که ده گز بیک گز آید پس او را در سایه خشک کند بعده
بمقراض ریزه ریزه کند بمقدار جو و سر هر شیره بچیزی پاک سبته
کند

کند و نگاه دارد چون در مجلس طبقی برنج گرم از آن محفوظ بروی
آن طبق ریزد آن اجزا بواسطه حرارت در حرکت آید و دراز
شود مانند کرمان و همسایگان و همجلیسان او متنفر شود و جاهل
چون اصل آن را میدانند خودش تناول میکنند باک ندارد اگر بایکی
بقره را بگناهکار خوراند باختیار خود گوید هرچه گناه کرده باشد
در شنیدن سماع بمیرد زبان گربه سیاه و در زیر کفش یا موزه نهد در میان بعد
جرجم که نه یار برد آید و نه او برزمین رسد پس آن کفش یا موزه را بپوشید
بصحرا بیرون رود تمام سباع و بهایم مسخر او شوند غرس زرع ساعة اگر خواهد که
تخم در مجلس بکارد که فی الحال سبز شود و برگ و شگوفه کند و میوه دهد بگیرد
شعر هندی یا شهدانه هندی یا تخم خیار رود در میان دم حجام آغشته
سازد و هفت روز در آفتاب نهد تا طبخ نیکو یابد بعد از آن بیرون
آورده هفت روز در سایه نهد تا خشک شود پس در میان یک پاره
کرباس نو نگاه دارد و قدری از آن گل که بر پای دهقان می چسبید
در وقت شد کار کردن گرفته خشک ساخته نگاه دارد و وقت آن
خاک را بر زمین یا بر جام ریزد و آن دانه مذکور را در میان آن نهاده آب
گرم برو ریزد تا مقداری که نم آب بدانه رسد پس بروی حال روی او را بپوشید
مردم را بسخن مشغول سازد چون ساعتی بنجوم بگذرد آن تخم برآید
و برگ برآرد و گل کند و میوه دهد و این عمل عجیب و غریب است در اکتحال یعنی
سرمه کشیدن داروی که چنین تخم موزه را با مغز سر مگس سبز در آمیخته
صلایه نماید بعد از اکتحال نموده در هر چشم میل کشد چنین را معاینه بیند
نوعی دیگر بگیرد زهره گربه سیاه و خون خروس هر دو را در سایه خشک
کرده صلایه کند چون سرمه در چشم کشد تا عجایب بسیار از جن و پری آنچه
از امور عالم غیب مشاهده کند که دیگری را ترا نه بیند سراج الماء یعنی

چراغی روشن کند که چراغ بر آب بود و روشن سوزد بگیرد قدری سرگین گاو
و آنرا ترب سازد بروغن سفید و ردس محلول کند و از و فتیله ترتیب نموده
در چراغدان نهد و قدری روغن تازه بر و ریزد و بعد از آن بر آب کند و
افروزد و آب مانع شعله زدن چراغ نشود نوعی دیگر دو صورت مرغ
بر دیوار خانه نقش کند و در منقار یکی پارهٔ نوشادر نهد و در منقار دیگر
پارهٔ کهربا هر که خواهد که اعجوبه نماید چراغ افروخته بدست گیرد و بدان
صورت که در منقار نوشادر دارد بدارد در حال بمیرد بعد از آن در صورتی که
در منقار کهربا دارد بدارد فی الحال در گیرد نوعی دیگر شمع الجمد
یعنی شمعی که از یخ سازند چون چراغ روشن بسوزد ما را از غرایب
نمیت گیرند قطعه یخ دراز و آنرا مانند شمع تراشد و سر او اندک
حفره که ساخته اندک کافور آنجا نهاده آتش دهد مثل شمع سوختن
گیرد نوعی دیگر دو چراغ در یکی پیه خوک و در دیگری پیه گرگ کند
چون دو چراغ افروخته شود شعلها با همدیگر محاربه نمایند اگر در یکی
پیه بز و در دیگری پیه خروس نهند همچنین حاجت دهد اگر خواهد که
خانه پر مار نماید پوست مار را فتیله کرده با روغن بنفشه در چراغ افروزد
اگر خواهد که اهل مجلس یکدیگر را برهنه بینند سلوک آبار در خیله
پیچیده در چراغ افروزد همه یکدیگر را عریان بینند اگر خواهد که دو
چراغ با یکدیگر جنگ کنند پیه ارنبه بز و مه کرک با مه زیت در روغن مرغ
سفید در چراغ افروزد اگر ... زبان زاغ سیاه را در روغن ماده گاو
بریان کرده از آن روغن دوده گرفته در چشم کشد از نظر مردم غایب شود
عمل آتش آتش بازبکه در دهان کنند کام و زبان نسوزد بگیرد قدر نوشادر
و عاقرقرحا و بنایت آنرا باید خوب بکوبد و آب آنرا در برد بلکه ... مقدار ۱۲
جمع شود بآن مضمضه کند بس آهن را که با آتش سرخ شده باشد بزبان لیسد

از قدرت کامله سبحانی حسب المحاسبه زیج جدید میرزا الغ بیک
شهید طاب ... معلوم میشود که در لیلة الخمیس چهاردهم شهر محرم الحرام
۱۲۰۱ ناقصه هجری بعد از مرور سه دقیقه از اول شب جرم نیر
اصغر از ربع شرقی و جنوبی از عقده ذنب بعد ثلثان شروع در
انخساف نماید و چون یک ساعت و بیست هشت دقیقه از شب مذکور
منقضی شود شروع در انجلا نماید و بعد از انقضای دو ساعت و پنجاه
نه دقیقه تمام جرم روشن و منجلی شود و ابتدا تا انتهی دو ساعت و
پنجاه شش دقیقه بود ذلک تقدیر العزیز العلیم و رنگ خسوف
سیاه مایل بزردی بود

اصابع قطر	اصابع جرم	ساعات سقوط	بدو خسوف
ح ی	ح ز ط	ا ح	ح ع

وسط خسوف	تمام انجلا	ابتدا تا انتها
ا ح	ـ نط	ـ نو

خسوف کلی ثانی

چنان مستفاد میشود که در لیلة السبت چهاردهم رجب المرجب بعد از
انقضای شش ساعت و بیست چهار دقیقه جرم نیر اصغر از ربع
شرقی و جنوبی شروع در انخساف نماید و بعد از انقضای هشت ساعت
و بیست هشت دقیقه بوسط رسد و چون نه ساعت و بیست چهار دقیقه
بگذرد از تحت شروع در انجلا نماید و چون ده ساعت و سی دو دقیقه
بگذرد تمام جرم روشن و منجلی شود و ابتدا تا انتها چهار ساعت و
هشت دقیقه بود و رنگ خسوف سیاه بود ذالک تقدیر العزیز العلیم

اصابع قطر | اصابع جرم | بدو خسوف | بدو مکث

کل | کل | وکل | رلد

بدو انجلا | تمام انجلا | ابتدا تا انتها

طحد | ـ لد | ع ح

جدول کسوف و خسوف

عمل تضعیف	ح ج ق نه نط ع ا ح ه ط ح ب و ـ م	ح ج ق نه نط ح خ ل م ح و ا ا کا م	ح ج ق نه نط ـ ـ ط که کی و ط م ح نه	ح ج ق نه نط و که ل ب کم ا کا ع ط لی
عمل تنصیف	ع ا و ـ م ع ح ه ط	ر ا ا کا م ح ط ل م	و ه م ح نه ـ ـ ه که ط	ا کا ع ط ح که ل ـ که

عمل جمع

عمل جمع

ح ا ط ح ـ مه ح کب ل نر مح	ه ط م لا ح ص ر ه و ح ط ح	ر ط ح ل نر مط ـ ط نر مط مح لو
ـ اح ا مح لط	ع که مر کا ر نح	و ع و ط مو که

عمل تفریق

ا اح نا مح لح ح کب ل نر مح تفریق ح ا ط ح مه	ع که مر کا ر نح ر ه و ح ط ح تفریق ه ط م لا ح ح

ضرب

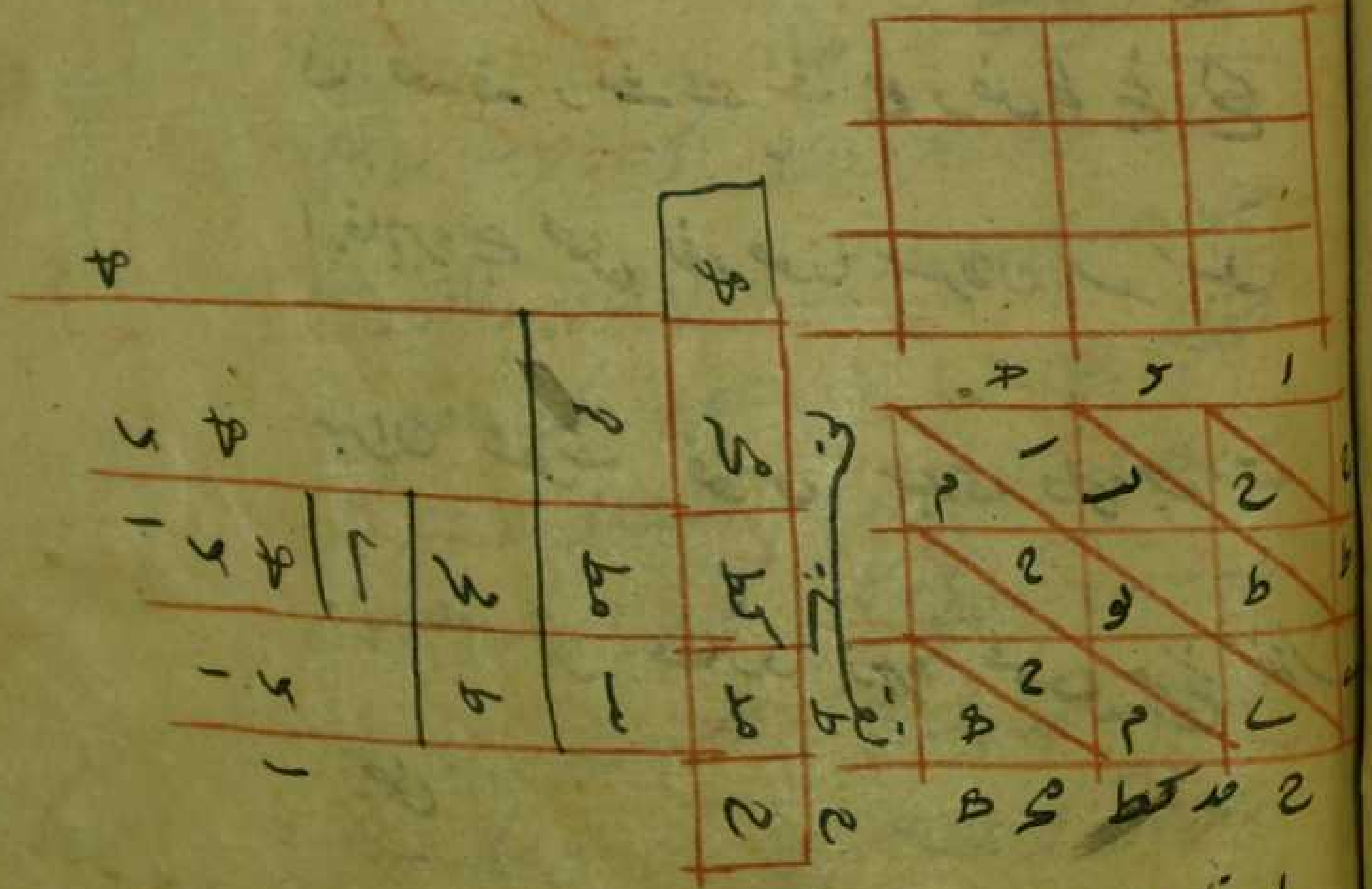

ارقام حروف | ارقام ایام ا ـ حره ور

ارقام حروف

ا ب ج د ه و ز ح ط ی یا یب یج ید یه یو یز یح یط

ک کا کب کج کد که کو کز کح کط

ل لا لب لج لد له لو لز لح لط م

ما مب مج مد مه مو مز مح مط ن

نا نب نج ند نه نو نز نح نط س سا

سب سج سد سه سو سز سح سط

ع عا عب عج عد عه عو عز عح عط

ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ لح

ارقام بروج حمل ثور جوزا سرطان اسد سنبله

ع ا ب ج د ه

میزان عقرب قوس جدی دلو حوت

و ز ح ط ی ب

ارقام ماه قمر عطارد زهره شمس مریخ مشتری

ز د ه ب ج ب

زحل

ل

فایدهٔ خط داودی از الف تا یا باین طریقست

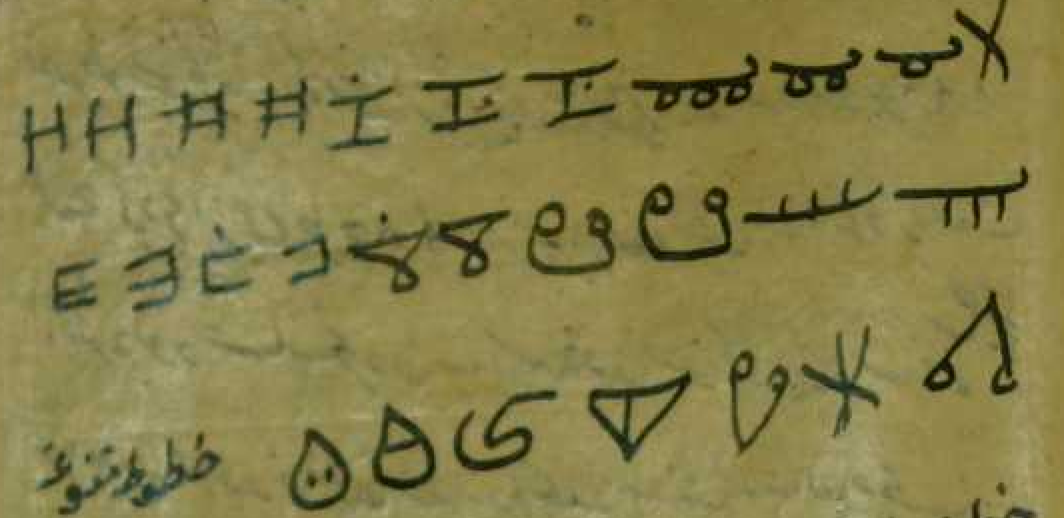

خطوط متنوعه

خط عبرانی از ابجد

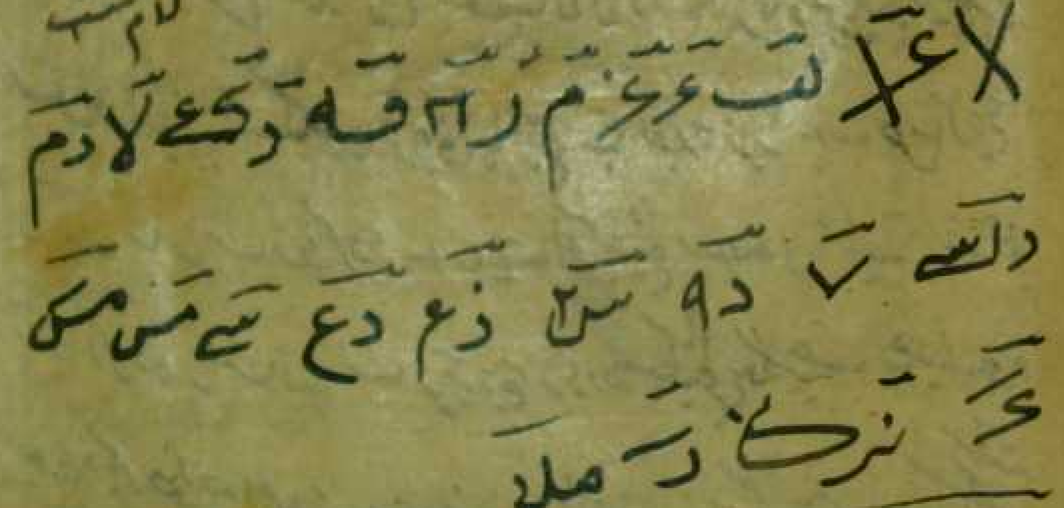

حساب سال در ابجد بود است | اگر دانی ترا بسیار سود است
حساب مه زیج بود ابده زاج | اگر دانا دهند عاقلان تاج
که خواهی که بابای ضر را | محرم زبگیر و ب صفر را
بو ربیع ج ه کیای برادر | جمادان و او الف تو نیز بنگر
رجب آمده است دال شعبان | م روزه ه شوال آمده است زدان
الف ذوالقعده آمد از نخست است | که جیم ذوالحجه آمد این درست است

از هجرت آنچه گذشتست بر آنچه باقی شود مانده ارکانه طرح کن

باز ازین هر چه باقی ماند در ابجد بود است پنج دیگر اضافه کن و از

حساب ماه آنچه باقی ماند شنبه دو ماند دوشنبه و قس علی هذا شیخ
نصیر طوسی فرماید که مثلاً از تاریخ هجری هزار دوصد و نود بود ۸۱ ر
طرح کردیم ازین طرح ۸۱ کانه از هزار صد و شش باقی ماند در لغت
ابجد بود حساب بحروف ب رسید و راس کردانیده ساقط ساختیم
۴۴ ماند عدد ر زنشانه شد در ابجد هفت است بعده بحساب
ماه آمدیم از محرم ابتدا کردیم بلغت لا لا لب از ماه رمضان رسیدیم
پس در آمدیم بشکن حروف یافتیم ب بعده ز را به ب ضرب کردیم
نه شد سا را ساقط کردیم ۲ باقی ماند که غره سر ماه دوشنبه باشد علی
هذا اگر دو را ساقط نسازیم بیخ زیاده میکنیم همان حساب میشود
نوع دیگر خواجه احمد بسوی فرموده که کدام روز که پنجم رمضان گذشته
باشد غره این رمضان همان روز است شیخ نصیر طوسی فرموده که پنجم
همین رجب کدام روز باشد غره همین رمضان همان روز است والله اعلم
الحکم بطریق نقاط افراد مجموع رمل را از اول تا شانزدهم بگیرند ۱۲۱۲
طرح کنند آنچه ماند بر خانها قسمت کنند اینجا که برسد آن شکل با صاحب
خانه ضرب کنند و شکل بیرون آورند و باز همان نقاط را ۹ و طرح کنند
و مثل اول قسمت کنند هر جا که منتهی شود آن شکل را با صاحب آن خانه ضرب
کنند و شکل بیرون آورده در پهلوی شکل اول نهد باز همان عدد را
۷۷ هفت هفت طرح کنند و قسمت کنند هر جا که برسد با صاحب آن خانه ضرب
کنند و شکل بیرون آورده در برابر دو شکل نهد بار دیگر همان عدد را

۴۴ طرح کنند و باقی را قسمت کنند هر جا که تمام شود آن شکل را
با صاحب خانه ضرب کنند و شکل بیرون آورند تا چهار شکل تمام شود و
دست بر امهات سازد و شانزده شکل تمام کنند آنکه از پنجم
و هفتم شکلی بیرون آورد و از نهم و دوازدهم شکلی بیرون آورد
و از آن هر دو شکل شکلی بیرون آورد و از شکل شانزدهم شکلی
بیرون آورد و از حاکم و ضمیر مطلق بر آن شکل حکم کنند والله اعلم
مثال اگر سوال کند که مرا چه سبب مال بدست آید از تکرار دویم
گوید اگر تکرار نباشد از دویم گوید هر چه باشد و اگر معادن گوید شکل
دویم را در دهم ضرب کند و از آن گوید و اگر پرسد که مرا فرزند باشد
یا نه شکل پنجم را در هفتم ضرب کند نتیجه اگر داخل بود یا عقلا یا بیاض
فرزند شود و اگر باقی نه اگر سوال از رنجور باشد و درین خانه شکل
خارج بود از رنج بیرون آید سعد بزودی و نحس بمدت و داخل رنج زیاده
کند و ثابت در توقف افتد و منقلب از رنج بیرون آید و باز در رنج
افتد سعد باسانی و نحس بدشواری و از پنجم ماضی بیمار گوید و عاقبت
عمر از چهارم و از هشتم بمیرد یا نه و از دهم چه سود دارد و آنچه از اول
و چهارم بیرون آید صلاح و فساد و عاقبت باشد اگر سوال از پدر
و ملک عاقبت کار و احوال بود و درین خانه شکل سعد باشد دلالت
کند بر سعادت و اگر نحس باشد بعکس و ثابت به نیکوی هر چه با این
خانه تعلق دارد و منقلب بر انقلاب و ماضی از سیوم و حال از چهارم
و مستقبل از پنجم اگر در پنجم و نهم تکرار کند پدر دوست فرزند بود و اگر
در دهم و دوازدهم و هفتم تکرار کند دشمن بود و باقی خانها مبارز بود

اگر سوال از عاقبت خود کنند از اول و چهارم شکلی بیرون آورد و از
چهارم و چهاردهم شکلی بیرون و از هر دو شکلی بیرون آرد آن دلیل
باشد از سعادت و نحوست از شکل ران صلاح و فساد معلوم گردد
و اگر در خانها راحت باشد از دوستان راحت و منفعت و اگر در
خانها رنج و خوف باشد از دشمن مضرت و تشویش شود والله اعلم

فصل در بیان دزد و صورت کدام است
بنگرد در خانهٔ هفتم چه صورت است بر خانهٔ دوازدهم ضرب کنند آن صورت
متولد شده صورت دزد و خانهٔ ششم را با خانهٔ دوازدهم ضرب
کنند آن صورت متولد شود مقام دزد بود و خانهٔ هفتم را با خانهٔ
... ضرب کنند آن صورت مقام و احوال دزد بود والله اعلم

تو صورت ایمان می آری جواب گفت آری پیغمبری خدا گفتند مرا
سعد نام است و سوسمار را گرفته و پاره پاره کرده و به پیش من آورده
جوان گفت صدق یا محمد و سعد گفت که یا محمد اگر دعا کنی که این
سوسمار زنده شود و من بیشک ایمان آرم و من کافران تر بی‌اعتقاد
قبیلام همه ایمان می آرند و پیغمبر خدا دعا کردند و سوسمار زنده شد
و زبان گشاد و بر رسول در رو و گفت یا رسول الله سرگذشته دارم
پیش شما بیارم پیغمبر خدا گفتند بیار سوسمار گفت یا رسول الله
پیش از این که آدمی بودم و بقدرت خدای تعالی چنین شدم
پیش از آنکه آدمی بودم توریت خوان بودم یهودی و رقی دیدم
صفت شما نوشته اند قدر من آمد بهتر چکم او که با شد که بهتر باشد
توریت را پوشانیدم و برخاستم کاردی بیاوردم و از روی
صفحه بتراشیدم و بیرون آمدم ساعتی بگذشت آمدم که گنج دیدم
دیدم که نام شما بهتر و خوبتر نوشته شده است یا رسول الله سخت
بتراشیدم هاتفی میخوانم که تراشیم در دل از من بد شد
و من بیخود شدم چون بخود باز آمدم خود را بدین صورت دیدم
و مدتی درین صورت بودم در بیابان بطلب روزی جستن بیرون
بیرون آمدم ناگاه این مرد پیش آمد و مرا بگرفت و بکشت پاره
پاره کرد و نزدیک شما آورد معجزهٔ شما را بدید و مسلمان شود
و شما مرا بحکم خدای تعالی و معجزهٔ خود زنده گردانید و من هم نیز
ایمان آرم ایمان آوردم هم دلیل ... ایمان بشود از اهل این

همین بوده اند که جبرئیل در رسید و گفت یا محمد خدای تعالی
سلام میگوید و بعد از سلام درود میفرستد و میگوید که دعا
کن این سوسمار بصورت آدم شود پیغمبر خدا سر مبارک خود را
برهنه کردند و گیسوهای مشکین بر کف دست گرفتند و بدعا مشغول
بودند که خدای تعالی او را بصورت آدم گردانید و سعد این معجزات
را بدید گفت ای رسول خدا بگوی که چه می باید گفت رسول
خدا گفتند اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد
ان محمدا عبده و رسوله لا اله الا الله محمد رسول الله و سعد نیز ایمان
آورد و آن هفتاد قومیکه تابع سعد بودند آنها همه ایمان آوردند
و با ایمان مشرف شدند و ما را و شما را و همه مؤمنان را خدای
تعالی با ایمان نگاه دارد آمین

در حکایت آمده است که روزی
سه کس همراه شدند سفر در پیش گرفتند و میرفتند که راه [illegible]
شب را حاضر باید بودند روز بیگاه در جای نشستند و حرف زدند
و گفتند که شما چه کار میکنید یکی گفت من زردگرم و دیگرش گفت
من درزی ام و دیگرش گفت من درویشم با یکدیگر گفتند که
اینجا باشیم گفتند خوب باشد قرار کردند که خوف است راه دزد را
گفتند که شب بحصه میکنیم یکی را نوبت حاضر باش اما قبول کرد هر دو
در خواب لیکن این بیدار بود نظر کرد سنگی دید پیش رفت
سنگی دید که خفته است گفت بیا تا سنگ را صورت میتراشم
صورت تراشیده [illegible] و درزی را بیدار کرد استاد درزی

دید که

روایت است از کعب الاحبار
صنعت ده پیغمبر حرفه کرده اند
اول آدم علیه السلام فلاحی
دوم [illegible] شعیب و ادریس
مخلوق [illegible]
و نوح و لوط و اسمعیل و ایوب
و زکریا و عیسی و محمد صلوات الله
والسلام [illegible]

دید که عزم می نماید پیش رفت صورت دید او سنگ گفت که ترحمه
دارم که لباس جامه دوخت و در آن سنگ بپوشانید و بعد از آن
درویش را بیدار کرد درویش صورت ظریف دید پیش رفت دید که
سنگی را صورت تراشیده اند و جامه پوشانیده اند درویش اندیشه
بسیار کرد و گفت بخدای تعالی نیازم دست بدعا بر آورد هنوز دعا
تمام نکرده بود که خدای تعالی آن صورت جان بخشید صبح شد
هر سه برخواستند و گفتگو آغاز کردند درودگر گفت من تراشیده ام
همین تعلق دارد و درزی گفت من لباس دوخته ام همین تعلق دارد
درویش گفت بدعای من خدای تعالی جان داد این صورت بمن
تعلق دارد درین میان گفتگو بسیار شد و بعد از گفتگو
بسیار گفتند بشهر رویم و به پادشاه عرض کنیم هر چه باید
آن کنیم قرار بدین دادند و راه میگرفتند بشهر رسیدند و پیش
پادشاه آمدند و به پادشاه عرض کردند پادشاه تفکر کردند
و بعد از آن فرمود که ای یاران هر سه شما بمن دهید که من فرزند
ندارم و از سر این قصه بگذرید هر سه نخواستند و بیچاره
گشتند و به پادشاه دادند و در پیش جهان آن گشته بود و بعد از
مدتی خواستگاران پیدا شدند و امیرزادها و بزرگ زادها غلو
کردند و پادشاه گفتند که هر که او خبر خواهد با و دهیم دختر گفت
هر کسیکه از شهر پیچانان خبر می آرد مرا با او بدهید و هیچکس این
شهر شنیده نیست و نمیدانیکه کجاست و کجا خواهد بود

حیران این کار ماندند هر خواستگاری می آمد سخن پادشاه و دختر
این بود قضا را درویشی بی طاقت بود گفت چرا آن شهر من می آیم
گفتند برو بخدای که بسپردیم درویش دل فکار مجروح خسته رو
براه نهاد و توکل بدرگاه پروردگار کرد روزها براه میرفت روز چند
راه برید خدای تعالی فضلها آن درویش را ضمانت بزرگی کرد دید که
بسیر حد کوه قاف رسید و درخت دید عظیم و یک ساعت در پای درخت
آرام یافت زمانی درویش را خواب برده بود که آواز غوغا بر
خواست درویش اندر جست و بیدار شد دید که بالای این درخت
آواز می آید درویش نظر کرد دید که مار عظیم بر این درخت بر آمده
میرود و در آن درخت آشیان است غوغا از آن می آمد درویش
تیری گرفت و در حقه کمان گذاشت شخص کند که آن مار را بر درخت
دوخت و بعد از مدتی آن مار بر زمین بیفتاد و هلاک گشت
درویش سر بر زمین نهاده بود که سیمرغ از آسمان پدید آمد دید که
مردی در پای درخت خفته است خواست که بروی زخم زند
فرزندانش فریاد بر آوردند که این مرد در حق ما نیکی کرده و برا
نیکی بد کردن در این گفتگو بودند درویش از خواب بیدار شد و
گفت ای درویش از کجا می آیی و از کجا آمدی و قصه حال خود را
بگوی که معلوم شود در حق فرزندان من نیکی کرده و در حق تو نیکی
کنم درویش سرگذشته خود را گفت سیمرغ گفت ای درویش
آن شهری که تو میگویی آن راه دور است فاما من ترا بآن شهر
رسانم سیمرغ گفت ای درویش بیا تا ترا بردارم و نزدیک

آن

آن شهر برم و مدعا از آنجا حاصل کنی درویش اجابت کرد و سیمرغ
آمد و درویش را بر داشت و نزدیک آن شهر بیجانام برد چرا آن
شهر را بگیر و احوال آنرا ملاحظه بکن و بعد از آن پیش من بیا من ترا
بوطن برسانم درویش برفت و بدروازه شهر رسید و دید که
دربان چوب بدست گرفته و بدروازه شهر استاده تفحص کرد
دید که دربان را جان نیست بیشتر رفت دید که استاده نانوا و آش
پز را جان نه و هر چیز که در این شهر است همه بیجان بود سرای
پادشاه رسید دید که پادشاه بر تخت نشسته و امیران بر مسندها
نشسته همه را جان نه درویش در اندرون حرم در آمد ملکه ها را دید که بر
بستر های ناز خفته اند از آن گذشت دید که دختری بالای
تخت خفته درویش آن ملکه را دید بیهوش گشت از بس که
بی طاقت شد نا انصافی کرد و بعد از آن بیرون از شهر بیجانام
شد حمله کرد و به پیش سیمرغ رسید سیمرغ گفت مدعا حاصل
گفت ای درویش بیا تا ترا بوطن خود رسانم درویش را برگرفت
بوطن باز آمد درویش از شهر بیجانام سخن آغاز کرد از ابتدا
تا به انتهایش به پیش پادشاه و دختر بیان کرد دختر گفت
ای پدر مرا با این درویش میباید داد که درویش محنت بسیار
کشیده است و بعد از آن پادشاه با [illegible] درویش داد و چند
اوقات گذشته یاد میکردند درویش سخن را بدین جا میرسانید
بر تخت دختر رسیدم عورتی میگفت بس درویش سخن ر

حاصل

طرف میکرد درویش را ازین عورت هفت فرزند شده بود آن
عورت مادر هفت فرزند شبی از اوقات گذشته سخن میکردند
با درویش سخن بدینجا رسانیده بود که آن دختر که در شهر
بیجانان بروی ما تخت آنرا التصرف کردم عورت گفت بس کن
بس نکرد آن نا انصافی که کرده بود آنرا بگفت و شب خواب
کردند چون صبح شد درویش برخاست و بنماز شروع کرد و بعد از فراغ
نماز بخانه خود باز آمد عورت را دید که خفته است خواست وی را
بیدار کند دست بر عورت زد دید که سنگ گشته است بفرمان
خدای تعالی درویش متحیر مانده گفت خدایا بدعای من بخشیده بودی
این سنگ را حالا چه شد درویش فرو مانده شب غمگین نشسته
بود که خواب درویش را ببرد در احوال می بیند که مردی نزدیک
او شد و گفت ای درویش چرا اندوهگین نشسته درویش
گفت ای مرد غیب گفت که نا انصافی کردی خدای تعالی
بدعای تو جان همه شهر را درین سنگ کرده بود و انصاف در تو
بود امشب نا انصافی کردی خدای تعالی جان آن بندها که در
شهر بیجانان دیده بودی همه را درین سنگ کرده بود و باز رها
کرده بود و همه جانها بمقام خود رفتند والله اعلم مجتهد مذهب
داریم و مجتهد در مذهب مجتهد مذهب آنست که حفظ قرآن
کرده باشد لفظا و معنا و عالم باشد و از ده هزار حدیث و اقیاس

کی سعی

کی ینبغی داشته
باحادیث یعنی تعرفه کند مبارکه حدیث و ابعد
نقل است که روزی رسول علیه السلام با سه یار چهار خود به حضرت
ابوبکر صدیق و حضرت عمر ابن خطاب و حضرت عثمان ابن عفان
رضی الله عنهم بخانه حضرت علی کرم الله وجهه مهمان شدند حضرت
علی یک تاس پر از عسل کرده به نزد حضرت رسول علیه السلام
آورده بماندند رسول علیه السلام نظر در طاس کردند و دیدند که
عجب طاس روشن پر از عسل اما در درون عسل یک موی
باریک افتاده است رسول علیه السلام روی مبارک خود بیاران
کردند و گفتند که ای یاران من هر یک از شما این طاس
و این عسل و این مو را به چیزی تشبیه کنید اول حضرت ابوبکر
صدیق گفتند یا رسول الله مرد دیندار که از دنیا با ایمان رود و ازین
طاس روشن تر و ایمان در دل ازین عسل شیرین تر و ایمان
را در دم آخر با خود برون ازین موی باریکتر دوم حضرت عمر گفتند
یا رسول الله پادشاهی ازین طاس روشن تر و عدالت پادشاهان
کردن ازین عسل شیرین تر و عدالت با خود بردن ازین
موی باریکتر سیوم حضرت عثمان گفتند یا رسول الله علم ازین
طاس روشن و خواندن علم ازین عسل شیرین تر و بعلم عمل
کردن ازین موی باریکتر چهارم حضرت علی گفتند یا رسول الله
مهمان ~~را بخود راضی کردن ازین~~ ازین طاس روشن تر

مرد دیندار ازین طاس روشن تر
ایمان در دل بنده مومن
ازین عسل شیرین تر
ایمان را در دم آخر بخود
همراه بردن ازین موی
باریکتر

و خدمت با مهمان کردن از این عسل شیرین تر مهمان را از خود
راضی کردن از این موی باریکتر پنجم خاتون قیامت فاطمه زهرا
رضی الله عنها گفتند یا رسول الله زنان صالحه از این طاس روشن
تر و حیا در میشان از این عسل شیرین تر خود را از نامحرمان باز
داشتن از این موی باریکتر ششم حضرت رسول علیه السلام
گفتند معرفت از این طاس روشن تر و بنور معرفت فرو رفتن
از این عسل شیرین تر و اهل معرفت را در دل نگاه داشتن
از این موی باریکتر و در حال حضرت جبرئیل علیه السلام در رسید
و گفت یا رسول الله رفتن راه حق تعالی از این طاس روشن
تر و شناختن حق سبحانه و تعالی از این عسل شیرین تر و رضای
خدای تعالی را در دل نگاه داشتن از موی باریکتر حضرت
جبرئیل رفتن و باز آمدند و گفتند یا رسول الله حضرت
حق سبحانه و تعالی میفرماید که بهشت از این طاس روشن تر و
نعمت بهشت از این عسل شیرین تر و بنده گان من از پل
صراط گذرانیدن از این موی باریکتر الهی بحق و حرمت
همه بندگان خود را با ایمان دار و از پل صراط چون
برق در گذران آمین و رب العالمین تم ۱۲۸۱

باب در بیان سیر خمسه متحیره بدانکه زحل در هر برجی دو نیم سال
میماند دوازده برج را در سی سال قطع کند طریق یافتن
او این است از تاریخ هجرت سی سی طرح کند هر چه باقی ماند
دو نیم سال از حمل بر هر برجی قسمت کند هر جا که منتهی شود
زحل آنجا است باب مشتری در هر برجی سیزده ماه میماند
دوازده برج را در سیزده سال قطع کند طریق معرفت
آن این است که هر چه از هجرت گذشته باشد سیزده سیزده
طرح کن هر چه باقی ماند هر سال او را دوازده ماه گرفته جمع
کند بعد از آن مجموعه سیزده سیزده ماه از حمل ابتدا کرده
بدهد هر جا که منتهی شود مشتری آنجا باشد باب مریخ در هر برجی
چهل پنج روز میماند دوازده برج را در دو سال یکنیم ماه
قطع کند از هجرت گذشته باشد دو سال چهل پنج روز
طرح کند هر چه باشد ماند از برج حمل چهل پنج روز
طرح کنند در هر جا منتهی شود مریخ آنجا باشد باب عطارد
در هر برجی هفده روز میماند در مجموع بر چهار شش ماه ۱۵ است
چهار روزی باشد زهره در هر برجی شانزده
روز میباشد در مجموع بر چهار شش ماه دوازده روز میباشد والله اعلم

اگر خواهیم که نامی را که کسی در خاطر پنهان کرده دانیم بفرمائیم تا حرف
اول را حذف کرده باقی را بحساب جمل گرفته عدد آنرا گوید و باز حرف
دوم را حذف کرده حساب دیگر آنرا گوید و هکذا تا آخر نام بعد از آن
اعداد جمع نمائیم و از مراتب گفته آن شخص دانیم که حروف نام چند است
اگر چهار است سه اگر پنج است چهار اعتبار میکنیم و مجمع و مجموع
الاعداد را بر نا حروف محذوفة الواحد برابر تقسیم مینمائیم
و از یک قسم همان عدد را که در اول درجه بعد از حرف حذف
حرف اول گفته بود کم می نمائیم و از هر چه باقی ماند حرف اول
بیرون می آید و باز از همین یک قسم عدد را که در درجه
دوم بعد از حذف حرف دوم گفته بود کم میکنیم و از هر چه
باقی ماند حرف دوم بدست می آید و باز از همین یک قسم
عدد را که در درجه سیوم بعد از حذف حرف سیوم گفته
بود کم میکنیم و از هر چه باقی ماند حرف سیوم ظاهر میشود
وعلی هذا القیاس مثلاً اگر اسم پنهان کرده اش کمال باشد
در درجهٔ اولی بعد از حذف حرف اول ۱۷ خواهد گفت و در
درجهٔ ثانیه بعد از حذف حرف دوم ال خواهد گفت و در
درجهٔ ثالثه بعد از حذف حرف سیوم ۵۹ خواهد گفت

و درجه

قصه سوسمار معجزهٔ پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نماز بامداد کرده بودند
و مهر نبوت را بمحراب رسالت باز داده بودند و از کلام دُرربار شکر
نثار میکردند و یاران چشم دل و گوش هوش بر سخن رسول خدا گوش نهاده
بوده اند که شخصی در مسجد بیامد و بنوک شمشیر در رکاب مُهر دو در آ
و گفت کرت در مجلس شما یان کسیکه میگوید پیغمبر منم بمن نماید
نا خوش ویرا ببرم و مسجد و محراب و منبر او را ویران کنم رسول
خدا گفتند محمد منم او گفت از تو سوال دارم گفتند چه سوال داری
و چه میپرسی گفت از من بتو هیچ بدی رسیده است پیغمبر خدا گفتند
رسول گفت این همه دشمنی با من از چیست گفت تو میگوئی پیغمبر
منم اگر پیغمبر باشی چرا میگوئیکه از همه پیغمبران بهترم و این سخن را
چرا میگوئی قهرمن با تو از آن است پیغمبر علیه السلام گفتند من
از خود نمیگویم و هرچه میگویم از حق میگویم بیک حضرت می آرد
من از آنجا میگویم و آن شخص متحیر بماند و گفت اگر نام من مرا
بگوئی که چیست و این اینکه من دارم تو دانیکه در دامن
او چیست من دانم که تو راستی میگوئی رسول خدا در فکر و متحیر بودند که
بیکبار جبرئیل امین از حضرت رب العالمین در رسید و گفت
یا محمد این شخص را سعد نام است و سوسمار را گرفته است و کشته است
و به پیش تو آورده است اما او خواهد معجزه خواستن و آن سوسمار
زنده جستن رسول خدا گفتند ای جوان اگر گویم نام تو چیست و در دامان

تو

و درجهٔ رابع بعد از حذف حرف چهارم ۱۰ است خواهد گشت و از این
ترتیب مفهوم میشود که حروف اسم چهار بوده است و بکرار از را
کم نمایم ست مرمانند و مجموع اعداد اربعهٔ مذکور را که
۲۲۲۳ باشد سه تقسیم کنیم یک حصهٔ آن ۱۰ میشود
عدد درجهٔ اولی که ۱۷۱ است از همین یک قسم کم نمایم
۲۵ مرمانند که کاف مراد است و عدد درجهٔ ثانیه را از همین
یکقسم کم سازیم که آن است ۵۰ کم مرمانند که میم مراد است
و عدد درجهٔ ثالثه را که ۹۵ است از همین یکقسم کم
نمایم ۱ مرمانند که الف مراد است و عدد درجهٔ رابعه را که
۱۰ است از همین یکقسم کم سازیم ۳۰ مرمانند که
لام مراد است والله اعلم امام زنات گفته اند که او تاد رمل
یعنی پنج رمل را گویند اول را با چهارم زنند شکل بیرون آید
احوال گذشته را از آن گویند هفتم را با دهم زنند احوال
آینده را از آن گویند و هر دو را با هم زنند شکل بیرون
آید احوال الحال را از آن گویند و آن را بر شانزدهم ضرب
کنند عاقبت الامور را از آن گویند ۲ دشمنی کواکب با یکدیگر
دشمن آفتاب زحل است دشمن زحل قمر دشمن مریخ قمر زهره عطارد

دشمن مشتری زحل　　در دوستی ستاره کانش بایکدیگر

مریخ دوست با خورشید　　و آنگهی زهره با زحل جاوید

پس عطارد بانها دیگر　　هر دو را دوستی بیکدیگر ۲

زهره را با قمر شناس دوست　　هر دو را دوستی باهم نیکوست

فایده بدانکه هر ماهی چهار هفته است و سه ده اول دوستی را شاید وده دویم زبان بندی را و عقد رجل را شاید و ده سیوم دشمنی را شاید

مطلب در اول ماه نیک است سیوم ماه وقت زوال نیک است پنجم ماه میان دو نماز نیک است هفتم ماه آفتاب برآمدن نیک است نهم ماه پیش از غروب نیک است در دهم ماه هرچه خواهی بکن مجرب است اگر از برای دوستی نویسد بوقت صبح و اگر از برای عداوت نویسد بوقت شمس و برای زبان بندی وقت نماز دیگر و برای خواب بندی وقت نماز خفتن هر که این اوقات را نگهدارد بمراد رسد جهت دوستی و دل بندی بوقت ناهید و جهت زبان بندی در ساعت برجیس و جهت عقد نوم در ساعت کیوان و جهت تهلیک اعدا در ساعت بهرام نویسد اگر عقد اللسان کنی بخور او را مشک و زعفران سازی و بعقد ارجل عود و عنبر سازی تا ریح ضایع نشود بخورات کواکب

بخور زحل زعفران و زدبان و قشور و کندر بخور مشتری سعد و سندروس و عود و صمغ و جلغار بخور مریخ کندر و صبر و افیون و دارفلفل کتان حلبه بخور زهره عود و مشک و شکر و قسط و زعفران و عنبر لادن و قشر خشخاش جهت رجال

بخور

٨

بخور مشتری و جهت نساء بخور زهره اندک اندک در آتش نهد اما تعویذ مرد را روز و تعویذ زن را شب باید نوشت عمل مرد را در ستاره نر و عمل زن را در ستاره ماده باید نوشت بجهت عورت پای راست بالای پای چپ بجهت مرد پای چپ بالای پای راست باید نهاد و نام طالب مقدم باید نوشت اکنون شرایط عمل آن است که از برای حب در ساعت نیک عمل کنی در خانه پاکیزه خلوت نشینی و بوی خوش دود کنی و روی سوی مطلوب کنی و قلم بنام مطلوب بتراشی و بگوی که قلم می تراشم بنام فلانه بنت فلان علی حب فلان بن فلان با یکه قلم بجانب خود تراشی و در وقت حب نوشتن شلوار از پای راست برهنه کند و پای راست جمع سازد و پای چپ دراز کند و دستار بر سر نهد و غیر آن در دهان سازد و بر آن شاد دارد و بصدق عمل کند و بگوید که بنام فلانه بنت فلان علی حب فلان ابن فلان اگر از برای بغض نویسد سر خود برهنه کند و پای راست دراز کند و برای بغض چیزی بشیند و در وقت نوشتن ترشی در دهن گیرد که مجرب است و بوی بد در آتش اندازد و بگوید که نهادم بغض فلان بن فلان را علی بغض فلان بن فلان و آن نوشته را در لحد از کفن مرده مانده باشد بنهد و آیه فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا و لهم عذاب ایلم را ۱۳ بار بخواند و بدمد آن را در لته سیاه بپیچد و در استخوان دفن کند بر او امراض مهلک مستولی گردد که هلاک شود زنهار این عمل را بسید صحیح نسب نباید کرد که رجعت خواهد کرد تعوذ بالله من ذلک اما غلط حب و بغض نام این ملائکه را بر زبان باید راند اگر او را خواهد کرد سه بار تعطیل کوری و اگر شبکه ما یکه کور در تعویذ حب نام هر دو فرشته را در اول و آخر تعویذ بنویسد چون تعویذ نوشته شد سوره تبت یدا بخواند و این آیت نیز سه بار بخواند هو الاول والآخر والظاهر والباطن و هو بکل شیء علیم لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر دیگر مخفی نماند که شرط دیگر

تمام شد

[illegible]